

UNIVERSAL
LIBRARY

OU_232242

UNIVERSAL
LIBRARY

چهارم ربع

از

معيار جمالی

تألیف

شمس الدین محمد فخریٰ اصفهانی

که

بسعی و اهتمام

کارل زالمان

در شهر قزان سنه ۱۳۰۳

مطبوع گردید

По определению Факультета Восточных Языков печатать не разрешается.

С.-Петербургъ 24 апреля 1885 года. Деканъ В. Васильевъ.

Секретарь К. Голестунскій.

КАЗАНЬ.

Въ Университетской Типографіи.

1885.

SIGLORUM EXPLICATIO.

- B — ١٠٩٢ *برهان قاطع* cod. Bibliothecae Universitatis Petropolitanae № 331.
- C — ٧٤٥ *معيار جمالی* cod. Musei Asiatici № 477^{aa}.
- Fu — ١٠١٧ *فرهنگ جهانگیری* cod. Bibl. Univ. № 372. }
 Fj — — eiusd. cod. Instituti LL. orr. № 278. } = F ubi consentiunt.
 Fl — — eiusd. ed. lithogr. Lakhnaviensis ١٢٩٣ = 1876. }
- G — ١٢٤٢ *غیاث اللغات* ed. lithogr. Bombaiensis ١٢٩٧ = 1880.
- H — a. ٩١١ *کتاب حلیمی* cod. Mus. Asiat. № 474.
- J — c. ٨٧٥ *فرهنگ ابراهیمی* s. *شرف نامه* احمد منیری cod. Mus. Asiat. № 473^a.
- L — p. ١٠٩٧ *لغات شهنامه تألیف عبدالقادر بن عمر النغدادی* cod. Bibl. Univ. № 461.
- Mu — ١٠٠٨ *مجمع الفرس* cod. Bibl. Univ. № 189. }
 Mm — — eiusd. cod. Mus. Asiat. № 478. } = M ubi consentiunt.
 Mi — — eiusd. cod. Instit. LL. orr. № 276. }
 Mj — ١٠٢٨ (?) eiusd. cod. Instit. LL. orr. № 277. }
- N — a. ٩٩٩ *لغت نعمت الله* cod. Mus. As. Fonton № 11.
- R — ١٠٩٤ *فرهنگ رشیدی* ed. Calcuttensis (in Bibliotheca Indica) ١٨٧٢. ١٨٧٥
- S — ١٠٧٥ *فرهنگ شعوری* ed. Constantinopolitana 11٥٥ = 1742.
- Ss — ١٠٢٨ *سرمه سلیمانی* cod. Bibl. Univ. № 143.
- T — ٩٣٩ *تحفة الاحباب* cod. Mus. Asiat. № 477^a et № 477 fol. 1—8.

Plura de his codicibus exposui in ephemeride cui nomen est Literatur-Blatt für orientalische Philologie II, 3 (Decbr. 1881) pag. 75 sqq.



1v بدان أَصْلَحَكَ اللَّهُ که هر چند تفاوت در السنه و اختلاف در لغات بیش از آنست که ذهن هیچ آفریده محیط آن تواند شد و حافظه^a هیچ آدمی ادراک مجموع آن تواند کرد، فاما لغتی^b که در تصنیف بدایع فضلا و عقلا را بدان احتیاج است و میان حکما و علما متداول است دو است لغت غریب عرب و درمی درمی^c و لغت عرب را معیار معول^d علیه و مقیاسی مرجوع الیه است که اگر در ترکیب آن خبطی واقع شود بدان رجوع توان کرد، اما لغت فرس را که نه میزان و نه مصدر^e دارد [همچنان معیار و مقیاس نیست] که اگر در سقم و صحت آن تشبث کنند بدان^f [رجوع توان کرد، پس]^g واجب بود آنرا مثال نمودن و تمثالی بستن که در تقریر آن ارباب کلام و اصحاب بیان را اعتماد و اعتضادی باشد، و بیش از این اسانده^h اشعار و برآهمهⁱ اخبار در این باب مطولات و مختصرات نوشته اند و هر لغتی را از کلام قدما استشهادی آورده، اما از ان استشهادات صحیح و منکسر آن معلوم نمیشود^j بواسطه^k آنکه بمجرد بیت که باستشهاد لغتی ایراد کنند کیفیت حروف و کتب حرکات ثلثه دران محقق نمیشود، اما اگر ابیات متعدد و قوافی متکرر شود التباس و اختلافی در حروف و حرکات مرتفع شود، بنابراین مقدمه چون در تالینی این مجموعه شروع رفت و در فن عروض و قوافی و بدایع آنچه مالا بد آن بود بنین دولت روزافزون و اقبال القاب همایون این پادشاه کامران و این کامکار سلطان نشان وارث ملک سلیمان خسرو جوانبخت شاه جهان بخش المستغنی عن الالقب فی الاطناب طیل الله فی الارضین جمال الحق و الدنیا و الدین شرف الاسلام و غیاث

a) sie b) sententiae explendae caussa addidi c) بران C d) میشود C e) add. و C

المسلمین خلد الله ملکه و دولته ساخته و پرداخته شد، دوستی از جمله اهل بلاغت التماس کرد که در تحقیق لغت فرس که بیشتر حلیه فضل از حلیه آن عاقلند و رقی چند باید نوشت تا این مجموعه کنای باشد که هرچه شعرای افاضل را بدان احتیاج باشد در این مجموعه درج باشد و الحق اصحاب نظم و نثر را دستور معتبر و دستگیری ناگزیر باشد، چون ذکر این پادشاه و تیغ جهانگیر این گیتی پناه عالم نورد گردد اصحاب ملتوس او را زحمات بسیار کشید^۱ و از دواوین شعرای متقدم و دساتیر متعلبان این مختصر در لغت فرس جمع کرد، و آنچه متقدمان هر لغتی را بیتی استشهد آورده اند^۲ این بنده کینه مجموع آن قصاید و مقطعات ساخت و ابیات آنرا بنام یا لقب یا کنیت این خسرو کریم و فرمانفرمای هفت اقلیم موشح گردانید چنانکه ارباب فضل و اصحاب نظم را دستوری محتاج الیه و مشرب معتد علیه است، امیدوار است که ملحوظ نظر عنایت ارباب بلاغت گردد انشاء الله تعالی *

باب الف

۴ آسا دهان دره باشد و آن از ملالت و یا غلبه خواب باشد * ۳ آسا دیگر، مانند باشد چنانکه گویند مهر آسا و سپهر آسا * ۴ آف سنا کلمه ایست مرکب از اف که شکفت ۱۰ باشد و (۱۹) سنا که ستایش باشد * ۵ استا تفسیر زند و زند و پازند دو کتاب است از صحنی ابرهیم * ۶ شیدا دیوانه باشد * ۷ آوا آواز باشد و هزارستان را هزار آوا بزمین اعتبار گویند * ۸ بتا بگدار * ۹ رخشا رخشنه باشد * ۱۰ کبا کبا کبر ذکر چهار طبایع را گویند * ۱۱ ترا دیواری باشد عظیم سخت و بلند که بیش کسی یا چیزی بکشد * ۱۲ سا خراج باشد که حاکم ملکی بیادشاه فرستد از ملکی * ۱۵ پرو فراغت باشد و سراسیمه را (۱۳) نابرو گویند * ۱۴ دروا آویخته باشد * ۱۶ خارا سنبل صلب باشد که هیچ چیز بآن کار نکنند و جنسی از جامه ها را نیز (۱۸) خارا گویند * ۱۷ روینا شمشیر گوهردار را گویند * ۲۰ سروا حدیث و افسانه را گویند * ۲۱ شغا

تیردان را گویند * ۲۲ فرخا فراخنای چیزی باشد * ۲۳ کما سختی ورنج باشد که بکسی
رسد * ۲۴ کانا ابله و بیعقل باشد * ۲۵ کرا^a شبگاه چهار پایان و گوسفندان باشد * ۲۶
کمر^a دیگر طاق خانه را گویند * ۲۷ کزیا جنسی از ریواس است * ۲۸ کندا فیلسوف
ودانا باشد * ۲۹ قسطا پسر لوقا بوده است و ایشان دو حکیم بوده اند از یونان * ۳۰
مانا همانا پنداری بود * ۳۱ مروا فال نیک بود * ۳۲ مرغوا فال بد باشد * ۳۳ نیا
پنیر پندر یا مادر ماذر باشد * ۳۴ والا بزرگ بود بقدر و همّت بلند را گویند * ۳۵
ویدا گم شده باشد چنانکه گویند ویدا^b کردم یعنی انداختم *

امثله فی مدح السلطان

چو کشت کار من از اهتمام چرخ روا
ازین سپس که کشیدم بسی نب و اندوه
ز فرط خواب و امالات زدم بسی^e آسا^۲
رفیق کشت زمانه مرا غلام صفت
برین^۳ کتاب اعانت نمود طبع مرا
که جمله بندگی شاهراست آفدستا^۴
بزان مثال که الفاظ زدن را آستا^۵
[... شیداⁱ]

سزد که اهل هنر چون هزار آوا نیز
ریاض پرا گل معنیش جز^{۱۱} بهدحت شاه
شکوه تخت^۵ کبان وارث ممالک جم
جهان پناهی^۹ و شاه که مثل او نامد^۲
محیط مرکز دولت جمال دینی^۳ و دین^{۳۷}
ملاذ و داور اسلام شیخ ابو اسحق
بر آورند بنحسین او هزار آوا^k
ره حدایق^{۱۱} سحر و بدایعش تو پنا^۸
که تاج مرز^p کبانرا شهنشوست و گیا^۹
ز اقتران نجوم و زامزاج گیا^{۱۰}
که سد عدلش یاجوج فتنه راست ترا^{۱۱}
که شاه هند فرستد سو^{۱۲} جنابش سا^{۱۲}

بدین ML g) C مراد TNS f) S بسی زدم e) om. C d) S غم و F نب c) C دید b) C مکررا a)

NS تاج o) C و h) add. NS n) چون HS m) NS l) S lacunam significavi S i) آن HM h) GHFS

CI دولت NMFS s) S! تا مه M ناید F'N MF r) om. S q) تخت مرز MR و تخت C مرزو NF p)

u) سوی codd. S'N CMj Mu t) او Mui t)

- پناه مَلِك سلیمان شهنشه ایران که آسان^a زعالی^b اوست نابروا^b ۱۳
 خدايگانی وشاهنشهی که دشمن^c او زغم همیشه بیک تار مو بؤد دروا^e ۱۴
 چنان شدست باحسان ومعدلت مشغول که نیستش نفسی درجهان بکس پروا^e ۱۵
 بیمَن کُنیت و^d نامش اگر سوءال کنند زلال خضر گشایند زخار واز خارا^e ۱۶
 زعکس رنگ رخ دشمنان او در جنگ چوکهربا بدرخشند گهر ز^e روهینا^e ۱۷
 کدام بند کز^a انعام عام او نهاده^g هزار بدره^e دینار ورزومه خارا^e ۱۸
 بؤد مؤید طبعم همیشه روح القدس^h از آنکه باشد طبعم همیشه شاهستا^e ۱۹
 علمو پایه^e قدرش ازان باندⁱ ترست که فکر همچو منی اندران^k کند سروا^e ۲۰
 ایا شهی که بهنگام کینه بیلک^j نو کند زسینه وپهلوی^j خصم کیش وشعا^l ۲۱
 بؤد چو چشمه^e سوزن چشم اعدایت زبس بلا وچمن عالمی^m بدین فرخا^e ۲۲
 جهان بعدل تو گشت آچنان که ممکن نیست که بردلی بؤدⁿ از جور^o روزگار کفا^e ۲۳
 بر کفایت رای نو عقل کل کانا^e برساخت^o تو هست بحر وکان مُسک^o ۲۴
 [کرا^p ۲۵]
- تو قهرمان جهانی ودین و^q دنیی بست زجا وپایه^e تو بر سر فلك کرا^e ۲۶
 بؤی^r زبرد وپیروزه^s پیکر کزبا^t اگر زاید^r گفت رشحه^s بؤی در ابر^r ۲۷
 خدايگانا در عهد^u تو که باقی باز رواج دانش وفصلست وقیمت^u کندا^e ۲۸
 بدین کتاب مرا^u منیت بر فضلا^u که نیست بر حکمای زمانه قسطا^v را^e ۲۹
 نکشت هیچ سخنور بگرد^w این معنی منم که جامع این چار فن شدم مانا^w ۳۰
 بجای بنده همان کن که با افاضل عصر تو کرده ای وپنر^x کرده است وچ وینا^x ۳۱
 ببال نیک نهادم اساس این خدمت [چنان مکن که مرا مرغوا شود مروا^y ۳۲]

از س om, N f) چو MR e) دولت NS d) 1,223 S با پروا b) S 2,375; c) زاسمان G 1

رسد M, n) عالم HNMS m) شگلا Mij l) اندرو F رفیع MS i) قدس M h) نگرفت S g) کرفا t) پیروزه s) FR Mij شدی r) CS om, N HM'N q) lacunam posui p) M رنج o) FRS کرده وپدرت x) S'N w) جز قسطا v) N ترا منشی است از C ترا S u) G

[۵] حواله کردم کلام بهمت والا ۳۳
 همیشه تا بود آثار اهرمن پنهان مدام تا بود اشخاص آدمی پیدا ۳۴
 چونسل آدَمیان باز^b دولت باقی چوشخص اهرمنان باز دشمنت ویدا ۳۵
 ۳۶ هویدا چیزی باشد پیدا و روشن * ۳۷ شکبیا صبور و آرمیده باشد * ۳۸ کبیتا
 ناطق باشد که حویجی گویند * ۳۹ چلبیا صلیب را گویند که نرسیان دارند * ۴۰
 کیانا مثل کیا باشد که معنی^e چهار طبایع دارد * ۴۱ نغوشا مذهبی است از مذاهب
 گبران * ۴۲ همانا مثل مانا باشد و فرق میان ایشان آنست که همانا بتحقیق نزدیکتر
 باشد از مانا *

امثله فی مدحه

ای خسروی که باشد اسرارِ چرخ وانجم بر لوحِ خاطر تو چون نورِ خورِ هویدا^a ۳۶
 بی تو چگونه باشد آرامِ ملک وملت هرگز تنی تواند کز^d جان بود شکبیا ۳۷
 دوشاب^c چشم دشمن پالوده^f کرده تیغ کز گوز و^g کج غم سازد ورا کبیتا ۳۸
 محمود غزنوی سان از بهر دین احمد زنارها گسستی^h بیشکسته ایⁱ چلبیا ۳۹
 تو وارث کیانی برخاست از نهیبت ضدیتی که بودی در خلقت کیانا^k ۴۰
 از بسکه گبر و کافر در راه حق بکشتی در روم و هند و ارمن منسوخ شد نغوشا^l ۴۱
 از قاف تا بغافت مأمور حکم گردد مانا که گردد اینون^m نزدیک شد هماناⁿ ۴۲
 تو پنج معنی دارد ۴۳ اول توانگری و سازگار است ۴۴ دوم سپاه است ۴۵ سیم ساز
 خنیاگران است که آنرا زنند ۴۶ چهارم پرده است از پردهای موسیقی ۴۷ پنجم گزو
 است که عرب رهن^o گویند * امثله^p هر پنج از سخن متقدمان اول معروفی گویند *
 آن رفتن و آمدن کجا شد کار^q بنوا چه بینوا شد دوم فردوسی گویند چنان چون

دوش C دوش اب M e) S بود کو از d) S 2,398 نغوشا c) N s. v. M است NFRS b) om. C
 و MuF i) و om جوزو h) M ساخت g) N آلوده f) C! نا بوده MFS i) چون حون F آب
 C آهن n) L اکنون; مانا * N s. v. S; M هند و روم NFRS l) S گسسته... است
 ML کاری CS d)

بماينه بسازی نوا ، مگر بیژن از بند گردد رها ، سیم منوچهری گویند ، نواي نو ای
 خوب ترک نو آیین ، در آورد در صیر^۱ من بینوای ، چهارم عنصری گویند ، ره راهوی
 گرچه بیعد زدم ، نوا در حجاز و نوا یافتیم ، پنجم خفای گویند ، بنوا نیست هیچ کار مرا *
 تا دلم نزد زلفی او بنواست * ۸۴ آشنا شنوا باشد در آب * ۹۴ ازدها معروفست *
 ۵۰ کیمیا حیلست باشد با عقل آمیخته * ۵۱ گردنا سبخی باشد که مرغ یا کباب بریان
 کنند بزدان *

امثله فی مدحه

ای شهریار ملک کیان در پناه تو پیوسته خان و مان هنر بانوا بود ۳۴
 شد زار کار خصمت و در کارزار او سهم ترا چه حاجت خیل و نوا بود ۴۴
 زهره که میر مجلس بزم سپهر اوست در جنب مطربانت رسید^۲ نوا بود ۵۰
 از برده ها ملایم دلهای دوستان چون راهوی و راست حجاز و نوا بود ۶۴
 مداح حضرت نو که ملک بقا خرد او را دوام شاه ضامن و نوا بود ۷۴
 هر آشنا که گردد بیکانه با^۳ درت دایم در آب دینه ورا آشنا بود ۸۴
 بانو کسی که یکسر مو آورد خلاف مو برتن از خلافتش چون ازدها بود ۹۴
 با خصم اگر بسازی^۴ تا برگنی سرش آن نیز هم زبردلی و کیمیا بود ۱۰۰
 هردل که در هوات نه چون مرغ پر زند چون مرغ نیم بسمل بر گردنا بود ۱۰۱

باب الباء

۱ پایاب بن آب باشد * ۲ پایاب دگر ، طاقت و توانایی باشد * ۳ تراب تراوین
 آب و پالایش آن باشد اندک اندک * ۴ رکاب مداد باشد که در دوات کنند * ۵
 زهاب آن موضع باشد که آب از آنجا بر میجهد * ۶ شاداب سبز و تازه و تر باشد *
 تاب چهار معنی دارد ۷ اول فروغ و تابش آفتاب و ماه را گویند ۸ ۱۸ دوم گرمی

a) ed. Lugd. 1103, 652; نیاید b) MFRLS c) FS کار d) شنای e) بر S

f) N! بسازی برابر Mum نسازی Mij S

ورنج باشد ۹ سیم پیچی که در زلف ورسن افتد ۱۰ چهارم طاقت و توانایی * ۱۱ سیماب
 هیوه باشد که عرب زَبَقْ گویند * ۱۲ سراب زمین شورستان باشد که در میانه روز
 ۵ از دور آب نماید * ۱۳ شب تاب کرمیست کوچک سبز که شب تاریک چون پاره
 آتش نماید * ۱۴ کوزاب و کوشاب دوشاب را گویند * ۱۵ غاب سخنی بیهوده باشد ۷
 و باز مانده آتش که در بن کاسه مانند نیز غاب گویند * ۱۷ ناب خالص باشد ۱۸
 دندان بزرگ فیل و گراز را ناب گویند *

امثله فی مدحه

خدا یگان جهان آفتاب چرخ جناب که بحر بخشش اورا ندید^a کس پایاب ۱
 جمال دولت اسلام شیخ ابو اسحق که چرخ را نبود زیر ران او پایاب^b ۲
 خدا یگانی و شاهای که چشمه حیوان غلام رشحه^c کلکش بود بوقت تراب ۳
 حیات در ظلمات آن^d زمان محقق شد که نوک خامه^e او جان همی دهد ز رکاب ۴
 بنیان او خضر و خامه اش حیات روان مداد او^f ظلمات و دوات اوست زهاب ۵
 ایاشی که بود سال و ماه کلین نعمت ز آب کوهر تیغ تو تازه و شاداب ۶
 تو آفتاب جهانی و سایه بزدان بر آسمان مه و خور را بود زرای توناب^g ۷
 بود بروز و غا همچو پیکر بهرام ز تیغ و تیر نو جان^h عدوت در تب و تاب ۸
 چنان ز معدلت راستی گرفت امورⁱ که باز شد ز سر زلف ماهرویان تاب ۹
 محیط با تو بروز سخا نکیرد پای سپهر با تو بهنگام کین ندارد تاب^j ۱۰
 اگر مهابت تو بانگ بر زمانه زند ز بیم در دل کل منعقد شود سیماب^k ۱۱
 ز تیر پاسک و گرز سرگزانت بچنگ^l سراب گردد چون بیشه بیشه همچو سراب ۱۲
 ببین چگونه بود تیره چشم دشمن تو که روشنایی^m او باشد از رخ شب تاب ۱۳
 ۶ نگر که چون بود احوال عیش آن بدبخت که شهر فایق او شدⁿ ز راوق^o کوزاب ۱۴

a) UN اندید S b) S c) om. و MS d) این F e) آن C f) H'S g) H افتد S h) جهان HS i) H
 FS ز راوق و CM ز راوق R o) FS باشد R n) آن شد FS m) دم FS sic S l) k) S deest in C

هر آن سخن که نه در مدح حضرت^ه بود بود بنزد بزرگان روزگار چو غاب ۱۵
 یقین که باشد سرمایه^ه غذای^ه وجود زغوان نعمت و احسان تو^ه نثار^ه غاب ۱۶
 همیشه ناکه نگویند^ه ناب را مغشوش مدام ناکه بود پیل را توان از ناب ۱۷
 زتاب در دل خصم تو باز دایم خار زفتح برکت اجناد دولت می ناب ۱۸
 ۱۹ بوب^ه بساط و فرش باشد که خانه را بدان بیارایند * ۲۰ بتکوب ریجالیست که از
 جوز مغزه و شیر^۱ سازند [و] ترش باشد *
امثله

صحن سپهر گویی بزم شه جهان شد برجیس و مهر و ماهش چون بوب می غایز^۲ ۱۶
 بردشمن در او^۱ شد روز تیره وزغم لوزینه در مذاقش بتکوب می غایز ۲۰
 ۲۱ زیب نیکویی و زیبایی باشد * ۲۷ ۲۸ آسیب چون دو کس بهم رسند دوش
 بردوش هم زنند یا پهلوی آن رذن را آسیب گویند * ۲۲ شیب و تیب سرگشته
 و مدحش را گویند * ۲۳ و رب کزی باشد * ۲۴ نهیب نرس و بیم باشد * ۲۵
 فریب عشو^۳ باشد * ۲۶ مکیب بمعنی^۴ میچ باشد کیب پیچیدن باشد * ۲۷ نشیب
 سر بزیر باشد *
امثله

تخت شهری زیبای شهنشه جمال دین چون رفوی از وجود نی یافتست زیب ۲۱
 آصف اگر چه صاحب تدبیر و رای بود برای و^۵ فطنت تو و راشب دان و تیب^۶ ۲۲
 طبع فلک بعد تو زانگونه راست شد کز قامتش بشد عذب از عادتش و رب ۲۳ ۶۲
 خشم شه از بچسم سیاست نظر کند گردد چو آب زهره^۷ و مریخ از نهیب ۲۴
 [ایام عدل خسرو رستم مهابتست فی روزگار زرق و فسوسنت یا^۸ فریب ۲۵

a) * N بتار MR بشارت LS او نثاره G نثاره e) C! عدم HN غذای WRLS b) HLS پادشاه * N
 d) S بتگویند C e) sic CHN بوب cell. f) correxi e سیر C cf. T M S. v. g) N h) MFRS * HN
 i) sic cf. S: بتدوش و یاخود پهلوی^۹ et II: پهلوی زنند آنرا آسیب گویند
 و بعضی گویند چون دو کس بهم رسند دوش بردوش
 Nij m) تیب دان و شیب l) Mum عقل و G و om k) یکدیگر زنند آنرا آسیب گویند
 S با S o) نه S n)

امروز با زمانه نصیحت همی کنده کین عهد راستیست رخ از راستی مکیب^{۲۶}
 آسیبی ار رسد ز فلک ملک شاه را از غم فراز چرخ شود سر بسر نشیب^{۲۷}
 مثال آسیب

زدند پهلویم چون سپهر و قدرت شاه کبود گشت تن آسمان از آن آسیب^{۲۸}
 ۲۹ شیب بحرکت معروف غیر اماله رشته تازیانه باشد *

با سب شاه برق چه باشد که شرق و غرب گامی بود بپایش بی دستبرد شیب^{۲۹}

[یب^{۳۰}]
 ۳۱ غزب دانه انگور باشد *

از دست میر شیخ سحاب ارغی^۱ برد لعل و عقیق روید از^۲ بجای غزب^۳

[ور^۴ از شما^۵ پیش ببرد دهر شمه^۶ خلق و کرم نشانند بر جای جل و عجب^۷] ۳۲
 ۳۳ فرسب چوبی باشد بزرگ که بام خانه را بزدان پوشانند *

ابو اسحق اگر زمین کند کینش اسب کند خرد^۱ بام فلک را فرسب^۳

۳۴ کب^۱ آبرون رخ باشد یعنی اطرافی دهان * ۳۵ جلب زین فامشه باشد * امثله

کند دعای شه کامران ابو اسحق دل خلایق در سینه و زبان^۲ در کب^۱ ۳۶
 کسی که یکسر^۱ مو از هوش برگردد یقین که مادر او زانیهست و زنش جلب^۳ ۳۷

باب التاء

۱ کات شهرست در ما وراء النهر * ۱ کلات دزی^۲ بود بر پشته یا قلعه خراب * امثله
 شیخ ابو اسحق آن کز ملک او کتو کلات بر مالک فخر دارد خاصه برگرگان^۳ و کات^۱

a) sic b) S desunt in C; nescio an versum in کیب desinentem intercidisse statuam c) HS

d) N e) Ms. v. آورده شمس فخری شیب یعنی رشته^۱ (om. Mij R) تازیانه بحرکت معروف آورده

وبا طبیب (S طبیب R تیب) قافیه کرده و بدو معنی^۲ دگر بحرکت مجهول آورده وبا سیب

f) NMRs و شکیب (Mi sic Mm RS) شکیب و سیب Mj نشیب و شکیب i. e. مکیب) قافیه کرده

S i) شمایلش سمه شاید C*N h) versum addidi e S ubi legimus در C i) g) NMR

NS گرجیج S o) قلعه یا دهی R دهی n) NLS m) R کپ MS b) دهان MFS k) خورد

- ۴ لَت لَحَت بَوَد یعنی عمود که آلتِ جنل است * ۵ لَت دَر پاره باشد گویند لَت
 ۶ کَنان یعنی پاره، کَنان و گویند لَت لَت یعنی پاره پاره * ۷ بَت آهار جولاَه باشد بتاری^۷
 نیز آهار را بَت گویند * ۸ کَت تختی باشد که پادشاهان هند^۸ بر آن نشینند * امثله
 جمالِ دینی و دین آن کسی که روز^۹ مصافِ دهن بخونِ عدو تار و پودِ اورا بَت ۲
 ۳ حدیثِ سلطنت او اگر بهند برند^۹ شهان هند یکایک در اوفتند از کت ۳
 رنازیانه^{۱۰} خشمش اشارتی کفیبست برزمِ خصم چه حاجت ورا بنیزه ولت^{۱۱} ۴
 بجزمه^{۱۲} حزمه^{۱۳} دهن جامه گنج گنج طلا نه^{۱۴} بدره بدره دهن و قب^{۱۵} جودیا^{۱۶} لَت لَت ۵
 ۶ فرتوت پیر و غریب باشد * ۷ چبغوت حشو میان بالش یا لحای باشد * امثله
 شاه آفاق شیخ ابو اسحق عقل با رای او بَوَد^{۱۷} فرتوت ۶
 در خرابات ریش خصانش گشته^{۱۸} در زیرِ قحیگان چبغوت^{۱۹} ۷
 ۷ غت مردم ابله را گویند * ۹ رت نهی باشد از پوشش * امثله
 هست با فضل شیخ ابو اسحق تیر گردون ز راه دانش^{۲۰} غت^{۲۱} ۸
 نفع سر تا^{۲۲} بسر گهر زان شد که بکین حسود او شد^{۲۳} رت ۹
 ۱۱ کَبَت مَکَسِ انگبین باشد * امثله
 اعظم جمالِ دینی و دهن شاه کامکار کاعدای او کمند بُرُتبت^{۲۴} ز اهل سبت ۱۰
 بهر ولی و دشمن درگاه دولتش دارد مدام در دم و دم نوش و نیش کَبَت^{۲۵} ۱۱
 ۱۲ الحَت طمع باشد * ۱۳ الفَحَت چیزی اندوختن باشد * ۱۴ لَحَت عمود باشد که
 در جنگ بکار دارند * ۱۵ هَبَحَت چرم موزه و کفش باشد * ۱۶ رخت بار و بته و آقشه^{۲۶}
 باشد * امثله

a) بتار cf. B: sed in lexicis arabicis hanc significationem vocis و در عربی نیز همین معنی دارد

b) non inveni c) بهند d) N که در زمان e) Cl بهند و f) ML MFRS g) بهند h) CMjFR i) R گاه j) MjF با k) نه با l) S شود m) C کشت n) M کشت o) F و سر p) S او سر F تو سر HM F و رایش FR n) چبغوت M چبغوت NS عدوت آمد p) S او سر F تو سر HM F و رایش FR n) چبغوت M چبغوت NS عدوت آمد q) NS کتد برتوت r) * N

یگانه شیخ ابو اسحق شاهی که انس و جان برو^a دارند آجخت^{۱۲}
 چیز وی کیست کاندرا^b پادشاهی بعدل و داد نام نیک^c الفخت^{۱۳}
 بلختی^e فکرت آن آید زرایش که ناید از دو صد گویال و از لخت^{۱۴}
 صبا پیکست از درگاه صبتش کادیم خاک^d دادندش بهملخت^e ۱۵
 رخت^f ۱۶]

[۱۷ بر آخت تیغ بر کشیدن باشد g] * ۱۸ برهخت^h یعنی ادب کرد اورا برهخت^h
 کسی را ادب کردن باشد *

ابو اسحق سلطانی که در رزم چو کینش تیغ بی باکی بر آختⁱ ۱۷
 بسان هندوان نرک^j فلك را بچوب کین بمالید و برهخت^k ۱۸
 ۱۹ فرت تار جامه باشد * ۲۰ فرت و مرت پراکنده و بزیان آمده باشد *
 کسوت عمر ابو اسحق را هست از نسج ابد هم بودا و فرت ۱۹
 بندسکال نیکخواهش تار و مار نیکخواه بندسکالش فرت و ۲۰ مرت

۲۱ آب خوست جزیره را گویند که در میان آب و یا در دریا باشد * ۲۲ پای خوست
 چیزی باشد بیای کوفته * ۲۴ جوست گوهری باشد از گوهرها که رنگ کبود دارد
 و سرخی زرد و از گوهرهای فرومایه است * ۲۵ تبست یعنی تباه باشد * کیست زهر
 بادکن *

زدریای نعظیم شاه کریمⁿ بود هفت گردون کین آب خوست ۲۱
 [ابو اسحق آن شاه عادل^o که شد بیای علوش زحل پای خوست] ۲۲
 اگر شهید فایق خورد دشمنش بود بر مذاقش بسان کیست^p ۲۳
 چشم نوالش زبی قیمتی چه یاقوت و لعل و چه یشم^q و جوست ۲۴

a) ازو MF b) اندر HMij c) تحت MS d) کادیم FS e) دادندش هملخت f) رخت FS
 شمس فخری بفتح ها آورده M: g) MFS^h T cf. M: h) lacunam posui i) addidi e TM j) sic C k) MFS^h T
 desinen- quibus verbis si fides tribuenda est, verum in tem intercidisse apparet k) CHFS 1,658 ... بیر MS 1,145^h T l) HM om. C m) om. S
 n) TMij F جهان Mu دلیر Mm S o) MS^h T غازی F verum m. C p) NS q) چشم CS ۱

- ۸ یقین سایه کردگارست او بؤذ جای خصیش نباه و تبست ۲۰
- ۲۶ آنست پرده عنکبوت باشد* ۲۷ بست کوتاه و یازمین یکسان باشد* ۲۸ برگشت^a
- گیاهی باشد که بهار پایان دهند* ۲۹ برگشت^a معنی^e معاذ الله باشد که در موضع انکار
- آیند* شست چهار معنی دارد ۳۰ اول دام ماهی ۳۱ دوم جای گرفتن تیر باشد از
- انگشت بزرگ ۳۲ سیم نیش فسادان را گویند ۳۴ چهارم شمار باشد* ۳۳ فرهست
- جادویی باشد* ۳۴ گشت زشت باشد* ۳۵ رست رسته باشد معنی^e صف که برکشند*^امثله
- شهنشاهی که خبط شمس گردون بؤذ بر طاق ایوان وی آنست^ب ۲۶
- جمال دین^e ابو اسحق کآمد بر قدرش علوه آسمان بست ۲۷
- برای^e دشمنان کلاو طبعش زشم^ا حنظل آرد دهر برگشت^a ۲۸
- کسی چون او بؤذ در ملک هیبات شهری چون او بؤذ در دهر^g برگشت^a ۲۹
- بعد دولت او دزد و ظالم بسان ماهیند افتاده در شست^h ۳۰
- بدوزد در زمان بر آسمان تیر بکمتر تیر کو بکشاید از شست^h ۳۱
- چو فسادان رگ جان حسودش فلک بکشاد از آن زهراب خورشست^ا ۳۲
- چه غم از کید دشمن جاه اورا پیمبر را چه از نیرنگ و فرهست^ک ۳۳
- اگر قتال مانی ماه^ا گردد بنزد صورت یوسف^م بؤذ گشت^ن ۳۴
- همیشه ناکه باشد سرو و سوسن به بستان برکشینه هر یکی رست^o ۳۵
- حساب عمر خسرو باد چندان که آیند از کسورش شست در شست ۳۶
- ۳۱ چست چالاک باشد* ۳۸ است سرین باشد*^امثله
- چرخ در مهر شیخ ابو اسحق چون میانرا بیست چابک و چست^پ ۳۷
- از بی افتخار و^q حشمت خورش^ر شیر را داغ شه^s نهاد^ا بر است ۳۸

a) نعم G b) TNFS c) الحق H s. v. d) برگشت H e) قدر علوش S f) Mij برآن e) NMS g) HS 1, 224* N بر تخت MS 1, 152 h) NS i) MSL k) F om. و NM l) NS 2, 202 MRS
2, 202 v. m) پیش صورت خوبت MRS 202 n) گشت Mum o) HMRLS. p) HFS q) HNRI.
om. MPS r) او S 1, 349 v. s) او NMRL t) S 1, 144 نهند 349 نهی TN بود MRL

۴۰ یخشت چیزی را گویند که بیکبار از یخ برکنده باشد * ۴۱ چرخشت معصره باشد
یعنی جایی که انگور درو بهای بزنند تا شیره ازان بگیرند * ۴۲ زردشت و زراذشت
یکسست و برزین امامانند از ملت ابرهیم * ۴۳ امثله

ابو اسحق آن شاه که رستم بر آرد پیش او از بیم^a انگشت^b ۴۳

چنان بنیاد ظلم از کشور خویش بفرمان الهی کرد یخشت^c ۴۰

که بهر عصر کس بر فرق انگور نیارد زد لکن در هیچ چرخشت^d ۴۱

بین تا چون^e توان در ملک او کرد حدیث مذهب برزین و زردشت^f ۴۲

۴۳ رفت^g بخیل و شعیج^h باشد * ۴۴ کشت پریشانی کردن باشد و کشفته پریشان
باشد * ۴۵ امثله

با عطای شیخ ابو اسحق راد بحر و کان مسک شمارⁱ و ابر رفت^j ۴۳

عدل او تا غایبی باشد که باد طره^k شمشاد نتواند کشت^l ۴۴

۴۵ جفت^m و جفتهⁿ خمیه^o [باشد] ۴۶ گفت و گفته ترکیزه باشد * ۴۷ تفت و تفته
گرم شده باشد * ۴۸ امثله

جمال الدین ابو اسحق کز غم دل بدخواه جاهش گفت^p ۴۵

بدرگاهش^q همی خواهد که ماند قد قوس قزح زان جفت^r ۴۶

تن ظلم و دل ظالم بهمدش^s چومس در کوره غم تفت^t ۴۷

۴۸ زربفت جامه را گویند که از زر و وابریشم بافته باشد * ۴۹ زفت^u فربه بغایت
باشد * ۵۰ امثله

خروس وار سحرها^v دعای خسرو گوی که تاج لعل بری و لباجه^w زربفت^x ۴۸

برو بزیر رکابش چو اسب تازی چست^y مباحش در ره حکمش چو گاو کاهل^z رفت^{aa} ۴۹

a) om. C b) خوف L c) MS d) *N خرشت M e) چگونگی می MS f) L زردشت و برزین MS
g) جهان جاهش M h) گفته GNS i) addidi n جفت C j) شمع G k) NS l) NMS m) خ. C n) NS o) گفت C p) جفت C q) تفته *N CS r) سحرکه S s) Mm لباجه Mu t) N
p) جفت C q) تفته *N CS r) سحرکه S s) Mm لباجه Mu t) N
Mui add. و Mmj S

۵۰ شکفت عجب باشد * ۱ گرفت جُرم باشد که کسی را بدان بگیرند * ۱۰ مثل
ای تا بآدم از پدران شاه و ملک دار شاه و ملک داری نبوذ ز تو شکفت ۵۰
تو همچو آفتابی و بنخواه شب پره نبوذ بر آفتاب زخمی او گرفت ۵۱

باب الجیم

۱۰ ورتاج پنیرك باشد و آن گیاهی سبز است گردد^d بهر طرف که آفتاب گردد او با آفتاب
باشد و او را در عراق توله^e گویند * ۲ غلیواج زغن را گویند * ۳ آماج نشانه تیر
باشد * ۴ تاراج غارت باشد * ۱۰ مثل

جم قدر جمال الحق والدین که سعادت از مهر بوز با او همچون خور و ورتاج ۱
پیوسته همای ظفر و فتح نشستست بر کنکره قصر جلالش چو غلیواج^d ۲
هر تیر که از شست قضا و قدر آید پیشش تن بنخواه شهنشه بوز^e آماج ۳
تا حارس حکمش ملک ملک کیان شد برخاست بیکره سخن غارت و تاراج ۴
۵ کاج سیلی باشد که برپس سر مردم زند^۸ کاج دیگر درختست مشهور * ۶ کاج دیگر
معنی^۷ یا لیت است * ۷ تلج بانگ و مشغله باشد * ۱۰ مثل

رانتقام شیخ ابو اسحق رفت از جهان ظلم و تعدی خورده کاج^{۱۱} ۵
شهریاری^۱ ملک بخشی همچو او کاج بودی در همه آفاق کاج ۶
نیست ممکن در همایون عهد^{۱۰} او کز کسی در ملک بر خیزد تلج^{۱۱} ۷
از تو محنت دل بنخواه^{۱۲} او شاخ شاخ آمدن بسان شاخ^{۱۳} کاج ۸
۹ خوج آن پاره گوشت باشد که بر سر خروس است * ۱۰ کوچ جغد است که در ویرانه
باشد * ۱۱ لوج احوال باشد * ۱۱ بلوج قومی اند از ترکان که عظیم بیعقل باشند * ۱۰ مثل

برخواست مکره سخن ۱) HNS ۲) شک N ۳) HNS ۴) مانند ۵) M ۶) م؟ ۷) sic; ۸) C برو NS^{۱۱} ۹) شمس فخری کاش معنانه اولانی دخی جیم فارسی ایله طوبت ۱۰) C! g) et L: غارت تاراج ۱۱) NMLS ۱۲) L پادشاهی MF^{۱۳} N ۱۳) NS زمان عدل FR ۱۴) sic et تلاش S ۱۵) NMT اعدای ۱۶) M مبار

هر خروسی که سَعَر مدح^a شهنشه خواند^a بامد ازان زشرف بر فلکش ساید^b خوج^c ۹
 ور هُمای از نظر هَمَت او دور افتد^c شوم و ویرانه نشین گردد مانند^e کوچ^e ۱۰
 هر که در ملک بشاهیش نه یکتا بیند بود از کوری^f آن بزدگر و لوچ^g بلوچ^h ۱۱
 ۱۲ آخشیج ضⁱ باشد و چهار طبایع را ازان سبب آخشیجان گویند * ۱۳ کابلج انکشتⁱ
 کوچک باشد که بعربی آنرا خنصر^j گویند * ۱۵ غلغلیج دغدغه باشد و آنچنان باشد که
 کسی را بغل یا زیر پای بخارند او بخندد در افتد * ۱۴ گنج احف و سرگشته باشد و معجب
 و خویشتن را ستا را نیز گویند * ۱۶ بادبیج ریسما می باشد که روز نوروز از بام در
 آویزند تا بران نشینند و در هوا آیند و روند و در کرمان آنرا گواچه^k گویند و در اصفهان
 چنچیل^l گویند *

عالم از عدل ابو اسحق گشتست آنچنان کز جهان برخواست^m رسم گفتگوی آخشیجⁿ ۱۲
 چون باستحقاق شاه^o ممالک زان اوست خاتم ملک سلیمان دارد اندر کابلج^p ۱۳
 ای فلک بارفعت و تعظیم تو چون خاک پست وی خرد با داشت وند بیر تو معیوب و گنج^q ۱۴
 دینده بدخواه ملک دایما بر گریه باد تا که بی شک طفلان را خند آرد غلغلیج^r ۱۵
 امن و عدل و استقامت در هوای ملک تو باد چون بازی کنان بازی کنان بر بادبیج^s ۱۶
 ۱۷ وادبیج جای باشد که انگور رسته باشد * ۱۸ ورسبج آستانه^t خانه باشد * ۱۹ بسبج^u
 ساز کارها باشد *

بنام خسرو اگر ناک رز نشانند مرد^v بجای خوشه همه لعل آرد^w از وادبیج^x ۱۷
 ببین که قبه^y تعظیم او کجا باشد چوهست پایه^z کیوان بز برش^{aa} از ورسبج^{ab} ۱۸
 مجیل و لشکر وعدت^{ac} چه حاجتست اورا که ملک گیری اورا خدای کرد بسبج^{ad} ۱۹

رئیس فخر الدین محمود MRS. et F qui auctorem NS c) افتد دور e) کواچه G f) sic, cf. T g) NS
 a) NS b) شاید F c) گویند d) پوج G om. praec. و L کزنگرو NS e) گواچه G f) sic, cf. T g) NS
 h) می خرامد باد چون FR i) بازیگران N j) دایما گریان F k) در H l) MRS m) داشت G n) بسبج
 روید FR o) نه دهقان FR p) بادبیج R JESS q) ut nostrum quoque scripsisse q) inor n) نه دهقان FR
 چوهست کیوان (مردون) صد پایه (Mm باره) S زیرش N از آورد MRS q) لشکر وعدت لشکر FR M; confuse N
 NS وعدت لشکر F

۲۱ آجِ فُلّابی بود بر سرِ چوبی که فقاعیان بدان بخ را در بخچال اندازند * ۲۲ تَج

لکذ باشد * ۲۳ مَج نامِ راوی^۱ رود گیسست * ۲۰ هَج راست کردنِ عَلم پانیزه باشد یا چیزی باشد که بدان ماند * ۲۴ تَج اندرونِ دهان باشد * ^۱امثله

جَم قَدَر^a جمالِ الحق والدین که سعادت از نیزه^b او کرد عَلمهای ظفر هَج ۲۰
• کشتی^c مه از ساحلِ مغرب بکشد باز رایش^d ز سر قدرت بی زهمت آج ۲۱

کَر کینه کشد رای وی از انجم وافلاک درهم شکنند طارم افلاک بیک^e لَج^f ۲۲ ۱۰۷

تا مدحت^g او خواندی و گفتی ز شرف کو استاد سخن روزگی و راوی^h او مع ۳۳

بی مدحتⁱ او^j هر که دهان را بکشایند^k دنداننش کند چرخ برون یکبیک از بیج^l ۲۴ g

۲۶ غارج صبحی باشد و غارجی شرابی باشد که در صبح خورند * مثال

شهنشاهی که اورا دایما هست بسوی عالم علوی معارج^m h ۲۵

مُدامⁿ غارجی از جام دولت در اندازد دلش هنگام غارج ۲۶

۲۷ بنانج^o شخصی که دو زن داشته باشد آن زنان یکدیگر را بنانج^p ک گویند *

۲۸ گولانج^q حاوای باشد که آنرا لا برلا^r خوانند * ^۱امثله

بقا نساژد با خصم شیخ ابو اسحق بدان صفت که نساژد بنانج^s پیش بنانج^t ۲۷

۱۰ به^u خوان نعت^v او آرز چارپهلو شد زبسکه خورد^w اباها^x و قلّیه و گولانج^y ۲۸

بیج^z بیج^{aa} دو معنی دارد ۲۹ یکی سخنی باشد که مردم در پوشیدگی برسبیل^{ab} مجمعه گویند

۳۰ و دیگر آن لفظیست که شبانان بدان برانرا خوانند و نوازند * ^۱امثله

در رسته^{ac} انصاف جمالِ الحق والدین هرگز سخن ظلم نگویند به بیج^{ad} بیج^{ae} ۲۹

از معدلتش کرک^{af} شبان همچو شبانان خوانند بزبان کله را جمله به بیج^{ag} بیج^{ah} ۳۰

a) NFRM¹ S b) MFR نیروی c) HFR حکمش NMS cf. de Lagarde Ges. Abhh. 204, 13 d) NFRM¹ S

e) M¹ NRS f) دهن باز کشاید g) H بیج¹ h) N بیج¹ i) HNS j) بیج¹ k) بیج¹ l) بیج¹ m) MS n) MS o) مرثا¹ p) MS q) بیج¹ r) بیج¹ s) بیج¹ t) بیج¹ u) بیج¹ v) بیج¹ w) بیج¹ x) بیج¹ y) بیج¹ z) بیج¹ aa) بیج¹ ab) بیج¹ ac) بیج¹ ad) بیج¹ ae) بیج¹ af) بیج¹ ag) بیج¹ ah) بیج¹

م بیج¹ h) بیج¹ q) MFRS رشته CH r) FRS; add. و CH

۳۱ نخج چیزی را گویند که بر زمین پهن شده باشد * ۳۳ فرخج صورتی باشد عظیم
 ۱۱ زشت * ۳۴ کلخج چرک باشد که بردست و پای و^۱ جامه نشیند * ۳۵ لخج " زاج سیاه
 باشد که بدان مداد کشند^۲ و رنگهای سیاه * ۳۶ نخج گیاهی باشد که خاک بدان رویند
 مثل جاروب *

روز پیکار شیخ ابو اسحق مغز دشمن بگزرز نخج کند ۳۱
 نا کند بارگاه او جاروب مره خورشید و ماه^۳ نخج کند ۳۲
 دشمن از عیب او کند چه عجب عیب خوبان همه^۴ فرخج کند^۵ ۳۳
 پر کلخجست خصم ازان تیغش بزبان دفع آن کلخج کند^۶ ۳۴
 بر رخ دشمنش که آن^۷ مازوست هیبت شاه کار لخج کند^۸ ۳۵
 ۳۷ ارج قدر و قیمت و زیبایى باشد * ۳۸ مرج مرز باشد *
 ۱۰ امثله

ابو اسحق^۱ دارای دوران که چرخ سعادت در احوال او کرد^۲ درج ۳۶
 ازو یافت تحت شهی فر^۳ وزیب وزو یافت تاج کیان جاه و^۴ ارج^۵ ۳۷
 ز مهرش مباد^۶ تهی هیچ دل زفرمانش خالی مباد^۷ ارج^۸ ۳۸
 ۳۹ عقج شمشیر آبدار باشد * ۴۰ رخفج گرانی و ثقل که در خواب [بر] مردم
 افتد که بیم هلاک باشد * ۴۱ لفج لب شتر باشد و آب سطر را گویند که از بینی^۹
 رود و کسی که چشم رود گویند که لفج فرو^{۱۰} هشته است * ۴۲ سفج خربزه^{۱۱} نارسیده
 باشد * ۴۳ بقج^{۱۲} کسی باشد که در وقت سخن گفتن آبش از دهان رود * امثله
 ابو اسحق^{۱۳} بهر دفع دشمن همی نابرکشیدست آبگون^{۱۴} عقج^{۱۵} ۴۴

a) cf. S: شمس فخری بونی صورت زشت و چرکین معناسنه در دیوب b) addidi ex T cf. B: کخج c) چرکی را گویند که بردست و پا و اندام نشیند
 مره^{۱۶} e) ? کنند d) C cf. ad vs. 33 f) کلخج g) چون MFRS h) MFR نخج C کلخج S لخج NS; R addit interpretati-
 onem: ده دهم N-FRS i) زبرا که چون بهازو جمع شود رنگ سیاه دهد
 FS l) N m) FS کرده F بو اسحق i) زبرا که چون بهازو جمع شود رنگ سیاه دهد
 n) addidi e T o) مرد C p) نخج C hic et vs. 43; laudat M q) HNFRS

- چنان در خواب شد ظلم از نهیبش که پنداری ورا بگرفت برخفج^a ۴۰
 ستم را سرزنش می کرد عدلش که خوردست از فلان پالیز بیک سفج^b ۴۱
 ستم راه عدم پیرسان^c همی رفت فرو هشته ز بیمش^d چون شتره لفعج^e ۴۲
 بتک^f می رفت و ذوق^g از دیده می ریخت چنان کلب از دهان وقت سخن بفعج^h ۴۳
 ۴۴ غلج زنبور سرخ باشد * مثالⁱ
 زبیم شه نیارد زد غلجی بپالیزی زبان بر هیچ سفجی^k ۴۵
 ۴۶ غلج غلج در باشد * مثال^j
 ایا شاهی که گر حکمت بخواهد قرنفل را دهض خاصیت تلج^l ۴۷
 چنان ایمن شد از عدل تو آفاق که بر کنند از درها همه غلج^m ۴۸
 ۴۹ غلج دگر، گریه باشد که آنرا نتوان کشاد * ۴۸ کلج سبزی باشد که حمامیان
 بآن پلیدی کشند جهت سوختن *
 شاهانویی که دامن عمر ترا نجوم با دامن ابد بیقا غلج کرده اندⁿ ۴۷
 حمامیان قهر^o پلیدی^p حادثات از بهر ریش خصم نو در کلج کرده اند^q ۴۸
 ۴۹ نج نم و مطر باشد * ۵۰ سجع و سجع نقبی باشد که در زمین کنک باشند چون
 ۵۰ خانه *
 بدان رسید ایادی^r شیخ ابو اسحق که چشم ابر بود دایم از حیا پر^s نج ۴۹
 زبیم تیغ جهانگیر^t فتنه سوزش ظلم برون نیارد سر بکرمان ز گوشه سجع^u ۵۰
 ۵۲ ترفج^v راه باریک و دشوار باشد * ۵۳ آکلج امعای گوسفند را گویند که [به]^w گوشت
 و پیاز و غیره آکنک باشد * ۵۴ الفج اندوختن باشد * ۵۵ فرهج آداب و عقل باشد *
 ۵۶ یفتج^x ماری باشد که در باغها گردد و هیچ گزند نکند و آزار نرساند * ۵۷ سارنج

a) HNMFRSL, 'de Lagarde l. c. 56 b) FNWRS c) MFS بران C d) MS سهمش e) N qui 43a
 42b in unum versum contrahit f) MFS سبک R g) MR آب h) M نج F; de vera huius versus
 legendi interpretandique ratione cf. R i) addidi k) HNMFR'S l) HFS m) HNWJS فلج FS (cf. MR)
 n) HNMFR'S o) HMFR دهر NS p) MFR حبایش S q) S r) addidi ex T s) بفتج? C et vs. 56 نفعج?

مرغکی باشد کوچک * ۵ * ۵۸ آهنج بمعنی کشیدن باشد * ۵۸ شفتاهنج پاره آهن
 ۱ باشد سوراخ بسیار درو که زرگران بدان زر کشند تا باریک شود * ۵۹ تنج پیچیدن
 و فراهم فشاردن باشد * ۶۰ غنج گرشه و ناز باشد * ۶۱ خنج نعمت و ناز و طرب باشد *
 ۶۲ گنج دینه باشد و گنج شایگان دینه باشد بسیار مال که پادشاهان نهاده باشند و گنج
 باز آورد پرده ایست از بردهای موسیقی و گویند گنجی باشد که بی زحمت بدست آید *
 سپنج عاریت باشد *
 امثله

- اگر خواهی که نبود در جهانیت بدل درغم بتن بر زحمت ورنج ۵۱
 ره مقصد بود نزدیک و آسانت نباشد دور و بی سامان و ترفنج ۵۲
 خوری بر خوان کیتی هر چه خواهی ابا و قلبه و حلوا و آکنج ۵۳
 هوای شیخ ابو اسحق می ورز ا بجز مهر وی از کیتی مالفنج ۵۴
 جمال دینی و دین آنکه دارد عطا و فضل و داد و رای ا و فرهنج ۵۵
 دعا و مدح اورا مرز جان ساز که افعی با تو کم باشد زیفتنج ۵۶
 چو عنقا دان و را دشمن چو صوره چو شهبازست او و خصم سارنج ۵۷
 شها گر بس قوی باشد حسودت بشفتاهنج تدبیرش در آهنج ۵۸
 گش می زن بیای کین و می کش گش می کش بدست قهر و می تنج ۵۹
 همیشه ناکه خوب آید ز خوبان دلال و ناز همچون شیوه و غنج ۶۰
 بدولت بادی اندر دولت و جاه بجمش بادی اندر راهت و خنج ۶۱
 سپنج دهر را در خر می ران همی بر خور ز ملک و لشکر و گنج ۶۲

شمس فخری معیارده a) اما معیارده شمس فخری ضم را ایله نقل ایدوب S: cf. S: ۱
 که می ورد c) ورد: HNS e) HNS f) ورد: T'N d) NMS e) HNS f) ورد: (sic) ونعمت و عیش و عشرت معنایسته در دیوب
 ورد N خود C) و G) و NWFS, om و N k) رای و عقل M عدل و رای S i) عطای S b) مالفنج S l) g) N
 N گردد o) S او خصمش چو NF n) NMF باشد کم N; بفتنج M; بفتنج M (N) مالفنج MFS m) FS خود
 N qui omisiss N باشی C) باد (S) t) گهی M s) MS گهی (r) MR بر (q) YR شفتاهنج (H) NS f)
 2, 359 یاد N; 2, 359 باری C) یاد N; 2, 359 v) in unum versum contrahit 61a 60b reliqua 61a 62b
 qui N auctore huic hemistichio sequens 62a praemittit, omisiss 61a 62b w) HS s. v. غنج

۴۳ کَنجِ کُوشه باشد * ۴۴ مَنجِ مَکسِ انکبین باشد * ۴۵ فَنجِ دبه‌خایه باشد * ۴۶ لَنجِ ۱۲۷
بیرونِ رخ باشد * ۴۶ فَنجِ گردا گردِ دهان را گویند * ^اامثله

شاهِ اعظم ^ا جمالِ دین که کند اهلِ طاعت ^ا د عاشِ درهر کُنجِ ۴۳

کَر نه بر یادِ او بهار خورد انکبین زهر گردد اندر مَنجِ ^ب ۴۴

آنجنان ^ج مولعند در هَبجا دوستانش ^د بخون دشمنِ فَنجِ ۴۵

که چو نشنه بروزِ کرم در آب همه در خون نهند لَنجِ و فَنجِ ^ه ۴۶

۴۷ اَرَنجِ ^ا بندگاهِ دست باشد میانِ ساعد و بازو * ۴۹ لَنجِ چیزی از جایی بیرون کشیدن

باشد * ۷۰ سَنجِ ^ج و غَنجِ سرینِ مردم و حیوانات ^ب باشد * ۷۱ زَوَنجِ ^ا عصب ^ک و روده ^ه

گوسفند باشد که درهم نوردند و در اصفهان آنرا مَبَار خوانند * ۷۲ کَرَنجِ شونیز را

^ا گویند * ^اامثله

چه غم مملکت را که ^ا در دفعِ ظلم شکستست شاهِ آستین نا اَرَنجِ ۴۷

ابو اسحق کز عدلِ او کس بَرَنجِ نبارد گرفتن ز کس یك بَرَنجِ ۴۸

چو ^ا رایش بُود بعد ازان گو دگر فلك مهر و مه را زگردون مَلَنجِ ۴۹

بفرمانش حیوان و انس و پری همه داغ دارند بر سَنجِ ^ب و غَنجِ ۷۰

بجالیست خصمش که نزدیکِ او چو لحم طیورست اکنون زَوَنجِ ^ا ۷۱

ملاهی ^ج طبعش بُود ^د از بکا ریاهین باغش بُود از کَرَنجِ ۷۲

۷۳ اَوَجِ بلندی باشد * ^اامثله

شهی که خاطرِ او پیکِ هر نهان باشد حَضِیضِ درگِه او ^ا اوجِ فرودان باشد ۷۳

جمالِ دینی و دینست شیخِ ابو اسحق که حکمِ او چو قضا در جهان روان باشد ۷۴

اما شمس فخری: آرنج. a) NWFLS b) cf. HN s. v. c) NWFLS d) FS e) NWFLS f) NWFLS g) NWFLS h) NWFLS i) NWFLS j) NWFLS k) NWFLS l) NWFLS m) NWFLS n) NWFLS o) NWFLS p) NWFLS q) NWFLS

اما شمس فخری: آرنج. a) NWFLS b) NWFLS c) NWFLS d) NWFLS e) NWFLS f) NWFLS g) NWFLS h) NWFLS i) NWFLS j) NWFLS k) NWFLS l) NWFLS m) NWFLS n) NWFLS o) NWFLS p) NWFLS q) NWFLS

باب الحاء

13

۱ نَاحِ درختیست سخت که آنرا سوزانند * ۲ درواخ کسی را گویند که از بیماری خلاص یافته و بصحت آمده * ۳ سرشاخ چوپها باشد که بدان بام خانه پوشانند و سرش از فرسب بیرون آمده باشد * ۴ کاخ کوشک * ۵ مَاح زر و سیم ناسره باشد، و مردم دوروی و دون همت را نیز گویند * ۶ جَمَاح کیسه * ۷ باشد که سپاهیان شانه و سنگ آتش زن و هر چیزی دران نهند و برکی آنرا قولف^۱ گویند * ۸ واخ گمان باشد که بیقین پیوند *
 شهنشهیست که در مطبخ مکارم او روند عود قماری بجای هیمة ناه * ۱
 جمال دنیی^۲ و دین شاه شیخ ابو اسحق که خصم او را نبود زنجها * ۲ درواخ
 برای^۳ سقف بقایش فلک فرسب دوام * ۳ فگند و کرد بدان^۴ راست از آب سرشاخ
 برای نزهت طبع مبارکش دایم کند سعادت ترتیب باغ و حجره و کاخ * ۴
 بصاع و دامن^۵ بخش زر تمام عیار نه سیم ماح^۶ ا دهن بر مثال مردم ماح * ۵
 بجای شانه و آتش زنه سپاهی^۷ او کنند پر زبواقیت کیسه و جَمَاح * ۶
 ز عدل نُسْت^۸ چنان راستی که گر جویند بدور نو^۹ نتوان یافتن نشان از ماح * ۷
 [گمان برم که برو ملک نا اید باقیست بصد دلیل مبرهن گمان من شد واخ^{۱۰}] * ۸

معیار جمالید ذکر اولندی که اَلَا قَوْلُی در لر حق sic, cf. II: b) بصحت کامل نرسید sic cf. F: a)
 مطبخ شاه را همه هیزم و، و صندل و عود کرده اند بتاخ N, sed S huius versus loco alterum eiusdem
 attamen metri diversitas obstat, quominus eum textui inseramus d) دولت C e) MmS دُردها MR
 دومن NFRF*LS k) M بران CS h) M مدام g) CL هزار MS f) N! اوشود از زنجها
 ندو o) legas, sive verum sparium put- s) N! m FRS کیسه om. و N n) sic, sive
 FIL: deest in C واخست NFR p) MFS

۹ سنکلاخ زمین سنگستان باشد * ۱۰ دیولاخ جایی باشد دور از آبادانی و مردم، لآخ
بمعنی^۶ موضع است *

[امثله]^b

سنکلاخ]^b ۹

دیولاخ]^b ۱۰

۱۱ دُخ گیاهی باشد نرم که ازان حصیر بافند و نایافته در مسجد ها نیز اندازند * ۱۳ | 13۷

کلوخ معروفست * ۱۲ شوخ چرك^۷ باشد بر اندام * ۱۳ شکوخ بسر در آمنن باشد،
کسی که بچیزی بر آید پای^۸ و بسر در آید گویند بشکوخید *
امثله

دایم حصیر یان مه از مزرعات چرخ از بهر خانقاه شهنشه برزند دُخ^۹ ۱۱

بر شوخ^{۱۰} فتنه بود تن^{۱۱} ملک ناک^{۱۲} شست عدلش بآب تیغ تن خصم را رشوخ ۱۲

ظلم از نهیب شاه چنان^{۱۳} سخت میدوید^{۱۴} کاندلر عدم فتاد شکوخیده^{۱۵} از کلوخ ۱۳

۱۵ آجوخ روی و^{۱۶} زن را گویند که چین گرفته باشد و فراهم [آمده] *^{۱۷} امثله

سپهر گفت چو بخت^{۱۸} شهنشهم فیروز^{۱۹} شنود^{۲۰} عقل و بدو گفتم هان مگواي شوخ ۱۴

که بخت شاه جوانست و چه ره اش^{۲۱} شاذاب^{۲۲} گرفته روی تو از غایت کبر آجوخ ۱۵

۱۶ پیخ^{۲۳} آبی غلیظ باشد که بر مره خشک شده باشد و آنرا بناری رخص^{۲۴} گویند * ۱۷

۱۵ تشابخ^{۲۵} سجاده باشد * ۱۸ سنبخ چیزی راست باشد چون نیزه و ستون و غیره *^{۲۶} امثله

ز بسکه خون رود از چشم خصم شاه شود همیشه بر مره اش خشک خون^{۲۷} بصورت پیخ^{۲۸} ۱۶

ز بیم محتسب قهر او^{۲۹} نهز زهره بجای جنگ و دف و جام مصحف و تشابخ^{۳۰} ۱۷

بسعی شیخ بود قصر دین مشید ازان که هست معدلتش چون ستون قوی و سنبخ^{۳۱} ۱۸

a) کسی باشد که پایش بچیزی بر آید و بسر C d) sic, cl. T: چرخ C e) desunt in C b) و دراز آ a)
C شکوخند F k) نیز میگرد بخت i) جهان FL h) فک CS g) و C f) S, add. در افتد الخ
C شکوخید F و شکوخید S, menda FL colligere t. eduit l) addidi e TS qui hanc sententiam transcripserunt
(T پوست روی الخ) m) CM عقل FS n) M دیروز CF'S o) شنید MFS p) MF'N او S
q) شاذان F r) نبخ C hic & v. 16 s) تشبخ & v. 17 t) تشببخ C u) PS و ع C v) GN چون C
w) N او و زند FR نو

۱۹ ۱۱ چنچ یعنی^۶ چخمیدن و کوشیدن باشد * ۲۰ رخ بانگ زار و حزین باشد * ۲۱ آرخ

چیزی باشد که از رو و اندام مردم بر آید چون عدس و آنرا بتاری ثولول^۷ گویند *

۲۴ فلخ ابتدای کارها باشد * ۲۵ وشخ چرك باشد بر جامه * ۲۶ شخ زمین سخت باشد

در دامن کوه * ۲۲ کنخ کشك باشد یعنی پینوك^۸ * ۲۷ هیدخ اسب تند و جنگی باشد *

۲۸ نخ زیلوی رومی باشد * ۲۹ نخ دیگر تارِ ریسمان باشد * امشله

بکوه گفت بکین گرز شیخ ابو اسحق اگر تو سختی و تنید اُرت زهره است بچنچ^۹ ۱۹

زبس^{۱۰} عذاب که گردون دهد حسودش^{۱۱} را همیشه برفلك هفتمین بود^{۱۲} زو رخ ۲۰

هر آن بصر که بچاك درش^{۱۳} نشد روشن بجای مقله نهذ اندرو فلك آرخ^{۱۴} ۲۱

چو^{۱۵} شیر و روغن آمیختست با احسان نه سخت روی و ترش بوده^{۱۶} همچو ترغ و اکخ^{۱۷} ۲۲

خدا یگانا زان نهضت^{۱۸} مبارك نو بهشت و عدن بر اعدا گشت چون دوزخ ۲۳

بضبط ملك دگر ابتدای نهضت کن که کارهای ترا بس^{۱۹} مبارکست^{۲۰} فلخ ۲۴

تو آن شهی که بصابون عدل جامه^{۲۱} ملك بشست حکم نوزان^{۲۲} شوخ ظلم و تار^{۲۳} وشخ ۲۵

شخ^{۲۴} [۲۶]

کدام باره نلرزد^{۲۵} کرا همانند ناب بوقت آنکه^{۲۶} شود شه سوار بر هیدخ ۲۷

قضا سزد که ز بهر فرایش^{۲۷} بارگهت برای فخر ز مهر و^{۲۸} سپهر آرد^{۲۹} نخ ۲۸

همیشه نا که بتابد نراز^{۳۰} سم خباط نن محالی نو باد تافته چون نخ ۲۹

آنخ N g) رخاك Mijm; درت S f) رسد S e) عدویش S d) بسى N c) نيول C b) ثلول C a)
 FS l) M, om. هست C بود C k) M و G i) om. h) MFS (دهد) اندرو; اندران M اندرون M
 از شوخ و ظلم C باز S q) S از G p) و CS o) add زان پس MFR n) هیبت FS m) ترب CF و
 C بغرش بهر HNS u) در آن زمان که (CMI l) پاره بلرزد VF* N s) deest in C r) N! و تناور و وسخ
 C habet res dubitationem, quum quae e coniectura نیاید شراز HNS x) سازد HNS w) و (v) om.

رشته^{۳۱}) scripsi tali vocis تراز significatione nitantur, de qua R ic non omnino persuasum sit (ریسمان خام legas, quod simplicius est. quare si mavis سزای سم

۱۳ هـَجَ لَـجَمَی باشد سَنَکین که بر اسبان زنند و استرانِ حَرون را بدان رام کنند * 14
 ۳۲ دَخ و دُوح هر دو یکبست پیش ازین گفتیم *
 امثله

جَم قدر جمالِ دَنبى و دینِ اِی فالِ تو چو نِـرُخِ تَوْفَرُخ^۲ ۳۰

کِردست قضا برای زینتِ بَر اِبلقِ سرکشت^۳ فَلَکِ مَخ ۳۱

از بهرِ حَصیرِ بارگاهت^۴ از سدره و طوبی آمَنده دَخ ۳۲

۳۳ کَخِ صَـریرِ زشت باشد که بَنگازند و طفـلگـاز را بدان ترسانند * ۳۴ نَـاچِـخِ سَنائی
 باشد^۵ که سِرِ او دو شاخ دارد^۶ مِثـلِ زوبین *
 امثله

جمالِ دَنبى و دینِ خـسـر وى که پیکرِ مَهرِ بُود به نسبت با او بـسـانِ یوسى و کَخِ ۳۳

برایِ بزمش^۷ ناهیدِ راست چَنگِ بَـچَنگِ بکینِ خـصـمِ بَهرام را بکفِ نَـاچِـخِ^۸ ۳۴

۱۰ چَرخ سه معنی دارد ۳۶ اَوَّلِ کـانِ ۳۷ دَویمِ کُریـبانِ جامه ۳۰ سیمِ فَلَکِ *
 امثله

نا کُلُّ و لاله برویْد از خَاکِ تا مَه و مَهر بتابْد از چَرخِ^۹ ۳۵

دِبَلِّهٔ دوست بُتو روشن بادِ سِمنهٔ خـصـمِ پَر^{۱۰} از نَـاوَکِ چَرخِ ۳۶

سُدَـرهٔ^{۱۱} دولتِ و اقبالِ ترا بادِ از فـتـحِ و ظفرِ دامنِ و چَرخِ ۳۷

باب الـدال

۱۰ اِـرَـوَنـدِ بَها و زبـایى باشد * ۲ اِـرَـوَنـدِ دجله را گویند * ۳ اَنـدِ بـمعنىءِ اَمید داشتن

است * ۴ اِیـنـدِ شـمارِ مَـجـهـول است * ۵ پَرَنـدِ حـریـرِ تَنـکِ باشد * ۶ پَرَنـدِ خِیارِ

صـحـرايِ باشد * ۷ پَنـدِ زغن باشد * ۸ تَرَفَنـدِ سَـخـنِ بیهوده و زرق و مَحال * ۹ خَرَنـدِ

a) pag. ۲۴, 5 b) S c) سرکشت S d) NMF بارگاهش e) M nostri verba afferens utroque loco
 praebet f) M مه N g) NVS برخمش C h) MS i) NVS k) HNVS ل تو C l) GH M
 صـدـرهٔ

۱۰ اما شمس فخرى معنیءِ امید داشتن آورده N m) cf. M: دولت فرخنده اقبال FR کرتهء
 R s. v. آورده نیز آورده n) laudat M
 ! و فخرى معنیءِ اندایش و بمعنیءِ سخن گفتن اینند نیز آورده

- گِیاهی باشد مانند اُشنان * ۱۰ دند ابله و بی باک باشد * ۱۸ زند تفسیر بازند است
 1: و بازند کتابیست از صفی ابرهیم علیه السلام * ۱۱ زغذ^a بانگ تند باشد که ددی
 کند * ۲۰ شد منقار مرغ باشد * ۱۲ فند^b سخن بهموده باشد * ۱۳ فرغند چیزی
 گند باشد * ۱۴ فغند جستن باشد * ۱۵ فلغند پرچین دیوار باشد * ۱۶ فرکند راه گذار
 سیل باشد که کند^c شده باشد * ۱۷ نوند بیک و خبر برند^e * ۱۸ سمند اسب زرده
 باشد * ۲۱ پاکند^d باقوت باشد * ۲۲ فرغند^g چیزی باشد مثل لبلاب که بر درخت
 بیچن نا خشک شود * ۲۴ گلود^e مرسله باشد یعنی چیزی که بتحفه بکسی فرستند * ۲۳
 کنند بیلای باشد سرچقه که بر زرگران دارند * ۲۵ لند آلت تناسل باشد * ۲۶ نزند
 غمگین و پژمرده باشد * ۲۷ سپند دخنه باشد که بهر چشم زخم بر آتش نهند * امثله
 خسرو بر وجر^h ابو اسحق زب شاهی وزینت آورندⁱ ۱
 آنکه از بیم تیغ او دشمن کرد بر زعفران روان^j ارونند^k ۲
 فیض جودش ز سنگ خاره^e یأس گل آمید بشکفانند^l اند^m ۳
 ای بر تیغ و تبر^a تو یکسان سنگ و سندان و پرنیان و پرندⁿ ۴
 چون تو صاحبقران نبیند چرخ وین^m سخن فاش گفته ام اینند^o ۵
 بوی خلقت بهر زمین که گذشت فی شکرⁿ آورد بجای پزند^p ۶
 نور رای تو کی دهد خورشید کار عتقا کجا تواند پند^o ۷
 نبود در کلام تو جز عدل نرود بر زبان تو ترفند^o ۸
 هر کجا تیغ تو بود قصار نبود حاجت شخار و خرد^p ۹

13v

a) CJHNS فرغند MFPL b) R: تفسیر فخری گوید c) locus v. 12 b affert
 c) CJH Minu S فرغند FMJR d) falso گند R e) ننگ و چیزی پرش (cf. خبر الدجی II)
 f) sic CHMS پاکند NFR پاکند N g) CHNS فرغند THNFMJR h) بجر و بر NS i) CS i. e. hostis
 timore perterritus pallidas genas lacrimis opplevit k) HWS'N l) برن S ای که
 m) NS این ML n) HNVRLS شکر C o) S p) NMRS

دَرِ اِصَابِتِ بِنَزْدِ فِكْرَتِ خود^a عقلِ مُحطی شناس^b و عاقل دند ۱۰
 چه کند با مهابت تو مسود چه زند پیش شیر بانگ زغند^c ۱۱
 چه کند با تو هیله بدخواه پیش معجز چه قدر دارد فند^d ۱۲
 [ملک داری رذیمنت ناید دوی عنبر نیاید از فرغند^e] ۱۳
 و بحک آن باذپای آتش نعل^f که چو آهو بود بجای فغند^g ۱۴
 جنبش شیب تازیانه چو دین بجهن^h از سر دو صد فلغند ۱۵
 وقت سیرش چه شیخ و چه دریا پیش گامش چه کوه و چه فرکندⁱ ۱۶
 بدو گام از فلک خبر گویند^j زه^k ای بری باذپای نوند ۱۷
 در جهان کس چنان نبیند خنگ^l که سبغ برد از کیمت و سمنند ۱۸
 کلک من زندخوان باغ ثناست^m که ورا مدح شاه باشد زند ۱۹
 نکتهای سپید زاید ازوⁿ گرچه دایم سیاه دارد شنند ۲۰
 [تا بود نوبهار در بستان لاله و کل بگونه پاکند^o] ۲۱
 [باغ عمر^p ترا مباد خزان شاخ بخت^q تو ایمن از فرغند^r] ۲۲
 باغ بخت همیشه شادابست [بی عنای شمار ورنج کنند^s] ۲۳
 تحفه دوستان را گردون از مه و مهر ساخته گلوند^t ۲۴
 از^u بی قطع نسل او ایام دشمن را نه حصیه هشت^v نه لند ۲۵
 [نژد^w] ۲۶
 دفع عین الکمال ملک ترا سوخته چرخ از مجره^x سپند ۲۷
 ۲۸ آبتند راهگذار سیل باشد * ۲۹ خورد و تند همچنانست که توت ومرت * امثله

a) MFRS b) MFRS شمار GN c) S (F زغند NF d) NVRS e) NMS
 f) NF بانگ شیر زغند F; in C deest g) NVFS h) VFRS i) NS گوی j) S روره G
 k) C عمر^p R بخت^q R ازو زاید MR o) NS; in C deest p) C عمر^p R بخت^q R
 r) MS فرغند NFMjR فرغند C s) MS, duobus hemistichis 22a 22b omissis reliqua 22a 22b in
 unum versum contrahit C t) NMS u) و N v) M و حصیه هشت و Mu
 S = و R w) lacunam significavi x) در مجروش سپهر S l

از سیل خیز حادثه اعدای شاه را شن خان و مان^{۱۱} خراب بکردار آیکند^{۱۲} ۲۹
 از صرصر فنا همه گشتند نار و مار و ز^{۱۳} تند با ذقیر اجل^{۱۴} جمله خون و تند^{۱۵} ۳۰
 ۱۶ ۳۱ تنومند تند رست و شاد و خرم باشد^{۱۶} * ۳۲ قز آگند^{۱۷} جامه^{۱۸} باشد که در جنگ پوشند
 مثل قبای و یقز و ینبه آگند^{۱۹} بود * ۳۳ پزاوند چوبی باشد قوی که در بس در اندازند
 از برای مگمی *

روزی که بیوشند غلامان شهنشاه آن سرور روشن^{۲۰} دل و آن شاه تنومند ۳۱
 در معرکه دشمن دین جوشن و خفتان در مهلکه^{۲۱} حاسد شه خود و قز آگند^{۲۲} ۳۲
 در هم شکنند ارچه بود حصن عدورا از سد سکندر در واز قاف پزاوند^{۲۳} ۳۳
 ۳۴ غند جمعی را گویند انبوه که گرد شده باشند * ۳۵ باغند پنبه^{۲۴} زده باشد * امثله^{۲۵}
 فتح و ظفر و نصرت و فیروزی و دولت باشند همیشه بدر شاه جهان غند^{۲۶} ۳۶

چه لاد بر تیغ سپاهیش^{۲۷} ۱ چه پولاد چه کوه بر گرز غلامانش چه باغند^{۲۸} ۳۵
 ۳۷ سند ولایتی است مشهور * ۳۷ سند دیگر^{۲۹} حرامزاده باشد * امثله^{۳۰}

سوی در شهنشه اعظم جمال دین گز ناورد ساو بسر شاه هند و سند^{۳۱} ۳۷
 بعد از خراب ملکیت هردو فلک کند اثبات پیش شرح که هستند هردو سند^{۳۲} ۳۷
 ۳۸ رآود زمین باشد پشته پشته فراز و نشیب^{۳۳} ، و چون آنرا مانند نیست مثال نیاوردم *
 ۳۹ خرد گل و لجم باشد * ۴۰ آورد و ناورد جنگ و مبارزت باشد * ۴۱ نرد تنه^{۳۴} درخت
 باشد * ۴۲ برد بمعنی^{۳۵} دور شو باشد * امثله^{۳۶}

بشیراز آفرج کن بهشتی در و دشتش همه بر نرگس^{۳۷} و ورد^{۳۸} ۳۸
 همه راود بود کوه^{۳۹} و زمینش نباشد دیولاخ^{۴۰} و شوره و خرد^{۴۱} ۳۹

FRS: تَنَد و خُونَد; MS s. v.: تَنَد و خَنَد; Minu: خَنَد تَنَد; c) از MFRS; HNS: خَلْآن a)
 Mij s. v. خَنَد و تَنَد e) laudat S f) addidi g) رستم *NS h) *NS i) HNMRs k) HNS
 ۱) NMS ۱۱; R alterum tantum hemistichium affert m) S n) N میکسر M

- دلیراننش که ناورد و پرخاش کنند از کینه با بهرام آورد^a ۱۶۷
 ز^b نیروی شهشه گردن شیر بکوبد..... بی گرز وی نرد^c ۱۷۱
 ابو اسحق کافلاک اخترانرا همی گوید که هان از راه او برد^d ۱۷۲
 اورمزد نام مشتریست* ۱۷۳ فرزد سبزه باشد میان آب که پیوسته سبز باشد* امثله
 ایا شهر یاری^e که از طلعت^f سعادت برد زهره و اورمزد^g ۱۷۴
 ز فیض گفت کشتزار امید تر و تازه دایم بسان فرزد^h ۱۷۵
 هم از نسبت عزت نست این که در فرش مسعود شد اورمزدⁱ ۱۷۶
 ۱۷۷ میزد^j مجلس سرور و عشرت باشد* امثله
 ایا شهری که بوقت مصاف لشکر تو ز بیم هر شب مرغ چرخ در میزد^k ۱۷۸
 بیاد بزیم تو نوشند شاد گامیها صبح کرده مه و مهر و زهره^l در میزد^m ۱۷۹
 ۱۸۰ کبد سریشم باشد که بدان چیزها را الصاق کنند* امثله
 ایا شهر یاریⁿ که بر نام^o تو توان برگرفت از سر آب زبید^p ۱۸۱
 چو طومار صیت تو ملصق کنند دهد از لقای^q قمر چرخ کبد^r ۱۸۲
 ۱۸۳ غریب^s زنی باشد که اورا بدوشیزگی بشوهر دهند و دوشیزه نباشد* ۱۸۴ بن کند
 ۱۸۵ رشوت باشد* ۱۸۶ چغد کوفی باشد* امثله

a) M*NS b) به NS c) ? کرزش C پشتشان S نرد N; prima versus lectio quae sit nescio d) H*N e) پادشاهی H non nominato auctore f) طلعت تو CS g) بود M CNS

هشتی..... نام. h) auctoris sententia quo facilius intelligatur pauca e G transcribere placuit: ستاره که برفلک ششم است اهل تعجیم آنرا سعد اکبر دانند و آنرا قاضی^e فلک نیز نامند اسدی طوسی و هند و شاه نججویانیⁱ cf. H: و خانه^e او قوس و حوت و شرف اودر سرطان..... نفلنک یانک حرکتیله و معیار جمالیه یانوک سکونی ایله زدن (sic) لفظنن صیغه^e حاله موافق v; etiam S k) sic CS l) NS ۱۸۳ غریب^s زنی باشد که اورا بدوشیزگی بشوهر دهند و دوشیزه نباشد* ۱۸۴ بن کند ۱۸۵ رشوت باشد* ۱۸۶ چغد کوفی باشد* امثله

دختر افکار^a من در مدح شاه هست عذرا نیست بی‌شبهت غریب^o.
 تا به بیند یکنظر رخسارشان روح قدسی جان ببندد^e آورد^o.
 گرنه بیند حسنشان کس عیب نیست کی تواند جفت روی مهر دید^o.

باب الدال

17. آ باد معمور باشد* ۱ آ باد دگر، آفرین باشد* ۲ بالاد جنبیت باشد که پیش پادشاه^o.
 کشند* ۳ حاد زغن باشد که آنرا مردارخوار گویند* ۴ بتلاد^e بنیاد باشد* ۵ نژاد
 اصل ونسب باشد* ۶ داشاد عطا باشد* ۷ چکاذ سرکوه باشد* ۸ چکاذ دگر میان سر باشد
 وروح چکاذ^a کسی را گویند که اصلع باشد یعنی بر میان [سر] ۹ موی نداشته باشد*
 ۱۲ سرواد شعر باشد* ۹ راد کریم باشد* ۱۰ ساد و سادّه بیک معنیست* ۱۱ بیجاذ
 و بیجاذه کهر با باشد* ۱۴ غوشاد شبگاه گوسفندان و گاوان باشد* ۱۳ نهاد رسم و آیین^o.
 باشد* ۱۵ لاد دیبایی باشد تنگ و نرم* ۱۶ لاد دیگر دیواری باشد که بچینه^k
 برهم نهاده باشند* ۱۸ وسناد بسیار باشد* ۱۷ فلاد بیهوده باشد* ۱۸ مثل
 زکردگار برین پادشاه باد آباد^a که کرد ملک جهان را بعزل و داد آباد^a
 شهنشهی که کشد نجات^m در مواکب او چو نقره خنگ و سمند فلک دوصد بالادⁿ ۲
 هواسی که اگر در هوای او نبرد عقاب را بدهد روزگار رنیت خاد^o ۳ ۱۵
 پناه ملک سلیمان جمال دینی و دین که هست لاد شهی را وجود او بتلاد^p ۴
 سریرنجش سلاطین ملک^q ابو اسحق مری^r علما کامکار^r پاک نژاد^o
 بود محضرت او^s قیس صاعد^s نادان برد زهت او^s معن زایه داشاد^q

a) MijFL ابکار HN MmuS b) دیدار FR c) HNFERS بپرکنند NM بسوکنند d) H e) C hic بتلاد C hic et vs. 4. f) sic, cf. ad v. 8 g) addidi e M h) C paragraphos ۱۳ et ۱۰ transponit i) نهاد نهاز C k) cf. MR محبت C l) H باد یا ذ CS m) om. C n) MS بالاد HFRS o) *N p) S بنداد N q) S شبح S r) C ساعد F ساعد MS t) F و s) NS فضلا تاج دار (تاج ملک) s) r)

- خدا بگفتی کز عدل او نیارز کرد عقاب قصد تدروی بهیج کوه و چکاد ۷
 [عجب مدار که فرق سپهر بی مویست که شن ز سبلیء تأدیب شاه روح^۱ چکاد] ۱۰۷۸
 بعدل و داد بسی دید در جهان شاهان ندید چون او^۲ چشم سپهر عادل و راد ۹
 برای کسوت خدام درگهش خورشید ز چرخ گاه منقش طراز د رگه ساد ۱۰
 ۱۰ شمول^۳ معدلت او بغایتی برسید که از تعرض که بر حذر^۴ بود بیجا ۱۱
 زهی بعدل تو مهرون عمارت دینی خوی بمدح تو مشعون رساقل و سرواد ۱۲
 چو تو نبیند چشم خرد نکو آیین چو تو نیارز دور فلک کریم نهاد ۱۳
 ز باس پاس^۵ تو اندر کنام شیر و پلنگ کند شبان بشبان^۶ از بی گله غوشاد ۱۴
 رموز غیب بر رای تو چنان باشد که نقشهای صور از درون پرده^۷ لاد ۱۵
 ۱۰ بیک اشارت چون خاک پست گردانی^۸ حصار خصم^۹ ار^{۱۰} آهن بود بگردش لاد ۱۶
 بجز دعای تو باشد سخن همه هذیان بجز ثنای تو باشد حدیث جمله فلاذ ۱۷
 چو نعمت ازلی باد ملک تو دایم^{۱۱} چو لطفی لم یزلی باد عمر تو و سناد ۱۸
 ۲۰ بود سوخته باشد که آتش دران زنند * ۲۱ بیهود چنان باشد که نزدیک باشد
 بسوختن و جامه که از پیش آتش زرد شده باشد گویند به بیهود^{۱۲} * ۲۲ خشود
 ۱۰ شاخ باشد که پالیده^{۱۳} بپارایند * ۲۳ شخوذ بمعنی^{۱۴} آن باشد [که]^{۱۵} بنخن ریش

a) M (۱) RS دوخ NF رود S; deest in C b) M چون او ندید N; (s. v. اراد) S c) NMFS d) NMS

F چو شبان^{۱۶} N پاس پاس MR و HF inserunt N h) MF inserunt N g) N f) MFR NS e) C شوم
 C k) R l) NS m) mutavie et از C n) MmuFRS 2,330 nostro alium versum ascribunt,
 qui est sed veri similis videtur quae MijS * که نگذار لاد بنلاست

1.215 habent, cum huius versus auctorem in lexicis non raro laudatum (cf. Ethé in
 Morgld. Forschungen p. 46) statuant fuisse o) N Mum S, inverso ordine hemistichiorum MijR p) بحد
 NFS q) شخی باشد بالیک که اورا به پیرایند C, cf. Mum: پالیزه C r) scripsipro C s) بوسناجی طواری sic واوزامش بوداق
 s) addidi

کرد ^a و شخودن بمعنی ^e آنست که بناخن ریش کردن * ^م شود شد باشد * ^{۲۰} غنود
 بمعنی ^e خفت باشد * ^{۲۱} قنود فریفته و غره شده باشد ^e گویند بفتود یعنی بدان فریفته
 18 [شد] ^b و بیارامید * ^{۲۲} قنود پنبه دانه ^e باشد * ^{۲۷} ورارود ^d ما و را ^e النهر را
 گویند *

امثله

- سلطان قضا قدر جمال الحق والدين آن شاه که تا بود شهنشاه جهان بود ۱۹
 شك نیست که آتش زنده سنگ بلا را جز جان و تن دشمن جاهش ^e نبود بود ۲۰
 گفتند بلا را که تن و جان عدو سوز گفتا که چه وقتست هنوز آنچه به بیهود ^f ۲۱
 در مزرعه ملك همه تخم دعا کشت شاخ ستم و ظلم و تعدی همه بچشود ^g ۲۲
 در دولت او فتنه بسرناخن زحمت يك ذره رخ امن نیارست که بشخود ^h ۲۳
 با ا هیت و ^k بخشایش او در کرم و داد خون از دل کان آب زرخساره ^e یم شود ^{۲۴} ۲۴
 بی حریز ثنای وی و بی ^m ورد دعایش چشم و دل هیچ اهل هنر ^l لحظه نغفود ^{۲۵} ۲۵
 خصمش بفتودست بدین زخرف دنی خورسند شود گاو بکنجاره ^p ^{۲۶} قنود ^{۲۶} ۲۶
 يك موی مباد از سر او کم که چهارا آن ^q موی به از جمله سرفند و ورارود ^r ۲۷ ۲۷
 ۲۸ بشکلین یعنی رخنه در انداخت و نشان کرد بسرانگشت پا ناخن * ^{۲۹} خلیف چیزی
 در جایی گرفتن باشد تا ریش کند * ^{۳۰} خوین جوی سبز باشد * ^{۳۱} شمین و شمیک
 بمعنی ^e بیهوش ^s باشد * کفین و کفینه بمعنی ^e ترکیفه باشد * ^{۳۲} شمیلین گل زرد است *
 ۳۳ مخین بمعنی ^e بچسپید ^t باشد *

امثله

a) addidit e. M. qui بدان om. e) cf. HM s. v. d) sic, de varia huius vocabuli scribendi ratione cf. R 1.50.2, 288, cuius sententiae minime assentior, quum ⁱ و رازرود tantum veram lectionem existimare possim e) MS ملکش . . . جز دل HN f) sic; om. چه CN; نه MS pro نظر S n) ثناهای وی و (MRS داد کرم داد i) om. NRS k) تا MR l) بچشود NM g) خورشید شود گاو بکنجاره و S; بکنجاده N بلنجاهه M بکنجاله ^e NMN کاه R p) sic ?! o) بمعنی ^e جنبید C cf. M: بچسپید G t) بیهوده MRLS s) ازارود FS و رازرود C r) يك CF'S q) (جنبانیدن u) باشد در اکثر نسخ اما شمس فخری بمعنی ^e چسپید (خسپید m) آورده معیار جمالیک بسلامق sic معناسنه نقل ایادی H: معیار جمالیک بمعنی ^e خسپید S:

خسرو رستم جدال * زبده محمود شاه آنکه به پیکان تیر روی قمر بشکلیذ^b ۲۸
 گردن حساد را گرز گرانش شکست دینده بنده خواه را نوک سنانش خلیذ^c ۱۸۷۲۹
 بهر قصیل فرس^d سابس تعظیم او آورد از باغ چرخ هر^e سحر و شام خویند ۳۰
 با کرم وجود^f او بجر که^g باشد؛ کثیم باخرد و عقل^h او هوشⁱ چه باشد؛ شمیم ۳۱
 گشته زاحسان او روی امل لاله رنگ هست ز نیروی او رنگ اهل شنبلیذ ۳۲
 از دل بنده خواه او غم نتوان وا گسست^j زانکه زنده و ازل سخت بنو در مجید ۳۳
 وقت خزان تا بیاض سیب و انارست و به باز دل دشمنش همچو اناری^k کفید ۳۴
 ۳۵ گزاینده بمعنی^l پیچیدن باشد * ۳۶ گزاینده بمعنی^m کاستن باشد * ۳۷ خشایذⁿ
 خاییدن باشد *

شهنشاهها نو آن شاهی که گردون نیارد کز حسابت^o سر گزاین ۳۵
 بدست معدلت انصافی عدالت تن ظلم و ستم را می گزاینده ۳۶
 ازان کردست دندان تیز محنت^p که حلق دشمنانت را خشایذ^q ۳۷
 ۳۸ نهاریذ چنان باشد که گویی بترسیند * ۳۹ مانیند آن باشد شطرنج و نرد در بازند
 گویند مانیند^r * ۴۰ فلحیند پنبه زدن باشد *
 رخ مریخ زرد از چیست گویی مکر از^s انتقام شه نهاریذ ۳۸
 خرد شطرنج دانش باخت با شاه ولی حال نخستین دست مانیند^t ۳۹
 قضا در پنبه زار غیر خصمش نیارد کرد کاری غیر فلحیند^u ۴۰

هوش et عقل h) چه M g) لطیف N) باغ به و e) C) قضم خرق NS d) CN b) جلال FS a)
 inter se permutant MmS i) NM گسخت Mi'S k) آثار C) انار می NS l) خایذ C, cf. R m) om. C
 n) مجاری NNS محنت تیز دندان p) S l) گزاین o) Mj خیالت Mu S جفایت Mim جنابت

اما شمس فخری گویند که هر که نرد و شطرنج را بیازد گویند N: r) sic, cf. NS خایید MS خیاید
 یعنی بماند و مات و مغلوب شد چنانکه در شطرنج و نرد و مانند آن باز ماند گویند H: مانیند
 مات اولدی و خراب اولدی دمکدر شطرنج و نرد و غیره بجزر اوینلرده N: که مانیند
 فلحند u) MF ۱) NMLS t) NijS کز s) Muml یا کلسه مانیند دیرلر

۱۴ شید آفتاب باشد * ۲ ناهید زهره را گویند * ۳ نوین مزده باشد * ۴ نوین دیگر، نوان باشد * ۵ وید تم شده را گویند *
 امثله

۱۹ جمال دینی و دین شاه شیخ ابو اسحق نوی که از دل تو نور برد پیکر شید ۱۴
 بود طفیلی خوان سعاددت برجیس برد رسیلی * ۸ مطرب بیزم تو ناهید ۲
 مبشران قضا و قدر به نیل مراد همی دهند جناب ترا همیشه نوین * ۳
 لب ولی تو باذا زخمی خندان تن عدوی نوید از عنا چونال نوین * ۴
 مراد این شده از یمین دولت حاصل امید آن شده چون نام او ز عالم وید * ۵
 ۴ رذ دانا و حکیم و بخرد باشد * ۷ برارذ و زبید بیک معنی اند * ۸ سپهبد سپهسالار
 باشد و میرمیدان را گویند * ۱۰ کهن خزینه‌دار را گویند که زر و سیم و جواهر بنو
 سپارند * ۱۱ موبد عالم باشد و آن کس که روایت و حکایتها از او کنند * ۱۲ تخت
 ریم آهنگران باشد * ۱۳ فرسند بمعنی فرساید آید *
 امثله

ابو اسحق شاهی که چون او زشاهان نه بیند جهان در زمان ۸ عاقل و رذ ۴
 یقین تخت^{۱۱} شاهی ازو زیب گیرد حقیقت ورا ناج شاهی برارذ ۷
 زهی شهر یاری که در لشکر او بود ترک گردون کینه سپهبد ۸
 اگر رستم گویند ایام شایب^۱ و گر حاتم خواند اجرام زبید ۹
 نو آن پادشاهی که در ملکیت تو عطار دپهرست و برجیس کهن * ۱۰
 ز عالم و خرد بندگان در تو بود در سخن هر یکی صد چوا موبد ۱۱

میدانی روایتند کونشه طپان و addidi و cf. II- کافرلوگ^a اولو دانشمندی که جمعی مشکل‌لرینی (ا) صورلر و سوزلرینی اندن روایت
 C i) NS s. v. ناج C h) scripsi pro جهان g) ? باشد : فرسایه i) و حکایت (دوب‌تایید ایدرلر
 N هر یکی در سخن همچو S l) NMS k) NS b. 49 a offerunt v. سپهبد

گَر آهنگران شکرِ جود تو گویند بکوره درون زر شود جمله تَجَدُّد * ۵۲
 چنان باز نا حشر لِبَسِ^b بقایت که دست فنا دامنش را نَرَسَد * ۵۳ 19v
 ۵۴ باریز مطرب خسرو پرویز بوده است * ۵۵ هیربزی قاضی جهوزان باشد * امثله^d
 ای شهنشاه جهان خسرو شیرین حرکات مجلس بزم ترا زهره کند باربزی * ۵۴
 قاضی محکمه چرخ زَنُو مضبوطست^f ورنه در حکم نبودیش ره هیربزی ۵۵

باب الراء

۱ بهار بتخانه باشد * ۲ بشار نثار باشد * ۳ بالار فرسب باشد که بدان خانه پوشاند *
 ۴ تار تاریک باشد * ۸ تار دگر، تارک سر باشد * ۶ شمشار شمشاد باشد * ۷ سپار
 معصره باشد که انگور در انجا فشارند * ۹ خشکمار استفسار و تخص بلیغ باشد * ۱۰
 ۱۰ دادار نام خدای عز و جل است * ۱۱ آوار ستم باشد * ۱۲ شاکار بیگار باشد که بی
 بصیرت کسی را در کار دارند * ۱۳ اوبار چیزی بگلو فرو بردن باشد * ۱۴ فروار
 خانه زمستان باشد * ۱۵ شتار شناو باشد * ۱۶ زوار آن کس باشد که خدمت
 همبوسان کند * ۲۰ شیار زمین بگاو آهن شکافتن باشد * ۱۶ قار دو معنی دارد اوّل
 قار بترکی برفست و نسبت آن به چیزهای سپید کنند و دیگر قار چیزی بغایت سیاه باشد
 ۱۰ و نسبت آن همچو قیر بسیاهی کنند * ۱۷ ناهار ناشنا باشد * ۱۸ نهمار بسیار باشد *
 ۱۹ زغار بانگ و نعره باشد * ۲۰ هتجار راه باشد * ۲۱ کزار حوصله مرغ باشد * ۲۲
 سنار آبی باشد اندک که کشتی دران بگیرد * ۲۴ سپار آهن باشد که بدان زمین 20
 بشکافند * ۲۶ شخار قلیا^m باشد که گازران بدان جامه شویند * ۲۷ آغار چیزی در
 جای سرشتن باشد * ۲۸ آهار شوربایی که در جامه مانند تا رنگ وصیقل گیرد *

سیم کوفت... اما: a) MFRS b) لِبَس c) MS; R d) om. C e) HS f) مصبوطست g) cf. M: H ad vocem i) sic, reliqui et بی مزد j) آچرتسز k) sic, reliqui خانه تابستانی l) یای اوی et خانه تابستانی m) قلیا n) haec ipse verba laudat S

۹ م نوار رشته باشد پهن که برخیمه دوزند * م نهار کاهش و گذارش باشد * ۱۳ م هار
رشته مروارید باشد * ۱۴ م شنکار زمینی باشد که شیار کرده باشند و تخم انداخته *
۱۵ م کیار کاهلی باشد * ۱۶ م آمار استسقا^a باشد *
مثله

رسید موسم نوروز کز وصول^b بهار شود بساتین آراسته بسان بهار ۱
بشیر باد صبا مزده گل آوردست^c همی فشاند در پایش ابر و شاخ بشار ۲
زمین خانه باغ از زیر دست و عقیب عجب مدار که هست از زمزش بالار ۳
صبا چمن را آذین [همی] کند زانرو چراغ لاله گرفتست تا^d شب نار ۴
زمین باغ بیکبار در^e عبیر گرفت ز زای بار مگر بود با صبا یک نار ۵
چو زلف دلبر من مشک بیز^f شد ریحان چو قوت مهوش من^g سرفراز شد شمشار ۶
پرست ساغر لاله زباده صها^h ندیدهⁱ رنج قرابه بخورده^j زخم سپار ۷
دعای بندگی شاه میکنند سوس شکوفه نقره همی ریزدش از ان برتار ۸
خدا یگان سلاطین که روزگار ندید نظیرش ارچه بسی جست و کرد خشکار ۹
پناه ملک سلیمان جمال دینی و دین که آفتاب شهنست و سایه دادار ۱۰
۲۰ شکوه تاج کیان شاه شیخ^q ابو اسحق^r که از مالک آواره کرده است آوار ۱۱
چنان ز ملک بر انداخت رسم بدعت و ظلم که هیچ کس نبرد نام رشوت و شاکر ۱۲
زهی زلفی تو یک شمه خضر جان پرور خبی ز قهر تو رمزی نهنگ مرگ آوار ۱۳
اگر نه عدل تو بودی بهر دیار کسی زدست^s فتنه نرفتی ز صفا تا فروار ۱۴

آمار... استسقا... اما شمس فخری آمار را یعنی^e مرض استسقا آورده... و این خلای: cf. ۱۱ a)

فصل N b) cui R assentitur جمع مؤنثانست و غالبا شمس فخری را درین لغت سهوی واقع شد
صبا همی کند آذین از ان e) addidi فرسب d) HNMFRS; *L. s. v. آورده c) NM VS نسیم
دلکش HJ i) بوی HJMS h) بیاغ بیکبارگی M g) N ناحیه C نامه د با N f) vel N روی چمن

سروم N k) همرا F* S 2, 87 v. l) utramque vocem inter se permutat C m) FL, - H - N - MR - S

دهر FS r) وارث مالک جم Mij R s) NS t) HJ u) NS 2, 87 v. 103. n, S o) NMS p) NS q) HNMu

- مخالِفانِ نو دایم ز فِرطِ بَدبختی کنند یکسره در لُجه^a سَنارِ شَنار ۱۵
 چو فارقش بترکی دو چشمش ورویش شد از حوادثِ وافلاس و^b نامرادی قار ۱۶
 بسانِ آرزو هر آن کس که صافم الدهرست زخوانِ نعمت و بذلِ نو بشکند ناهار ۱۷
 ندید چون تو جوانبخت شاه تختِ شهی اگر چه دید شهنشاه در جهان نهمار^c ۱۸
 جهان^d ز عدلِ نومعور و ایمنست چنان^d که بر نیاید هرگز ز هیچ خانه^e زغار ۱۹
 اگر نه شمعِ ضمیرت بُودِ بهر گامی هزار پی فَنزی^f آفتاب^f از هتجار ۲۰
 چه طایرست^g همایونِ همایِ همتِ نو که هفت چرخِ ورا دانند بُودِ بگزار^h ۲۱
 تو آن کریمی کاندِر کرم بنزدِ کفِ محیطِ و قازم و جیحونⁱ بُودِ کینه سَنار ۲۲
 مقیمِ سَچِن سَچِن^k را نویدِ نُسْتِ خلاص اسیرِ چاهِ عنارا امیدِ نُسْتِ زوار ۲۳
 برزد اهلِ دل از کشتزارِ نعمت^l تو هزار خرم بی نغم و کُلو و یوغ^m و سپار ۲۴
 بیمِ نَامِ نو غلّه نهند بر خرم مزارعِ امانیⁿ زمین نکرده شیار^o ۲۵
 کنند کوزه پر از زر گر آبکینه گران برند خاکِ در شاه را بجایِ شَعار^p ۲۶
 دران زمان که رتیزی تیغ و تندی گرز خمیرِ خاکِ بخونِ یلان شود آغار^p ۲۷
 زبسکه خصمِ نو کُشته شود عجب نبُود که تار و پودِ زمین را بخونِ کند آهار ۲۸
 بُودِ زبَد و ازلِ خیمه بقایِ ترا ابدِ طناب و امل^q میخ و ازدوام نوار ۲۹
 خدا یگانا هر چند ماه دانش و فضل چو شخصِ فاضل و عالم گرفته است نهار^r ۳۰
 بنامِ دولتِ نو این کتابِ کردم نظم که هر قصید و قطعه^s به از هزاران هار ۳۱
 زمینِ خاطر من شد^t شیار و نغم ثنات دران^u فکندم تا خود چه آید از شَنکار^v ۳۲
 همیشه تا نبُودِ پردلی بسانِ جین^w مدام تا نبُودِ چایکی بسانِ کُیار ۳۳

a) NS لجه و F b) ادبیار S*N c) N d) S utramque vocem inter se permutant NMR e) S سینه NMR

f) NS بفتد g) NMmIF طایرست MuiRS h) MS بگزار NR بگزار F i) N عمان NS k) سخن C بنون بوزن Mi: شَنار o) N شَچِن S l) همت Mu m) MS دستبرد نوع n) NS زمانی M p) S شَعار q) N ازل طناب و امل r) MS*L s) NS قطعه M t) C کردم MRLS u) CMJL cell. عیار p: S q) N v) R شَنکار w) *MS چین C به نسبت چین

حسود جاه^۸ نو بی آب در نمودن^۹ مباد جز به بیابان فتاده آمار^{۱۰} ۳
 ۳۵ شهریار پادشاه را گویند * ۳۶ کردگار حق تعالی را گویند * ۳۷ اسکندر افاصدی
 را گویند که بتعجیل بجای^{۱۱} دوانند و در هر منزلی از برای او اسبی بسته باشند که
 چون برسند بر نشینند و بدوانند^{۱۲} ، و بزبان ترك آن کس را چمبر^{۱۳} ایلمی گویند * ۳۸
 کوکنار خشخاش باشد * ۳۹ باستار و بیستار^{۱۴} یعنی^{۱۵} فلان و بهمان آید * ۴۰ سنگسار
 رجم کردن باشد * ۴۱ پیشیار^{۱۶} شیشه پیش آب بیمار باشد که بطبییب نمایند * ۴۲
 سوسمار جانوریست مثل راسو اندک مایه ازو بزرگتر^{۱۷} ، آنرا بنازی ضرب^{۱۸} گویند * ۴۳
 ناگوار^{۱۹} امتلا باشد از بسیار خوردن * ۴۴ دستیار مددگار^{۲۰} و معاون باشد * ۴۵ کوار
 سبزی باشد که بدان میوه کشند *
 امثله

خسرو اعظم جمال ملک و دین ای جهان چون توفند^{۲۱} شهریار ۳۵
 شیخ ابو اسحق ظاهر از تو کرد صورت عدل و سخاوت کردگار^{۲۲} ۳۶
 از برای اشتهار صیت^{۲۳} تو خسرو^{۲۴} آجرام باشد^{۲۵} اسکندر ۳۷
 نا کند در خواب چشم فتنه را ناج دار آمد بیستان کوکنار^{۲۶} ۳۸
 با وجود از شهان^{۲۷} باستان^{۲۸} چرخ نارد بر زبان^{۲۹} از باستار ۳۹
 هر که از فرمان تو گردن کشد سر بکوبندش بسان سنگسار^{۳۰} ۴۰
 دشمن^{۳۱} در چنگ^{۳۲} مرگست^{۳۳} و چه سود بردنش پیش حکیمان^{۳۴} پیشیار ۴۱
 ظلم در ایام عدل و رأفت ماند^{۳۵} در سوراخ غم چون سوسمار^{۳۶} ۴۲
 از انعام عامت ماند^{۳۷} است روز و شب در درد و رنج ناگوار^{۳۸} ۴۳
 نیست مر درماندگان فافه را جز ایادی^{۳۹} عطایت^{۴۰} دستیار^{۴۱} ۴۴

a) NMFS b) جای c) چمبر d) بستار e) مطیب نماید f) om. g) N h) N

کوکنار با واو فارسی و کافی دوم موقوف خشخاش و آن خواب می آرد. c) f) J. i) NI. k) N l) HF
 versus quem S (cf. Vull. s. v.) nostro adscribit, sive dubio Pirdausi est, cf. L. m) رنج N n) S و دشمنش NVRS m) بر زبان نارد فلک
 CUS 2,104 *381 ماند N o) رنج N p) HNS q) *NS

آچنان باذی که کتر ^a بندهات ^a در ^b بدامن بخشد و لعل از کوار ^c ۴۰
 ۴۷ فیوار شغل و کار باشد * ۴۸ رِواغار نام مغل ^c است * ۴۹ خرابار جمع شدن
 باشد در کاری * ۷۰ خشنشار ^d مرغیست آبی تیره کون *
 امثله

بجز مدح ابو اسحق محمود ندارد عقل در عالم فیوار ^e ۴۷
 اگر از عدل ^f او باشدش رخصت عقاب چرخ را گیرد خشنشار ^g ۴۷
 زایمن اهتمام او در اسلام عجب نبود زایمان رِواغار ^h ۴۸
 مدح او و قصد دشمنانش همی سازند انس و جان خرابار ⁱ ۴۹

۵۱ فرسنگسار میلی باشد که از بهر نشان فرسنگ بر سر راه نهند *
 بامید عطای شاه عادل نهدرخ سوی او هرگامکاری ^k ۵۰
 نویزی یافته از لطف ^l عامش بهر گامی و هر ^m فرسنگساری ⁿ ۵۱
 امثله ۲۲

۵۲ و خوشور پیمبر را گویند * ۵۴ زکور بخیل و رفت باشد * ۵۳ مندور غناک و اندوهگین
 باشد * ۵۵ خنور آلات ⁿ خانه باشد ^o چون خنبره و کلاه سفالینه و آبگینه * ۵۶ کنور
 کندوله باشد و آن خنبی باشد دراز که غله درو کنند، از گل و سرگین ساخته باشد * ۵۷
 سور عروسی ^p ختنه کنانرا گویند که دران عشرت و شادی کنند * ۵۸ برخور شریک
 ۱۰ و انبار باشد *

جمال دینی و دین نسبت تو در ^q رتبت بود ب شاهان مانند ^r امت و خوشور ^s ۵۲
 تو آن شهی که بود بر عطای تو موقوف غنای مردم درویش و شادی ^t مندور ^u ۵۳
 تو آن کریمی و شاه دلآوری که بود به بندگی تو رستم جبان و معن زکور ^v ۵۴
 همای لطف تو بر هر کسی که سایه فکند دهند زلعل و زر و نقره اش زمانه خنور ^w ۵۵

a) چاکرت MS 2,278 b) HMFuls 2,239 v, FjS 2,278 c) مغتی C d) خشنشار C, rectius
 اگر عدل C e) فیوار S f) M شاه HMF g) CN خشنشار M h) NVJFS به MR i) HMF s) k) * S
 نهف S m) S l) * S n) سیار s. خشنشار s. خشنشار s. سیار s. خشنشار s. سیار s. خشنشار s. سیار s.
 n) آلت C o) librarius unius vocis spatium vacuum reliquit, sed quid intercederet coniectare
 nequeo p) وفتنه C q) با NS r) همچو NS s) NS t) N بر M دولت تو بر N

زاصطناع نو پر کرده^a سایل ودرویش به^b سیم وزر سبذ وغمره و قنار و کنور ۵۶
همیشه تا بؤد آیین سور ومانم یاذ^c مخالفان ترا مانم و شما را سور ۵۷
زملک وچیش^d وجرانی و سلطنت^e بر خور که از شهان زمان^f نیست شاه را^g بر خور ۵۸

۵۹۲۲۷ هور آفتاب باشد * ۶۰ تندر و تندر رع باشد * ۶۱ شور آشوب را گویند
وچیزی باشد که بهم آمیخته شده باشد^h چنانک گویند آب شور یزه است * ۶۲ سنگورⁱ
سله^j فقاعیان باشد که قفاع دران چینند^k * ۶۳ سمندور سمندر باشد که در آنش
باشد * ۶۴ فرفور تیهو باشد *

ابو اسحق روشن دل تو آنی که از رای تو کبژد روشنی هور^k ۵۹
چو با یاذ تو باشد غم نباشد که شد تاریک^l و ابر و برق و تندور ۶۰
اگر رایت کند تدبیر عالم نباشد در جهان دیگر شر^m و شور ۶۱
فقاعیⁿ نوالث در بیابان برای تشمگان بستست سنگورⁿ ۶۲
کبوتر در پناه دولت نو در آنش خانه سازد چون سمندور^o ۶۳
زبیمت در هوای ملک^p نو نیارد کرد شاهین قصد^q فرفور ۶۴

۶۵ ویر یاذ باشد * ۶۶ بیر جامه خواب باشد * تیر هفت معنی دارد ۶۷ اؤل
تیر که از کان اندازند ۶۸ دوم تیره باشد یعنی تاریک^r ۶۹ سیم نامیست از نامهای
عطارد ۷۰ چهارم تیر کشتی است ۷۱ پنجم نام ماهیست از ماههای پارسیان ۷۲ ششم
نصیب است ۷۳ هفتم فصل خزانست^s و عنصری بعضی ازان [درین] بیت گفته
است بیت^s * اگر به تیر مه از جامه پیش داید^t تیر * چرا برهنه شود بوستان چو
آیند تیر * ۷۴ هریر خوب و نیکو باشد * ۷۵ زیرر گیاهی زرد باشد و گویند

a) مملکت HNS e) عیش HNMS d) باذ legendum om N ; fortasse باز NS b) کرده NS c) کسی M h) نیست کسی g) HNS f) جوان
N k) یعنی شربتچیلر سپیدی [که] شربتی اندن سوزلر i) sic CMR j) چینند F cf. فقاعیان N l) تاریک NS m) شربتی
Pj; deest MFu دولت NS n) NM o) NM p) SM n) سر : سمندور Mj s. v. m) MS شب تاریک و
q) MF صیل NS r) addidi s) امثله C t) sic G, quae verba quomodo restituam nescio in Fl q)

زرد چوبه^a است * ۷۶ خنجیر بوی دود و چربی باشد چون گذازند * ۷۷ آژیر^b زیرک
ودانا و برهنر باشند * ۷۸ کشیر آلات مسینه باشند و روینه که آنرا بلجام^c درهم²³
اندازند^e تا محکم شود *

ایاه شهی که سوار دعات میگویند زاهل فضل هر آنکس که عقل دارد و ویر ۶۵
کنند از دل و جان مدح شیخ ابو اسحق مسافران همه در راه و خفتگان در بر ۶۶
صدای زه شنوی از چهار گوشه چرخ بوقت آنکه زشتست کشاد باین تیر ۶۷
دران زمان که عنان غضب چنبانی شود زهیبت تو روز بر عدو شب تیر ۶۸
بزخم تیغ^g زخورشید نور بستانی بنوک پیکان بر آسمان^h بدوزی تیر ۶۹
ز موج معرکه کشتی عمر آن نجهتⁱ که باشدش ز دعا و ثنات^k لنگر و تیر ۷۰
[اگر ز معدلت در غموز یاد کنند زاعتدال چو اردیبهشت گردد تیر] ۷۱
بروز تیر و^m تیر عنم شادی کن که از سپهر ترا فتح و نصرت آمد تیر ۷۲
[خران موافق تختⁿ ترا بود چو بهار بهار دشمن جاه^o ترا بود چو تیر] ۷۳
بخلق^p خلقت خوبی ترا عجب نبود اگر بود همه احوال و حال خوب و هژیر ۷۴
عدوت خانم باقوت اگر کند در دست زهیبت تو در انگشت او شود چو زیریر ۷۵
چنان بسوخت ز تاب عنا تن خصمت که بر نیاید ازو [گر] ۷۶ بسوزش خنجیر ۷۶
کجاست در همه ایران کنون چو توشاهی کریم و پردل^s و دانا و عادل^t و آژیر^u ۷۷
سبوی مطبخ تو از طلاست یکباره^v چو دیگ بخت عدو نیست سر بسر کشیر ۷۸

۷۹ ستیر بمرکت مجهول شش درم سنگ و نیم باشد * ۸۰ پادیر^w چوبی باشد که از بهر

اما (و) R شمس فغری گوید: c) (cf. Mh: 77 hic et vs. 77 a) b) از چوبه G زرده^e چوبه a) MS 1,202 v تو آن N d) که آلات مسینه و روینه باشد که آنرا بلجام بند (پیوند) R کنند
qui omnes s. v. بیر 6^a a G b in unum versum contrahunt e) NS 2,422 v; om و G f) M g) MS تیر G
h) NS تیر بسقی فاک i) FRS bis بجهت M et ut videtur c) k) رثنا و دعات MF 1; *S, deest in G
m) FS om و C n) scripsi pro بخت Mu رای MS; deest in G o) Mu ملک MS p) sic, fortasse و بخلق
q) N* S r) S' N om. C s) فاضل N t) عالم N u) آژیر CN v) C MJR یکبار M یکباره N
کلاست یکبار N w) S 1 چون پر از کلاب وز شیر C

اهکلم در پشت در نهند * [کَویَر] ^a زمینِ شوره باشد * ^{مثله}

۲۳۷ ^b پادشاهی که پیشِ غنکیش هیکل قانی نیست نیم سَیَر ۷۹

نیست دیوارِ حصن دولت را به زَنَایید ^c او دگر پَادیَر ^d ۸۰

باغ ^e جنت شود کُر از خلقت بوزد باز بر زمینِ کَویَر ۸۱

۸۴ شکر شکار باشد * ۸۲ کرکُر نامیست از نامهای حق تعالی * ۸۳ خاور مغرب

باشد * ۸۵ افسر تاج باشد * ۸۶ برکُر طوق باشد مَرصَع که ملوک در کُردنِ فَرَس

انداختندی ^f * ۸۲ اختر طالع باشد وفال و ستاره * ۸۷ سمر افسانه ^g * ۸۸ زاور زهره

ویارا باشد ^h * ۸۹ بیکر قالب هر چیز را گویند ⁱ * ۹۰ رَاغَر موصله ^e مرغ * ۹۱

افدر ^k برادرزاده و خواهرزاده * ۹۳ اَکَر انگشتِ افروخته که هنوز زبانه زَنَد * ۱۰۳

کردر که در زمین یا دامن کوه ^a * ۹۳ آوَر یقین * ۹۴ کَیَر مکلفات * ۹۵ کَیَر

دیگر، طرفی باشد مثلِ تعاری که ماست فروشان [شیر] ^m دران کنند اما دیوارِ او از

دیوارِ تعار بلندتر باشد * ۹۶ زَنبر گلیمی باشد که خاکِ بزبان کشند * ۹۷ پَرنداور

شمشیرِ گوهردار * ۹۸ پَسندر پسرِ پندر باشد یعنی برادرِ هم‌پندری * ۹۸ دختندر

دخترِ پندر از مادرِ دیگر * ۹۹ کنداور مردِ دلیرِ مردانه * ۱۰۰ خوالِیگر خوان سالار ⁿ *

a) addidi b) S* N c) H پابند N d) H پادیَر G e) N باز G f) versus quem H s. v. nostro attribuit sine dubio alius poetae est s. Daqiqi auct. MFR s. Asadii auct. S g) est vox arabica FS h) cf. R ad vocem i) cf. H (N) شمس فخری قالب معناسنه دخی نقل ایلدی

کرَدَر * زمین پشته پشته و دره ^e et M : اما شمس فخری دره و دره معناسنه در دیوب : l) sic, cf. S :

و یعنی ^e چند می آید ، یکی عوض یعنی مکلفات که در مقابل ^e بدی و نیکی کشند : cf. H s. v. و انتقام کردن و کینه کشیدن ، و دگر تعار دوع فروشان ، و در ماوراء النهر تعار برآ گویند که نایره دارد چون آن از شیر و دوع پر شود از آن نایره در جایی دیگر ریزند ، و گروهی گویند که آن چون تعار باشد اما دیوار آن از دیوار تعار بلندتر باشد * کذا فی الافانیم اسدی نقلتک آش پز معناسنه در و معیار جمالیک خوان سالار معناسنه نقل اولندی n) cf. H (NS) :

۱۰۱ خنباگر مطرب * ۱۰۲ اختر دیگر، ستاره * ۱۰۴ خر کل و لجم باشد که ازان نتوان
گذشتن * ۱۰۵ افسرگر عمار * ۱۰۶ شهر آبگیر و جوی خرد * ۱۰۸ هسر^a بخ که در
آب نهند * ۱۰۷ کشور اقلیم * [۱۰۹ کر توان وقوت و مراد باشد] ^b ۱۱۰ نسر
سایبانی باشد بر کوه از چوب و خاشاک^c * ۱۱۱ فرغر جایی باشد که آب گذشته باشد 24
و اندک اندک در بن کوهها آب ماند باشد^d * ۱۱۲ بشنر میکائیل علیه السلام * زر سه
معنی دارد ۱۱۳ اول ذهب ۱۱۴ دوم پیر کهن ۱۱۵ سیم نام پندر زال است * ۱۱۶ بیور
بزبان پهلوی ده هزار *
امثله

ملك و دین را بقوت^a کرگر کشت مسعود عاقبت اختر^b ۸۲
کوکب ظلم و فتنه^c و بیداد کشت پوشیده در حد خاور^d ۸۳
در پناه لوای داور^e دهر شاه بنام نواز خصم شکر ۸۴
سایه حق جمال دینی و دین زینت تخت و زیور^f افسر ۸۵
[برکر^g ۸۶]
کسری^h عهد شیخ ابر اسحق که بعد است در زمانه سمر ۸۷
آنکه نبود خلای فرمانش انجم و آفتاب را زاورⁱ ۸۸
او چو نورست ملک داری چشم او چو روحست مملکت پیکر ۸۹
دایم از چینهایی انعامش پر بود مرغ آز را ژاغر^j ۹۰
در مظالم بنزد معدلش چه غریب و چه خویش و چه آفدر^k ۹۱
هرز مدحش^l بخوان و بر خود^m دم پس برو بر میانهⁿ اخگر ۹۲
بنده او بود فلک لاشک^o چاکر او بود جهان آور ۹۳

a) مسر an مسر in C sit non liquet, R praefert b) addidi ex SsM c) cf R d) haec ipsa fere
verba affert M ex T e) om HNS 1,104 v. 2,238 f) بقدرت HS 238. g) N s v. باختر h) N لوای
دلوار HS i) TS زینت CTm k) dubito num his lacunam suspicer an potius post v. 102 l) S
خسرو N m) VFS a) N جانست S c) S qui verum Latifio attribuit * N جاغر FRS p) Tr اختر CTm
q) NS اورا H r) N در بر s) TNS بیشک MLS(R)

هر که در ملک او بند اندیشد	برز ^a از حد تیغ او کَیْفَر ^{۹۴}
بر ^b جهان بادِ خشمش ار بجهت ^c	خون شود باز شیر در کَیْفَر ^{۹۵}
میکشد خاکِ خانهءِ خصم	فعله ^d کین بتیره ^d وزنبر ^{۹۶}
کوه چون پرنیان بود ^e چون یافت	قوت دست او برزند اور ^{۹۷}
کین او از قبایل دشمن	نه پسندر هلند نه دختند ^f ۹۸
24v هر تنی از سپاه ^g او باشد	گاه کینه هزار کند اور ^g ۹۹
چون سپهرست ^h بزیم او و دروست	قهرمان تبر و ماه خوالیگر ⁱ ۱۰۰
مهر ساقی هلال ساغر اوست	مشری بنک زهره خنیاگر ^k ۱۰۱
و یحک آن بازای مرکب شاه	[که زند پشت دست براختر ^l] ۱۰۲
[پیش چشمش چه شب چه روز سپین ^m]	وقت سیرش چه کوه وجه کرد ⁿ ۱۰۳
باد با سیر او بوقت شتاب	چون خر لنگ مانده اندر خر ^o ۱۰۴
[..... آفرگر ^p]	۱۰۵
ای بر گرز ^q تو جبال حریر	وی بر دست تو بجار شمر ^r ۱۰۶
همچو شیراز خرم از عدلت	نیست اقلیم در همه کشور ^r ۱۰۷
گردد از سردی دم اعدا	آب در تیره ^s بگه هسر ^t ۱۰۸
بگذرد بر سپهر تا ریزد	مهر در پای تو بهر چش کرد ^u ۱۰۹
مُلك در ناپ آفتاب ستم	سازد از عدل تو همیشه نسر ^v ۱۱۰
کرم دست تو نیاید از ابر	کار قلزم نیاید از فرغر ^w ۱۱۱
میرساند بخلق دست تو رزی بی	تقاضا و منت بستر ^x ۱۱۲

a) Mij کشد Num S b) S در M c) S بوزد d) MRS; est vox hindustanica: Fallon Hind. Engl.

Dict. p. 427a e) *N شود MS f) NMS g) *S h) NS سپهریست NS i) NS خوالیگر NS

خر. S بود چه در C کودر N n) NS om. C n) N میزبان S; placet mihi خوا. alii . . .

o) NMRS p) lacunam significavi q) تیغ NS r) NS s) MFS 2,427 تیره NS 2,348 t) CNS 427

میرساند F هسیر MS 348 u) NS v) NFRS نسر M w) NS x) FRS

نا که گیتی زگردش خورشید گاه باشد جوان و گاهی زر^a ۱۱۳
 رستم عهد^b زال سان باذا بند^c درگه نو از پی زر ۱۱۴
 باد بیرون عطای نو شمار باذ افزون بغایت از بیور ۱۱۵

۱۱۶ دویبکر جوزا * ۱۱۷ مناور شهر یست نزدیک ختن^e * ۱۱۸ خنبر کس را گویند
 که [لای زند که]^e چیزی بسیار دارم^d و هیچ نداشته باشد * ۱۱۹ سمندر و سمندر
 یکبست * ۱۲۰ کذبور روزگار را گویند و هر کس [که]^e او را خانه باشد او را کذبور
 خوانند * ۱۲۱ لتبر کاهل و بسیار خوار * ۱۲۲ کبوز مرغی آبیست^f * ۱۲۳ امثل

ایا شهریاری^g که از بهر خدمت کر بست بر آستان دویبکر ۱۱۶
 تو آن نامداری که بگرفت^h صیت همه روم و هند و خطا و مناور ۱۱۷ 25
 بر دست تو بحر هر چند لافز ولی عقل داند که هست او خنبر ۱۱۸
 چه^k نم گیرد از کید دشمن شقاوت چه^k غم دارد از تاب آتش سمندر ۱۱۹
 اگر گوش داری عدلت نبودی دگر در کذبور نبودی کذبور ۱۲۰
 حسودت بخورد و بختت راضی^m چو بینفس مردم خسیس و لتبر ۱۲۱
 تو همچون همایی درⁿ اوج سعادت حسود تو در آب غم چون کبوز ۱۲۲

۱۲۳ زاستر چنان باشد که کسی جایی نشسته باشد گویند از آنسوتر نشین * [۱۲۴
 کلشهر شهر یست در ترکستان نزدیک ختن *]^o ۱۲۵ باذغر خانه تابستانی باشد که
 آنرا باذگیر گویند که پیوسته در آنجا باد جهز * ۱۲۶ باختر مشرق باشد و پیش اغلب
 [شعر]^p و غیرهم چون خاور گویند غرضشان مشرق باشد و چون باختر گویند غرض
 مغرب داشته باشند^s ، و این بند مسکین از کلام قدما و نسخ متغایه تفسیر بلیغ کرد

شمس فخری گویند که a) NFS b) NS علل F c) addidi d) دارم C e) addidi ex T f) cf. M (R) g) NS h) NFRS i) C j) F'S k) چو C;
 G; ۱) بادشاهی S g) کبوز مرغیست آبی و آن بو نیمار است
 locutio گرفتن. detrimentum capere. significare videtur, quoniam ros vespertinus valetudini nocet.
 equidem dubito num arab. famigeratio cum coniungi possit ۱) NMFL * Mj RS m) س قانع F
 n) M بر NFRS o) addidi e T p) cf. S: فخری معیار جمالیه باختر مشرق باشد پیش
 اغلب شعرا از باختر غرض مغرب و از خاور غرض مشرقست

و برعکس است * ۱۲۷ بذیندر^a شوهر مادر * ۱۲۸ وانگر پوستین دوز * ۱۲۹ شاوغر
ولایتی است برکنار ماوراءالنهر و از آن طرف آن ولایت همه ریگست و از پس بیابان
ریگ اقلیم کافر است و در شاوغر کرباس بافند *
امثله

بنشست آفتاب بپهلوی قدر شاه^b چرخش بدین وقت که ای خیره زاستر^c ۱۲۳
اعظم جمال دینی و دین آنکه صبت او بگرفت روم و هند و خراسان و کاشغر ۱۲۴
هر کس که بی هوایش بکروز دم زند ویل و^d ثبور گردد بر جانش باذغر ۱۲۵
خورشیدوار رایب صبت و صدای او^e بگرفت تا بخاور و تا^f هد باختر ۱۲۶
گریان بدست ای او کاپوسته تخت و ملک^g همچون یتیم طفلی^h در دست بذیندر ۱۲۷
منت خدای را که ببازار عدل او بازست جفت صعو و گزگست و انگر^k ۱۲۸
خصمش برهنه تشنهⁱ و بی چیز مانده^m در دست ریگ کافر از آن سوی شاوغر ۱۲۹

۱۳۱ خسر پذیر زن * ۱۳۲ سر کفش از موی وریسمان بافته * ۱۳۳ زیگرⁿ آن
باشد که کسی دهان پر باد کند تا کس دیگرش بر دهان زند چنانکه باد از دهانش
بیرون جهن * ۱۳۴ غرغر^o دبه خایه *
امثله

ای کرده افاضل^p ایادی نو بر از نعمت و زراسب و بقر^q گاو و شتر ۱۳۵
بدخواه ترا حال^r چه باشد گاکنون^q عفریت زنش باشد و ابلیس خسر^r ۱۳۱
در بادیه مانده^s پر از خار و خشک نه آب و نه نان مانده^t و نه کفش و نه سر^u ۱۳۲

a) cf. M: در جمیع نسخ پذیر آمده بروزن غضنفر اما شمس فخری بروزن بدائر آورده
و شمس فخری و [dele] برای یکی نسخه ده باء موحد ایله نقل ایلمشدر: et S 4, 257 با اول تازی
اما مجمع الفرس که سروری^e کاشی بیگ بش تاریخند تألیف ایلمش جمله دن مؤخر اولغله
تو b) راقم الحروف شعوری^e نانون (ا) گتا تابع اولغی اولی کورب مکسورهده تحریر ایلمی
نحت و Mum b) NMS تو g) NS شدست M f) و از C و om. e) تو d) om. و c) MLS نورقندر Mur
گشنه C: dubito an کشته NMS f) NFRS k) NS طفل که i) n) ای چو پیوسته نحت ملک Mij نحت C
auctoris fuisse contendam n) Mi ائب Mj باد NMF بود s) n) C sicut در زیگر
و شمس فخری بعد را MS, sed et ipsius M auctorem زیگر dedisse existimo, quoniam ibi legimus
الحق r) که NS om. q) خسر S. v. و خرو p) C غر scripsi pro n) (deest in Mj) بای موحد آورده
زیگر G l s) S s, v.

خورده زسر پنجه دوران سیلی داده زبرای جرم بودن^۸ زبگر^۹ ۱۳۳
 رنجور و سرآسمیه و سرگشته شده دیوانه و پیش دیو^{۱۰} و مردم غرغر^{۱۱} ۱۳۴
 مهر دو معنی دارد ۱۳۵ اول دوستی ۱۳۷ دوم آفتاب * ۱۳۶ سپهر آسمان * امثله

بنامه آستان شاه جهان هیچ دانی که کیست از سر مهر ۱۳۵

روشنست این حدیث همچون روز انس و جان وحش و طبر و مهر و سپهر ۱۳۶

تابع حکم اوست دور فلک بنامه رای اوست پیکر مهر ۱۳۷

۱۳۹ کبر جامه ایست که در جنگ پوشند مثال خفتان * امثله

۲۶ ابو اسحق سلطان حاتم^{۱۲} نوال که نعمت برند از کفش مجروابر ۱۳۸

چو بر سر نهد شاه و در بر کند بهنگام کین خود و خفتان و کبر ۱۳۹

بتیر از هوا باز دارد عقاب کند بیشه خالی بتیغ از هر ۱۴۰

۱۴۲ جدر شتر چهارساله * امثله

وجود اشرف دارای دهر ابو اسحق شکوه مسند و دیوان^{۱۳} و تخت و صدر بود ۱۴۱

کجاست در همه عالم شوی که همچون او کینه بخشش اوصد هزار جدر بود ۱۴۲

باب الزا

۱ آغاز اول چیزها * ۱ پرواز طیران طبور * باز پنج معنی دارد اول گشاده چنانکه

[گویند]^{۱۴} فلان در باز است ، دوم بازوست^{۱۵} که بتازی [آنها]^{۱۶} باع^{۱۷} گویند ،

۳ سیم فرق کردن باشد چنانکه کمال الدین اسمعیل گفته [بیت]^{۱۸} کسی که دست

چپ از دست راست داند باز ، باختیار ز مقصود خود غاند باز ، ۴ چهارم معنی^{۱۹} دیگر

[آمده]^{۲۰} چنانکه گفته اند باز آوردی حکایت پیچای^{۲۱} ، پنجم نام مرغیست که ملوک

دارند * ۶ بدواز^{۲۲} جای آرام و قرار باشد * ۷ برار^{۲۳} زیبایی * ۷ بغاز^{۲۴} چوبی باشد که

a) S Mumi b) addidi c) و حاطم d) Num om. و Mij و ایوان e) addidi ex T f) CT, mihi

Kamālī کلیات 92 in mentem venit g) addidi; hoc شاه بیت legitur in cod. Bibl. Univ. 78 v. h) sicne? ۲۱ C پیچای i) cf. Mumi: ۲۲ بدواز بدل آورده معنی ۲۳

و شمس فخری بدواز بدل آورده معنی ۲۴ بغاز چوبی باشد که

آرامگاه مطلق

تجاران در میانِ چوب نهند وقتِ چوب شکفتن و کفشگران در میانِ کالبد* ۸ جوازِ هاونی
 که در آن سیر کوبند * [۹ ساز ساختگی^۶ کار و رونقِ مهم^۷] ۱۱ خربوز^۸ مرغ
 شب بیه باشد که بروز نتواند بریدن * ۱۰ بکمار شراب را گویند * ۱۲ فغیان شاگردانه *
 ۱۳ گاناز خوشه^۹ رطب * گراز پنج معنی دارد ۱۴ اول خوک نراست ۱۵ و دوم بیل
 ۲۶ باشد که بزرگران بدان زمین راست کنند ۱۶ سیم^{۱۰} تمش که از حرارت پیدا شود
 و بیشتر زناترا باشد در وقت زادن ۱۷ چهارم^{۱۱} کوزه باشد که مسافران بر دارند
 و بزرگان آنرا در غلاف دارند ۲۰ پنجم^{۱۲} معنی خرامیدن و بالیدن باشد * ۲۲
 یاز و یازیدن دست بچیزی دراز کردن باشد و بپیمودن را نیز^{۱۳} یاز گویند چنانکه
 گویند دور یاز و دیر یاز و یازی فلاح^{۱۴} باشد * ۱۸ ماز شکلی باشد که در چیزی افتد
 مثال چوب و دیوار و غیره^{۱۵} * ۱۹ نهان گوسفندی باشد که پیش کله باز رود و سروران
 [را]^{۱۶} نیز باستعارت گویند * ۲۱ گراز^{۱۷} دیگر^{۱۸} چوبی باشد که بدان کله^{۱۹} گاو
 و گوسفند رانند *

زمانه با من چون مشقِ نهاد آغاز گرفت مرغ دلم در اِ هوای حق پرواز ا
 ز چاه فکر دهم تشنگان معنی را زلال جان ز زبانی بقدر سبب باز m ۲
 چگونه دامن شاه چنین زدست دهد کسی که دست چپ از دست راست داند باز ۳
 پناه ملک سلیمان جمالِ دینی و دین که سر ملک نبیند چو سکندر باز n ۴

a) addidi e M b) خربوز C hic et v. 44 c) est vox arabica گراز R 2, 140 147 > F d) est vox ara-
 bica گراز R 2, 140. 134. 184, de qua N: عامه تحریف ایدوب کرز دیرار F praebet گواز cf. T
 e) cf. F: کوزه پهن باشد که بزرگان در: et M: کوزه سرننگی باشد که مسافران با خود دارند
 یازی C (orgyia?) فلاجی C (falso add. گویند C g) غلافی گز دارند f)
 N: فلاح معنی در زگر یعنی اکنجی sic; S: فلاح معنی یاز یعنی اکنجی
 شکلی معناسنه اما معیار جمالیک شکن معناسنه sed cf. S: قولاج = باع = باز
 FR recte گواز k) شمس فخری هر متبوع معناسنه در دیوب: i) addidi ex T; cf. S:
 2, 141. 191 L, cf. clar. de Lagarde Armen Studien nr. 462. l) S n) S n) S

- خدا یگان جوان بخت شیخ ابو اسحق
 ملاذ سیف و قلم خسرو ستاره هشتم
 عدو شکری کز دست وساعد^۵ خصمش
 شوی که باشد در مطبخ معالی^۶ او
 شوی که ممکن نبود^۷ که^۸ در ممالک او
 رزاج و طوق مرصع چه غم خورد^۹ جودش
 ز نور طلعت او دشمن ار بود^{۱۰} محروم
 بهر طریق که خواهی همیشه مال دهن
 عجب نباشد اگر از نحوست طالع
 توبی چو بیژن شاها چه غم خوری که بود^{۱۱}
 چنان ز معدلت راستی گرفت زمین
 ز تاب آنش خشم چنان شدست حسود
 هر آن گراز که لب شاه بر لبش بنهد
 مزاج ملک چنان شد صحیح از عدالت^{۱۲}
 بدان رسید درین ملک عدل و انصاف
 بشادمانی^{۱۳} در روضهای عیش و طرب
 بشوی روی عروس ظفر ز گرد فتن
 بجز فراز سریر^{۱۴} سرور پای^{۱۵} منه
- که نام^{۱۶} خسروی از ذات او گرفت برآز^{۱۷}
 که هست خلق جهان را جناب او بدواز^{۱۸}
 کند مدامی^{۱۹} بخار حادثات بغاز^{۲۰}
 عمود محور وادسته وجود و امهر جواز^{۲۱}
 کسی تواند گفتن حکایت بیساز^{۲۲}
 هر آنکهی که نشیند بمجلس بگماز^{۲۳}
 سزد که مهر نورزد بهر خربوز^{۲۴}
 ببخشش و بصله خیر و صدقه و فغان^{۲۵}
 مخالفان و را زهر رویند از کانا^{۲۶}
 مخالف تو بدندان و زور همچو گراز^{۲۷}
 که بر زگر ننگد بعد ازین زمین بگراز^{۲۸}
 که از حرارت بیچاره شد اسیر^{۲۹} گراز^{۳۰}
 شود زلال خضر آب در دهان گراز^{۳۱}
 که چشم و زانی بتان^{۳۲} پی فتور باشد و ماز^{۳۳}
 که گرگ سروری^{۳۴} گله میکند چه نهان^{۳۵}
 هزار سال دگر هم برین غط بگراز^{۳۶}
 بکوب تارک اعدای مملکت بگراز^{۳۷}
 بجز بسوی زخندان سازه دست میاز^{۳۸}

FS به تیشه M همیشه d) بازوی c) FS پرواز C پرواز NFRS پرواز HMS b) HNFS تخت a)
 e) NM منتخب اللغات ed. lithogr. Bomb. a. ۱۲۹۹ = 1879 le-

محور بالکسر نیز چرخ دولاب که دولاب بدان گردد و چوبی که خمیر بدان پهن gimus s. v.

C 1 خفتان MS k) N i) S'N h) MS g) کنند و باصطلاح ریاضی خطی که میان دو قطب پیوسته است
 N p) نرانی شد منحن برنج MR برنج o) NLS n) NS m) NFRS l) MFRS بغاز
 MMS w) FR بگواز MMS v) بشاد گامی *NS u) NS t) جوان NS s) NS زعدالت صحیح گشت چنان r)
 NS سران بپای x)

27v م ۲ بتغوز^a مرغارنا منقار و دیگر حیوانات را بیرون دهان باشد * م ۴ م ۲ توز یعنی^e

اندوختن * م ۵ یوز یعنی^e جستن باشد * م ۷ نوز یعنی^e هنوز باشد * م ۹ کروز
شادی و طرب *
امثله

زعدل خسرو اعظم مجال و یارا نیست که و دش و طیر درو منهل نه^h بتغوز م ۳
کرا بماند در کارزار جای درنگ چو خشم شاه رخ آرد بعرکه کین توز^e م ۴
زهفت حصن فلک پنجمین شود خالی چو شه بیدان روا آورد مبارز یوز م ۵
زفر دولت او بندگان درگاهش اگر چه دارند اقبال و کام و جاه و کروز م ۶
تو باش ناکه شود صبح دولتش^f روشن که در جهان ند میزند صبح جاهش^g نوز م ۷

م ۸ بشیز پول باشد که از مس زند و خرج کنند^h * م ۹ جلویز مفسد و غمان *
م ۱۰ کارین جوی آب که در زمین رود * م ۱۱ تخیز کین که بر کسی بکشایند *
م ۱۲ نهچیز بیچینⁱ * م ۱۳ جالیز خربزه زار و تره زار * م ۱۴ حیز مخت^k * م ۱۵ میز
مهمان باشد و میزبان مهماندار باشد *
امثله

شهنشوی که نیرزد بنزد همت^l او جهان و هر چه بود در جهان بنیم بشیز^a م ۸
بعید او نبود قدر ظالم و مفسد بدور او نبود کام جابر^m و جلویز م ۹
زالطی طبعش اگر بادⁿ آب رخ یابزد ز سنگ خاره بهر سو روان کند کارین م ۱۰
سپهر بر^o رخ اعدای او کشیند کان زمانه در ره بنخواه او کشاده تخیز م ۱۱
28 چنان زعدلتش کار مملکت شد راست که شد زلفی بتان باز و صمت نهچیز^p م ۱۲

a) دولت^f FS جاه و کام^e FS روی NM d) NS c) در منهل زند^h sic b) hic et v. 23 بتغوز^a G
شمس فخری بشیز بر درهم یرینه کچن آنچه در دیوب^h cf. S: کروز^g FS s. v. جتیش NMS
مختⁱ اوغلان، لغت پهلویک هماسه دیرلر یرامز اوغلان دخی حمام^k cf. N: deest in FR
طاسی کبی الدن اله واردوغندن اگر دخی حیز دیرلر اصل کوزله ها ایلده در عوام تقلید
quam interpretationem Asadio Hindushāho Qatrāno ایدوب حا ایلده تلفظ ایدوب ایدوب مشهور اولدی
Fachrio attribuit H l) S m) MS جابر NF, praeterea قدر et کامⁿ add. transponit F n) add.
p) MS C در NMS^o NS و

زغمش ار نشود پاك ملك^a نیست عجب که نیست از سر خر چاره بهر جالیز^b ۳۳
 مدام تا که نباشد بغیر عتقا بوم همیشه تا که نباشد بقدر مردان هیز^c ۳۴
 مکالم نعمت^d باد میزبان کرم بخوان چود تو صاحب دلان و شاهان میز ۳۵
 ۳۶ کندز قلعه کهن * ۳۷ گریز مرد زیرک * امثله

ایا شهر یاری^e که کینت در آرد زحل را ز بالای این هفت کندز^f ۳۶
 کجا از در دولت سر بتابد کسی کو بود مرد دانا و گریز^g ۳۷
 ۳۸ برز بلندی و نیرو * ۳۹ گرز عمود * امثله

کینه غلامی ز درگاه شاه چو بنگشاید اندر که رزم برز^h ۳۸
 بیرد سر اختران را بتیغ بکوبد تن آسان را بگرزⁱ ۳۹
 ۴۰ پروز فراویز جامه * ۴۱ نز مرغی کوچک برنگ گنجشک اما کوچکتر از
 گنجشک که بزبان اصفهان آنرا ترند گویند * ۴۲ لغز^j عربیست و پارسبان [نیز]^k
 استعمال کنند و آن سخنی باشد پوشیده * امثله

ای ا قضا کسوت بقای نرا داده از اطلس فلک پروز^l ۴۰
 چه عجب گز بدور معدلت باز رشوت برد بجانء نز^m ۴۱
 بنماندست در جریاء غیب از ضمیر تو هیچ گونه لغزⁿ ۴۲
 ۴۳ آرز قیمت * ۴۴ مرز حب ملک * ۴۵ کشاورز برزگر * امثله

سلطان قضا قدر جمال الحق والدین ای خاک سم اسب تراناج کبان آرز^o ۴۳
 هر مرز که آن در گتف معدلت نست پیوسته طفر رخت نهادست دران مرز^p ۴۴
 با صیت معاویت قمر چیست رسولی در باغ ایادیت زحل کیست کشاورز^q ۴۵

بکلم نعمت تو NMS d) NS هیز e) NS c) جالیز G (sicut etiam N) b) C I آن شود پاك بلکه FRS ملك پاك a)
 NS f) NS e) II, s. v. گریز S پادشاهی NS g) TNS secutus ex نغز et نغز C correxi h) addidi T
 S چیست m) NS l) N k) C چون i) HS

باب الزا

۱ باز خراج * ۲ دهاز بانک ونعه * ۳ زار کياهی باشد که خارهای بسیار دارد
 وازان تره دوع^a کنند ودر صحرا علی شتر باشد در بیشتر مواضع آنرا کنگر
 گویند، وسخن کلپتره را زار گویند * ۴ غار مردم دهان فراخ * ۵ فار آسا بود
 یعنی دهان دره * ۷ کار احوال * ۸ کوار وکوار طعنه * ۹ هار متعیر وحقیر *
 ۱۰ ناز ونور درخت نوشت وگویند درخت کاجست *
 امثله

سو درکه بور محمود شاه زمر و زچین آورد خلق باز^b ۱
 اگر نه عنايات عدلش^c بود بگردون بر آید ز مردم^d دهاز^e ۲
 حسود شتر دل که عییش کند سزد زانکه^f نشکیند اشتر ز زار^g ۳
 خزر^g جرع^h دان بنزدیک یم جهان لغمه دان بنزدیک غارⁱ ۴
 فلك گرچه بیش از قیاسست و رسم^j بر همت او حقیر است و هار^k ۵
 چنان رسم عدوان ز ظالم^k بکند که بر خاست رسم تعدی ز فار^l ۶
 اگر مثل او چرخ گویند که هست مگر چشم او تیره^m گشتست و کارⁿ ۷
 کند طبع او بحر را سرزنش زند جود او در معادن کوار^o ۸
 بود نزد تعظیم او چرخ بست بود بیش تدبیر او عقل هار^p ۹
 ۲۹ چو عرعر سرافراز باذا مدام بیستان همی تا بود سرو و ناز^p ۱۰

a) sic vel legendum esse docent HN, falso تره دوع^a quoque appellatur R; verba nostri usque ad کنند (var. pro تره در) laudat M b) S زچین و سخن N c) N و فضلش M om. و S d) آرند در om. N e) دهاز S f) om ز NS g) scripsi pro خزر C auctorem mare Chazaricum intendisse opinatus; ارس HNS شمر MR h) MFR مناسب و C قیامت g) n) S کوار N o) S p) MMS

NS! i) C قصیر h) k) C عذری ز عالم NS l) NS نیز C m) om. و C n) MS کوار N o) S p) MMS

۱۱ فَرَزَه گیاهی بود سخت درد شکم را سود دارد و^b آنرا گیاه نرکی^c گویند *
 ۱۲ پَر سِرِ عَقَبَه که راه بر آن باشد * ۱۳ کَر نارا ست * ۱۴ دَر خشم و درشت
 خوبی * امثله

مخالغان شهنشه اگر خورند عسل شود ز غصه و غم در مذاق شان چو فَرَز^d ۱۱
 همیشه باشد بدخواه شاه چون خرننگ بزیر بار^e گران مانده در^f مبان^g پَر ۱۲
 چو نیرگشت ازو کار ملک و ملت راست اگر چه بی اوزین^h پیش چون کان بندⁱ کَر ۱۳
 برف و رای زرین^j کرد خلق را تسخیر بکین و بطش نکرد و به بیشبانی و دَر^k ۱۴
 نکر استخوان میان انگور باشد و آنرا نظیر نیست که گفته شود * ۱۵ کور^l چفته
 بود * ۱۶ نور درخت نوش * امثله

جمال دنیای و دین خسروی که در چشش ز بار همت^m او پشت آسمان شد کور ۱۵
 ز آب دولت شد سرفراز همچون سرو بماغ فطرتⁿ سر سبز باد همچون نور ۱۶

باب السین

۱ آس آسیا * ۲ پاس نگاه داشتن باشد و پاسبازرا بدان سبب پاسبان^o گویند که
 او خداوند پاس است * ۳ پاس^p ترس و بیم * ۴ بر جاس^q نشانه، تیر * ۵ پرواس
 بسودن^r باشد بدست تا بدانند نرم شده است یا درشت است و پرداختن نیز باشد *

a) فَرَز FR 2.103 b) addidi ex T c) NM secutus emendavi G گیاهی بترکی d) NMS e) NS om. G
 بجل i) M مجلف و رف و و کرم NS برف و رای و کرم F متین h) CS بود ازین. پس g) و C f) و
 شمس فخری بضم NS او بکس نباهی و وَر quadrat رای زرین NVS quod in
 I gams نصرت m) کور NS s. v. منت et ملت NS l) کافی آورده و گفته قافیه ندارد
 qui autem پاس quoque legunt, (در عربی نومیدی F) TNS cum nostro consentiunt n)
 (arab.) باس cf. R 1.112 خوف N قور قوق T و یعنی ترس و بیم هم بود o) est vox
 arabica, unde deest in MFR p) scripsi cum TMFR pro بستردن C

v داس آلتمست که بدان^a خوشه^b گندم بُرند و دهره را نیز داس گویند^c * ۸ سر پاس^b
 لحت که آلت جنگ است * ۱۰ خراس آسیای باشد که بچهارپایان گردد * ۲ * سپاس
 29v شکر باشد * ۱۱ [سأس] لطیف باشد * ۱۳ فرناس غافل و نادان * ۱۴ هراس ترس
 و بیم * ۱۵ آماس عضوی که باز گرفته بود * ۹ کاس کوزه^d پهن از چوب یا از سفال
 که در زیر بغل گیرند *
 امثله^e

[آس]

خدا یگان سلاطین جمال دینی و دین شه ملک صفت و خسرو خدای شناس ۲
 پناه ملک کیان شاه شیخ ابو اسحق که ملک دین را از حزم خویش^۳ دارد پاس ۳
 بروج ناری خاکستری شوند از نه باب حلم نشانند همیشه آتش پاس ۴
 بوقت آن که کند قصه فادراندازی بغیر سینه دشمن نباشدش بر پاس^۵ ۵
 نبود اطلس گردون سزای پیرهنش^۶ بسی اگر چه قضا کرد اندران^۷ بر پاس ۶
 اگر نه کشت بقای حسود او درود چگونه ماه نهر مه شود بصورت داس ۷
 کجا بر آرد سر دشمنش که پیوسته ز راه کینه زنی چرخ بر سرش سر پاس^۸ ۸
 روز بسوی عدم بر کتی نهاده جراب دود^۹ براه فنا در بغل گرفته کاس ۹
 دوال خواره و سرگشته چشم بر بسته^{۱۰} بود ز کون خری بر مثال گاو خراس ۱۰
 [سأس]

خدای داد ترا تاج و تخت و ملک^p کیان تو نیز فضل^{۱۱} خدا را دران^{۱۲} بدار سپاس ۱۲
 دران مقام که حزم تو قهرمان باشد خرد که باشد مد هوش آسمان فرناس^{۱۳} ۱۳
 مدام نا نبود ابر را ز بحر زبان همیشه نا نبود بحر را ز ابر هراس^{۱۴} ۱۴

a) emendavi ex C انست که b) سر پاس C hic et v. 8 c) addidi ex TH rel. d) TM کوزه های C e) om. C
 f) lacunam posui g) دین و دین را ز پاس NS h) HNS i) بارگش HNS k) اندران
 ۱) HNS l) conici pro مه مه مدبر C quum dubitem in مه برمه
 n) HM رود NFRS o) چشم بسته مدام^{۱۴} N p) و تخت و تخت N q) لطف^{۱۵} N
 S! نیز ملک و تخت N تاج و تخت و تخت N س! لطفی خدا دادن ورا
 S! r) S' N s) NS

مباد خرمین خصم^a ترا بجز زهبون^b مباد فریبی، دشمنت بجز زاماس^c ۱۵
 ۱۶ دریواس آن چو بهارا گویند که گرد برگرد خانه جهت محکمی نهند* [۱۷ بهراس
 یعنی مترس*]^e ۱۸
 آن شاه که در ملکتش هیچ کسی را نی حاجت درباشد و نی خوف^d دریواس ۱۶
 از عدل شهنشاه جمال الحفی والدین در راه بپیشان زر واز دزد^f بهراس ۱۷
 ۱۸ بوس بوسه* ۱۹ داس ودلوس از الفاظ اتباع^g چنانکه خراب و بیاب^h وتارومار
 و نرت ومرت* ۲۰ کوس دو چیزی را گویند که سخت برهم زنند چنانکه دو کس در
 راه دوش بردوش یا پهلوی بر پهلوی زنند ۲۱ دیگر آنست که در نوبت خانها یا
 در وقت جنگ زنند، همچون خمی است مسین یا رویین پوست کاهو بر آن بسته
 آواز عظیم سهمگین دارد* ۲۲ پلوس^k و چاپلوس نزد یکدیگر بهم و آن بمعنیⁱ فریبند
 باشد که بچرب سخنی مردم را از راه ببرد* ۲۲ کالوس ابله* ۲۳ کبوس^j چوپ
 کز*
 امثله

شهنشاهی که فلک از برای حشمت خویش کند ز روی ادب^m خاک درگوش را بوس ۱۸
 مقام دشمن او نیست جز خراب و بیاب صفات حاسدⁿ و نیست غیر داس ودلوس^o ۱۹
 شود چو^p خشخاش از اصل خاک هیگل فانی زیاد هیبت^q خشمش اگر بیاید کوس ۲۰
 [مبارزان جهان را ز بیم آب شود بگاه آن که درگاه شه بنالذ کوس] ۲۱
 بزرگی آر طلبند خصم شاه دانند عقل که سروری و بزرگی نیاید از کالوس^r ۲۲
 اگر زفرزین نایند شوی مدار عجب که رُمح خطی نایند ز چوبهای کبوس^s ۲۳
 بچاپلوس خود را همی^t کند بر کار ولی نکو نبود^u کار چاپلوس و پلوس^v ۲۴

a) om. C. خصم^e خرمی S b) جنون CS c) om. Z. مگر Z. C. d) چرخ NS e) addidi f) درو G g) اطبا C
 h) addidi ex M i) add. آن یکی T k) لوس et vs. 24 ملوس G l) hic et vs. 23 G. utramque
 lectionem habet F m) S ده ز راه N n) MFRS o) چو شور دانه^p N
 p) S که فانی q) addidi ex NS r) NMFRS s) MRS t) کر C u) NM s. v. چاپلوس S 1,215 316

v) S 1,215 316
 و. et om. بلی همیشه بود M s. ۷۷. et پلوس S 1,266

امثلة

۲۵ اسپریس میدان * ۲۶ دیس همتا ومانند *

زهی شهر یاری^a که سطح فلک بود بندگان ترا اسپریس ۲۵جهان را اگر شه تو باشی یقین شود در پناهت جهان خلد دیس^b ۲۶

۲۷ برجیس نام مشتری * ۲۸ سنکپس قوس قزح * امثلة

برند از طلعت واز طالع شاه سعادت بر فلک ناهین و برجیس^c ۲۷هر سالی مثال^d درگش را فلک بنمایند از تمثال سنکپس^e ۲۸۲۹ خس خاشاک * ۳۰ نکس امتخوان انگور باشد * ۳۱ رُکس^f بمعنی معاذالله * امثلة^gای خسروی که مَنهَل بدل^h و عطایⁱ تو خالیت از کورت و پاک از غبار و خس^j ۲۹بر ناک رز اگر نظر عاطفت کنی غُرمش شود عقیق و زمرد شود نکس^k ۳۰[بی مهر تو بتابند خورشید حاش لک^l از حکم تو بتابند ایام سر رُکس^m] ۳۱۳۲ رس گلوبندⁿ * ۳۳ بامس کسی پابسته باشد از^o تعلقات نه بیند و در مقام خوداورا ناخرش^p باشد و نتواند سفری کردن^q * ۳۴ نس گرداگرد دهان باشد * امثلة^rاز موی زنج دشمن شه را فلک آرد هنگام خفه کردن و آویختنش رس^s ۳۲همچون خر لنگست حسودش^t بوحل در افتاده و بر بار بمانده شده بامس^u ۳۳همچون سگ قصاب نیابد شکم سیر در خون ز سر حرص و شمع^v تا نهند نس^w ۳۴

a) پادشاهی MFS b) MS c) om. و G d) نثار G e) Mi RS سرکیس NM f) > {F cf. R 1,368 g) addidi

S حاش لله N حاشا لله Mi metri causa scribendum esse censo pro S لطف h) S

i) ita sive Hاش منته Mi metri causa scribendum esse censo pro S لطف h) S

Mum (quorum aliqui habent) de extremae syllabae vocali cf. R 1,404.342 k) cf. H:

رس ضم را ایله اول که بغازی قوی اول گلوبندⁿ معنایه ییاکن لکدن اوتری..... شمس

فغری بو عبارتک تنسیرنه که ارباب لغت گلوبند دیه شلردی بیون باغنه و یاخود اول

اولدر که بر یرامز کندویه: G mi cf. H: واز^o کشی که بوینی باغلاووله اکا حمل ایلدی

چقمز یرده تعلقاتندن اوترو یابر سبیدن اوترو آباغی بغلنمش (legendum puto بغلنمش ناخر)

NRS o) *S حسودت FR; cf. Blochmann JASB, 37, i p. 43 p) NMums

n) M رسⁿ قلش اوله کیل بلیمه

Mij شه

۳۵ بحس چیزی [کم] قیمت باشد ، ۳۶ و بفرس پزمرده باشد ازغم * ^۱امثله

شاهی که اگر خاک درش را بفروشی ^۲ امروز هملکی بود آنرا ^۳ ثمن ^۴ بحس ^۵ ۳۵

جان چون ندهند دشمن این شاه بیند روز ^۶ زینسان که دلش گشت ز آسب فنا بحس ^۷ ۳۶ 31

۳۷ مرس نام مغیبت * ^۸امثله

بگویی با علمای جهان که گر دایم نه از ثنای شهنشه بود شمارا درس ^۹ ۳۷

چه درس و علم شما نزد کردگار چه لغو چه قدر و جاه شما پیش روزگار چه مرس ^{۱۰} ۳۸

باب الشین

۱ پرخاش جنگ باشد * ۲ خراش یکی خراشین باشد ، ۳ و یکی سعط و چیزی انداختن ^۴

باشد * ۴ زغرباش خردها باشد که از پوستین بیندازد * ۵ غاش کسی را گویند که

کسی را بغایت دوست دارد * ۶ فاش معروف * ۷ هراش فی باشد * ^۸امثله

کرا مجال که با شاه شیخ ابو اسحق کند تصویر کین و تعبیل پرخاش ^۹ ۱

رسید ^{۱۰} رأفت عدلش بدانکه باتن ^{۱۱} شاخ نمی نماید آره که تراش خراش ^{۱۲} ۲

برون فکنند ^{۱۳} بجا روپ لا ندر ^{۱۴} گردون عدوش را زدر خانه جهان چو خراش ^{۱۵} ۳

دمی ^{۱۶} که قافم و ستجاب خسروان ^{۱۷} دوزند چه قیمت آورد آن جایگاه ^{۱۸} زغرباش ^{۱۹} ۴

چگونه دولت از درگش کند دوری بدین صفت که بدین ^{۲۰} درگشت عاشق غاش ^{۲۱} ۵

حدیث حاتم ^{۲۲} و کسری زمانه در پیچد چنین که در کرم و عدل شد شهنشه فاش ^{۲۳} ۶

هزار سال بماناد کز ایادی ^{۲۴} او ^{۲۵} فتاده است زبس امتلا بر آرز ^{۲۶} هراش ^{۲۷} ۷

a) addidi cf. T. باشد b) قیمت اندك باشد c) هرهش d) S بفروشد e) inserit و f) H

جندی g) num به پدروذ M h) S i) om. و k) scripsi pro legendum ? به پدروذ M

چون جان l) S m) رسبک N n) تا بن M با سر N o) از سر S p) MS فکنند q) MRS

۱,387.396 جهان زغراش r) N گهی s) MR خسروی t) S نگاه R u) HS آتجا v) HF* S

۲,199.436 w) FS تو..... از مانی که از x) M بانی که از y) FS

۸ 31v سروش جبرئیل را گویند علیه السلام و دیگر فرشتگان را نیز گویند^a * ۹ پالوش^b
 کفور مغشوش باشد * ۱۰ لوش کژدهان باشد * ۱۱ خوش یعنی^c خشک باشد * ۱۲ خروش
 بانگی باشد از گریه که ناکاه بر آید * ۱۳ زاوش^d نام عطارد است * ۱۴ غوش چوبی
 تند و سخت طبع باشد * ۱۵ نبوش گوش کردن و شنودن چیزی باشد * ۱۶ غوش چوبی
 است سخت که ازان خنیاگران زخمه رباب و عود سازند و سلاح^e
 گویند * ۱۷ ناغوش^f سر در آب بردن باشد * ۱۸ هوش بزبان پهلوی هلاک باشد *
 ۱۹ هوش جان باشد * ۲۰ هوش دیگر، خرد باشد * ۲۱ مدهوش دیوانه و شیدا باشد *
 ۲۲ نوش عسل باشد * نوش^g دگر یعنی^h نوشیدن باشد * اهشله
 زهی فرشته صفت خسروی که در ملکوت دعای جان تو گویند همیشه جانⁱ سروش^j
 حسود اگر نبود با تو خالص اندر مهر عجب مدار که ویژه نیاید از پالوش^k * ۹
 یکی دو بیند^l البته دینده^m احوال سخن کج آید بی هیچ اشک ز لجهⁿ * ۱۰ لوش^o
 اگر نبودی فیض سخا و بخشش^p تو شزی درخت امید جهانیان همه خوش^q * ۱۱
 و گ^r نباشد عون تو در چنین وقتی بر آید از همه اهل جهان^s فغان و خروش^t * ۱۲
 بدرگه تو توسل^u همی کنز کیوان^v * بعدمت تو تفاخر همی کنز زاوش^w * ۱۳
 خدایکنا دایم بکار خیر شتاب ز قول بیغرض بنک این سخن نبیوش^x * ۱۴
 برفق و خوش سخنی کار خصم دوست بساز^y * که نیک نایب پیوسته کار مردم روش^z * ۱۵
 32 تو نور دینده^{aa} ملک و دشمنان ترا مره بدینده بر از غم بود چون او^{ab} غوش^{ac} * ۱۶

a) cf. verba Asadii ab S. s. v. laudata b) JHNVC vs. 9 جالوش CJTF بالوش c) G bis cf. M d) C vs. 13 NMR زوش ج روش e) lacunam significavi quanquam quae intercederint nes-io, cf. T qui primis verbis repetitis pergit: تر نباشد (sic) و سلاح دران تیردانرا چوب تر نباشد f) GITTNML چوبی است سخت که ازان سلاحداران تیر سازند و مطربان زخمه راست کنند g) GITTNML باغوش h) NS ورد M s. v. خوش i) HNMS j) cm. C k) NMRS دولاب Mj l) NS اگر MP m) N; L s. v. اورمزد S s. v. خوش n) خلق N o) L. l. c. S بهرام M ; codd. habent p) sic G دولت ساز N دولت بساز q) sic GNS r) HNFS

نه هر که غوطه خورد^d بر آورد زجار بسا کسا که بود مردن وی از ناغوش^b ۱۷
 تو همچو شمع و خصم تو همچو پروانه که خویش را بدل^e خویش افکنند در هوش^a ۱۸
 اگر چه چرخ دهد مهلتش ولی آخر بدست^c شهنه قهر تو اش بر آید^e هوش^a ۱۹
 زبندگی^a شهن چون تو سر چرا نابد کسی که او را یکذره عقل باشد^e و هوش^a ۲۰
 حدیث^a خلق تو میگفت دوش باد صبا بیاغ بلبل ازان گشت^e واله و مد هوش^a ۲۱
 همیشه تا فلک از^e نجم سعد دارد و نحس مدام تا مگس از^e انحل نیش دارد و نوش^a ۲۲
 زکاسه^a طرب و جام خور غذای مراد که دیگر سینه دشمن زند زحمت جوش^a ۲۳
 رسید^a اختر جاهت باوج برج^a شرف بدست^c ساقی^e اقبال جام دولت^k نوش^a ۲۴
 پیلفوش^a گلست از جنس سوسن آسمان گون و در کنار او نقطهای سیاه باشد

ورغنه^a کوچک^a ، و آنرا پیلگوش^m نیز گویند * ۲۶ خلالوشⁿ بانگ و مشغله باشد *
 اَمْثَلَه

وصف^a خلق^e شاه میکردند دوش سنبل و نسربن و ورد و پیلگوش^a ۲۵
 بلبل^a بشنیز و در زاری فتاد وز خلالوش^p بر آمد صد خروش^a ۲۶
 ۲۷ خنک خریش خندیدن و استهزا با کسی * ۲۸ و غیش بمعنی^e بسیار و انبوه باشد *
 ۲۹ خذیش کذبانی خانه باشد * ۳۰ فرغیش آن موی باشد که سر از پوستین
 بزیر آورده باشد و بر زمین کشد بواسطه^e کهنگی^e پوستین * ۳۱ پریش چیزی از^a ۱۲۷
 یکدیگر جدا کردن باشد و بیفشاندن^e پریش و پریشان بیک معنی آید^q * اَمْثَلَه
 شهنشهی که زند پاسبان درگاه او ز قد رفعت^r بر نیز^s چرخ خنک خریش^a ۲۷

که باشد . e) NS قهرش بر آید آخر C قد تو d) G ? یکت N c) MS پاغوش NS b) سر N a) NS! و جام عشرت و k) NS سعادت باوج فتح و طفر i) om. NMS h) om. NMis g) om. NS f) S او با
 l) scripsi cum T pro بیلگوش C m) بلگوش C n) T بیدگوش C his et vs. 13 o) MFS 4,367
 S 1,258; omnes libri ex. C habent پیلغوش p) NMFS خلایوش C et Mi s. v. verba
 nostri laudantur in M r) همت FS s) برتر ز C

جمالِ دنیوی^a و دین آنکه گَرَدِ بارکش ز نصرتست تزام^b ز دولتست و غیش^c ۲۸
 فلک ز حکمش خود سر نه پیچد از بی آن که سر نتابد از حکم کز خدای خدیش^d ۲۹
 ز دستِ بارکش ابر و لای جود ببین^e به^f پوستینش که بر خاک میکشد^g فرغیش^h ۳۰
 مگر که در سر زلفی بتان زیاد صبا غاند در همه ملکش دگر جمال پریشⁱ ۳۱
 ۳۲ فش شبیه و مانند باشد * ۳۳ بش بندی باشد که از برای ممکی بر همدوق
 و در زنند * ۳۴ تش نبشه^j بزرگ باشد که بدان درخت شکافتند * ۳۵ کریش
 جانوریست چون مار کوتاه ولیکن دست و پای دارد در خانها و ویرانها باشد^k و آنرا
 کرباسه^l نیز گویند و کرمانیان آنرا کربود^m خوانند و بتازی حرباⁿ و سام ابرص
 خوانندش * ۳۶ خش و خشو^o مادر زن را گویند * ۳۷ ترکش نیردان باشد *
 ۳۸ کش پهل و بغل را گویند * خش نیز دویدن باشد * ۳۹ آخش قبیث باشد *
 ۴۰ کش دگر شاذمان و نازک^p باشد * ۴۱ غاوش^q آن خیار باشد که از برای تخم
 بنهند *

ای خسروی که نایب از مادر زمانه چون توفک مهابت مانند توفک فش^r ۳۲
 ۳۳ از غایت سخاوت هرگز خزاین تو فی منع دین و بی روی فیل دین و بی بش^s ۳۳
 خرم چگونه باشد خصمت که چرخ دارد از بهر حرق و خرقش پیوسته آتش و تش^t ۴۱
 در کنج غصه^u و غم باشد زنجت و ارون گاهش ندیم عقب گاهش حریف کر بش^v ۳۵

a) خدیش sic N s. v. نه پیچد سر خود ز حکمش c) NSI بر انجم Mij تراجم M b) دولت a) ES^h N کرپوا G sic CTF sic HNMS i) CN میکند g) FR f) در FR z) e) G, Fj ? ابر لای خود ببینی ES^h N

خوش بوزن غش مادر زن بود کذا l) cf. M: فی (التخفه و شمس فخری نیز با کش و غش [فش] قافیه کرده scripsi cum H (cf. vs. 42)

غاوش بوزن چاوش... اما شمس فخری بفتح و او آورده و با ترکش و کش n) cf. M: G نازان pro FS کرپس N کریش MS s) M محنت r) MS^h N q) N پیش FRS p) S^h c) قافیه کرده

نو چشم عبرت بگشا ببین بآخر کار کز انتقام شما باز چون شود حالش ۴۹
 ۵۰ مَش همت و بزرگی باشد * ۵۱ دهش عطا دادن باشد * ۵۲ بدکنش مردم
 بدکردار باشد * ۵۳ رهش آن جا باشد که آب بر میجهد از چشمه * ۵۴ تبش
 گرمی باشد *

شیخ ابو اسحق بن محمود شاه ای سلیمان قدر^a اسکند رمیش ۵۰
 نیست شغل نو چیز عدل و عطا هست^b کار تو همه^c داد و دهش ۵۱
 شادمان از اهنامات نیک کار متحن^d از انتقامت بدکنش^e ۵۲
 شاکسار عدل را عون نو بار^f جویبار بذل را کلکت رهش ۵۳
 سینه بدخواهت از ناب عنا هست دایم همچو دوزخ از^g تبش ۵۴
 ۵۵ رخس اسب رستم است * ۵۶ دخش ابتدا کردن کارها باشد * ۵۷ رخس
 دگر، قوس^h قزح را گویند * ۵۹ آدرخش صاعقه باشد و آن رعد و برق باشد
 و سرمایی که مردم را بیم هلاک باشد * ۵۸ درخش برق باشد * ۶۰ جخش چیزی
 باشد چون بادنجان بزرگ که از کردن مردم گیلان و فرغانهⁱ بر آید و چون دبه شود
 اما درد نکند و چون ببرند مردم هلاک شود * ۶۲ شخش^j فرو خزیدن باشد از
 ۳ جای خود * ۶۱ شخش چیزی باشد کهنه مثل جامه و پوستین و غیره * ۱۰ امثله

کین بنه^k شه بود روز رزم اگر زنک گردد خنداوند رخس^k ۵۵
 بدح^l شاهنشاه اعظم کنند^m سعود کواکب بهر کار دخشⁿ ۵۶
 زیستان خلقتش^o نشان نیست خلد زایوان قدرش مثالست^p رخس ۵۷

a) add. و NS b) نیست... چیز NMS c) S 2, 250*1, 129 d) NI, s. v. زهاب MS e) در S f) add.

و C g) cf. M h) scripsi cum M pro مرغابه C' i) scripsi cum T pro شخش C k) NS l) بنام F

m) کنند MFRS n) خانه و خش NS o) طبعش p) زخش N

- زابران بفرمان^a اقبال او بوقت بهاران بخندد درخش^a ۵۸
 شود روز آسایش بوستان بیابان تیره شب آدرخش^b ۵۹
 نبذ دبه^c در میان پای^e خصم که بر گردنش بست^d ایام جخش^e ۶۰
 بجای رسیدست حال عدوش که پیشش به از شرب مصریست سخش^e ۶۱
 سمنش چنان بسپرد قلها که یکذره محتاج نبود بشخش^f ۶۲
 ۶۳ درخش^g ناییدن باشد و درخشند نایند باشد * ۶۴ رخش^h عکس چیزی
 باشد *
 خسرو از سپهر ملک مدام همچو خورشید و مشتری بدرخشⁱ ۶۵
 روی مرغ زرد گردد اگر افکند بر سپهر تیغ تو رخش^k ۶۶
 ۶۷ درفش علم گویان باشد * ۶۸ کفش معروفست *
 شه پاک دل^l وارث ملک کی که چون بر فرازد بکینه درفش^m ۶۹
 پهای برهنه بنیروی او گریز آورد طور درپینهⁿ کفش^o ۷۰

باب الغین

- و در باری ص وض و ط و ع نیامد است^a ناغ هیزمی است کوهی وسخت * ۳۴۷
 ۲ جناغ معروفست * ۳ داغ یکی آنست که بر جایی نهند^b ؟ ۴ دیگر نشانست *
 ۵ راغ زمین با دامن کوه باشد * ۶ زاغ یکی مرغ سیاهی است که متقارش سرخ

a) invitus scripsi pro فرمان (vel زابرار) زابرار C b, sic CS c) M دبه به

شرب بفتح شین وسكون NFRS ; addit M scholion: شخش MS d) om. C e) MS شخش C f) NM برخش C g) cum re dhammata C h) رخش C, hic et vs. 64; scribitur vel r vel ll vel N i) NM'S
 1,438.448 k) MLS l) دین N m) sic C; verte «resartus» a درپی s. درپی, in lexicis non reperitur

n) sic C, legere possis, sed cf. II: معناسنه و مطلقا اول که اودله آدمه و طواره ایدرلر کی نشان معناسنه دخی کلور

باشد^۷ دگر گوشه، کمان باشد^۸ سَنَاقِ اسب بی زمین باشد^۹ * ۹ قَرَاغِ بادِ سرد
باشد^{۱۰} * ۱۰ قَرَاغِ دگر، فراغت باشد * ۱۱ کَنَاقِ نارِ ابریشم باشد * ۱۲ مَاقِ
هیوانسیت که بر روی آب رود * ۱۳ نَفاغِ قدحی باشد که ازان شراب خورند *
امثله

در کوه و در^۱ بنام شهنشه جمال دین کُلِ روید از خَسَکِ رُطَبِ آید ز چوبِ ناغ^۱
بر اسبِ نوبتی، خذاوندِ مالِ جم پروین ستام باشد و خورشید و مه چنانغ^۲
بر رانِ خنکِ چرخِ نهادستِ قدرتش در کَلَّه^۳ ستانِ بکفِ الحُضیبِ داغ^۳
[بی داغِ حکمش را^۴ همه بر خطِ استواست خورشید را سپهرِ مشرقِ نداد داغ]^۴
گر بادِ خَلَفِ وی کنی اندر میانِ دی^۵ چون باغ در بهار شود کوه و دشت و راغ^۵
بر بامِ قصرِ دولتش از زاغِ بگنزد شاهی دهد ز سایه خود چون همای زاغ^۶
ور نیروش کند ز سرِ ا دستِ امتحان نه خانها هلاک^۷ نه کمانِ فلکِ نه زاغ^۷
هنگامِ بخشش از کرمِ بیدریغِ خویش زر بدنِ جامه رزمه و کَلَّه^۸ دهنِ سَنَاقِ^۸
یکدم فراغِ نیست طفر را ز درگشش از بیمِ آنکه بر سرِ او بگنزد^۹ قَرَاغِ^۹
۳: اهلِ وَرعِ به پشتمی عدلش کشیده اند پایِ سرور و بهجت^{۱۰} در دامنِ قَرَاغِ^{۱۰}
عدلش بدان رسید که عنقای کینه جوی از کرمکِ ضعیف نیارد سَنَدِ کَنَاقِ^{۱۱}
با حرزِ مدحِ او بسلامت گذر کنم از آتشِ و ز آبِ سمندر مثال و مَاقِ^{۱۲}

a) laudat M b) cf. S: روایت ایلمش qua auctoritate? c) est
vox arabica HMR d) cf. II: اصح بودر که نوزله در
e) NS contra metrum f) ج S چ N چ S g) ز کتف N h) از S deest in C i) NS! k) NS;
falli videtur N quum ad hunc vs. annotet: کمان گوشه زاغ صگره غی
در معنایه در صگره غی زاغ گوشه کمان
l) S سپهر C
m) S بود C n) M بکله CN رزمه و کله S l o) HNRS نگنزد M p) cm و CHS q) NS

- در بزم عیش و دولت باذا هزار سال بر دست نفاع^a ۱۳
- ۱۴ آروغ بادی باشد که از گلو بیرون آید * ۱۵ توغ [وَنَافَ] هر دو یکست *
- ۱۶ سماروغ نباتیست که از جای نَمَک بر آید چون کنار چاه و دیوار حمام و در شورستانها و صحراها نیز بر آید، و آنچه در جایهای دیگر رویذ نخورند جهت آنکه مزاج زهر داشته باشد و آنچه در صحرا رویذ خورند او^c مثال الوی^d بزرگ باشد و بعضی او را دیوه خوانند * ۱۷ شوغ و شغه^e پوستی باشد سخت با سر اندام^f بدین^g آید از غایت کار کردن، بیشتر بر کف^h دست پیدا شود بردست و پا بیشتر شود *
- ۱۸ لوغ دوشیدن و آشامیدن باشد گویند لوغⁱ یعنی می‌دوشد و می‌آشامد * امثله^j فقع ناخورده چند از معده تنگ بریشم بر هلد ایام^k آروغ^l ۱۴
- من از محنت بسان عود سوزان خزان عصر را از عود و بان توغ^m ۱۵
- طعامⁿ ذوق دوان مرغ^o و حلوا غذای^p نقل اهلان از سماروغ ۱۶
- به پهلو بسکه بر خارا بغلطم^q چو روی خصم شه شد پشتم از^r شوغ ۱۷
- ابو اسحق باذا کز نوالش زبستان طرب شبوری کنم لوغ^s ۱۸
- ۱۹ آزیغ نمرق باشد که از قول و فعل کسی در دل کسی نشیند * ۲۰ امیغ آمیختن^t باشد * تبغ سه معنی دارد ۲۱ اول شمشیر ۲۲ دوم روشنائی و شعاع آفتاب و ماه
- ۲۳ سیم تیزی بر کوه * ۲۴ زیغ فرشی باشد از دوخ بافته * ۲۵ سپریغ خوشه^u
- انگور باشد بر بار * ۲۶ ستیغ چیزی باشد راست * ۲۷ کریغ^v بمعنی^w گریز باشد * ۲۸ میغ ابر باشد * ۳۰ کیغ آبی باشد سپید که بر کنار چشم خشک شود
- آنرا بنازی رمص گویند *
- امثله^x

a) lectionem C: نفاع؟ خوری مبروی؟ بشاده؟ ار؟ expedire non potui, sed et sec. imper. obstat, quominus cum NS (sic) نفاع بگیر و نوش بکن کاه^e نفاع legamus b) addidi c) sic d) sic CTMu e) و در نسخه^e می CT i. CT کت C b) بدید C g) T که در اندام^f M شمس فخری شغه نیز باین معنیست زتس^p NS؛ و غذای CF c) om. C o) F n) NS add. و H S. v. بان I) H S. v. توغ I) توغ NM k) II: S. s. v. پشتم از^r شوغ MS r) NS s) کریغ cum k M! (sic) پهلوم^q C پشتم ار^r C پهلوم که بر خارا یو^jجم (sic)

از جفای زمانه چند رسد بدل خسته نفرت و آزیغ^a ۱۹
 اکثر خَلَفَ این زمان خَلَفند با خَلَفَ زان نمی کنم آمیغ^b ۲۰
 صَدْرُ قَابِ فَضْلُمُ و باشد از زبان کهنرنایم تیغ^c ۲۱
 آفتابم بقدر و نام^d و بر آفتاب از مه ضمیرم تیغ^e ۲۲
 همچو کوه^f خزینه^g کوه^h چه غم ار هست بر فرازم تیغⁱ ۲۳
 [زیغ^j ۲۴]

نیستم همچو ناک پشت دوتا از پی چند خوشه^k سپریغ^l ۲۵
 همچو سرور ز هر ثمر^m آزاد سرفراز و کشاده دست وستیغⁿ ۲۶
 رفتی ز اصفهان گرم بودی^o قدرت^p رفتن و مجال گریغ^q ۲۷
 بسو خسروی که همچون مهر نور بارز ز فیض رایش میغ^r ۲۸
 شاه آفای شیخ ابو اسحق که شوی جز براوست حیف و دریغ^s ۲۹
 باد در چشم دشمنان درش مژه چون تیغ^t همچو روبین^u کبغ^v ۳۰
 ۳۱ مغ کبر باشد * ۳۲ شغ شاخ گاو باشد^w * ۳۳ فغ دوست باشد و معشوقه و بزبان
 ما و را^x النهر بت را گویند *

امثله

۳۶ دشمن خسرو خلیل آیین در همه باب کترست از مغ^y ۳۱
 وز^z خر و گاو کم بضد رتبت گرچه اورا نه سنب هست و نه شغ^{aa} ۳۲
 باز بر بستر عنا رنجور دور از نیکخواه^{ab} و یاور^{ac} فغ^{ad} ۳۳
 ۳۴ آمغ اندکی [از]^{ae} چیزی باشد * ۳۵ ورغ بند باشد که در پیش آب نهند
 و آنرا بتازی سکر^{af} گویند *

امثله

a) HM b) *NS om. و c) e) addidi d) S 4,300 et s. v. وستیغ c) e) *NS add. و f) lacunam significavi g) NMRS 2,63 FS 2,405 h) NM سحر C سمر S i) سحر C سمر S j) سحر C سمر S k) Mum S قوت Mij l) add. و S و m) N نیرو S و n) NS روبین و o) cf. M (R): سرور S s. v. گریغ k) Mum S قوت Mij l) add. و S و p) NS آورده بدون آنکه خالی کنند وازان شراب خورند q) MRS از r) NS یاری s) addidi
 • M nostrum laudante

سبیل سبتم و ه حادثه از سر جو گذر کرد^b از خیر امیدی نماندست^c جز آمرغ^e ۳
ای وای اگر عون جمال الحق والدین در پیش چنین سبیل حوادث ننهد ورغ^d ۳۰
۳۶ [تَغْنَع] قفیز است یعنی کبیل^f که بدان غله و غیره پیمایند * ۳۷ ورغ
حیوانیست که در آب باشد *
امثله

• هانم عهد شیخ ابو اسحق که دهن زر بدامن و تَغْنَع^g ۳۶
دشمنش چون کشف بستگ درست گرچه در بارگین بود چو ورغ^h ۳۷

باب الفاء

۱ پای بانی جولاهه را گویند * ۲ جانی جانی زنی باشد که هر روز شوهری کند *
۳ گزانی سخن بیهوده باشد * ۴ زندیانی هزار داستان باشد * ۵ کافی شکای باشد *
۶ لافی خویشتن ستایی باشد *
امثله

خاک بر سر شاعری را کاشکی بوزمی سرشوی یا نه پای بانی^a ۱
تا مکر بوزی مکر^b بر خوردهی زمین جهان بی ثبات جانی جانی^c ۲
ای دل آخر چند ازین طبع ملول وی زبان تا چند ازین قول گزانی^d ۳
گلبن جود شه ایران بیار^e مدح خوان بر وی توهمن چون زندیانی^f ۴
شیخ ابو اسحق کز تبغش فتد روز هیجا در حصار فانی کانی^g ۵
هست عاری رأفتش از حیف و میل هست خالی خصلتش از کبر ولانی^h ۶
۷ نلاتوف کسی را گویند که از پلیذها نهⁱ برد^j * ۹ کوف و جغد و بوم هر سه

MFRI S (از پایه F) امید نماندست c) MFRI S بنهاد مرا کند b) cett. و CMJ F om. a)
و در اکثر نسخ این et M: هم نایله روایت اولندی وهم نونیه: d) NMS e) addidi ex T, cf. H:

۱ S: تَغْنَع ۱ تَغْنَع FR تَغْنَع M تَغْنَع ۲ g) legamus? کبله f) لغت را در حرف تا نیز آورده اند
۱ h) HFS i) تا که N تا که S که FR k) NS l) N'S ۱) C ۲) NMS n) NS o) scripsi cum F pro
به بدیها C

باب الکاف

وَقَاتٍ در پارسی نیامده است، ۱ بَاك نرس و بیم باشد* ۱ چَالَاك چابك و جلد باشد*

۳ نَاك آلتِ لفظیست و آن نون و الف و کاف [است]^a که در اواخر [اسماء]^a معنیء لغت دهد چنانکه غَمَاك و سَهْمَاك و جامهء بُرْزَاك و خَاك رِيكْ نَاك * ۱۰ نَاك

دِيكْر مَشَكِ مغشوش باشد چِگَرِ سوخته^b * ۲ چَاك شكفته باشد* ۳ خَاشَاك معروف است*

۵ كَاك مرد باشد * ۷ كَاوَاك چیزی باشد میان نهی، * ۴ لَاك لُكی^c باشد سرخ که بدان پوست و جامه رنگ کنند * ۹ هَبَاك تَارَك سر باشد * ۱۰ مَغَاك كَوی باشد در

زمین یا در کوه * ۱۱ بَسَاك ناجی باشد از كُل و اسپرغمهای که در روزِ عشرت بر سر نهند * ۸ هَزَاك کسی باشد که بزبان فریفته باشد و ابله و نادان را نیز گویند*

۱۳ نَاك درختِ انگور باشد* ۱۴ كَرَاك مرغ باشد سیاه و سفید چند خطا^d و دمِ دراز دارد و بر لبِ آب نشیند و دم جنباند و بزبانِ کرمانیان سیسالنگ^e گویند و بزبانِ

اصفهانى عابشهء لبِ [جوى] اَكُویند * ۱۶ سَتَاك شاخی باشد تازه و نو که از بنِ

درختِ كُل و غیره برویند، و سَتَاك نیز گویند بشینِ معجمه * ۱۷ خَبَاك چهاردیواری^f

باشد سرکشاده که شبانان گوسفند در آنجا کنند * ۱۸ قَرَاك معروف است *

۱۹ غَشَاك كُند و ناخوش باشد * ۲۰ وِرْكََاك مرغِ مردار باشد * ۲۱ شَرَفَاك آوازِ پای

باشد * ۲۲ مَلَاك درویش و حقیر باشد * امثله

رحمتی آخر ای مه بی بَاك نظری آخر ای بت چَالَاك^g ۱

نا بَكی در فراقِ چهرهء تو دامنِ وجیب سازم آخر چَاك ۲

ا) لکه (c) بغر گویند و گندن دوزلش مغشوش مَشَكِ cf. II: یعنی چِگَر سرشته T add. ex T b) T add.

d) sic C خطامی T; non liquet e) ita pro سَبِلَالَنَك C scripsi cum NS, qui autem in cap. س. alias ha-

bent formas: سَبِلَالَنَك N; سَبِلَالَنَك S, qui falso Flaudat f) addidi ex M (qui nostrum laudat) NBS g) S

در چمن لاله او و ماه دلخون در ه جهان شاد او^۳ و ما غمناک^۳
 یم صفت بسکه کف زدم بر سر از وجودم^۴ نمائد جز خاشاک^۴
 گریه بر من زدند دشمن و دوست سوخت بر حال من دل زن و کاک^۵
 دست اگر باز گیرم از مرگان خاک مایه دهد بچهره لاک^۶
 سوخت سودای نو سویدایم دل و مغزم شدست از ان کواک^۷
 [هزاک^۸]
 یک سر مو نگردم از مهرت و رچه بشکافتم بیتغ هباک^۹
 روز محشر که نفع صور بود سر بهوت بر آورم زمغاک^{۱۰}
 همچو خاک جناب شاه جهان خاک پایت مراست تاج و بساک^{۱۱}
 شاه آفانی شیخ ابو اسحق زبده سپر انجم و افلاک^{۱۲}
 آنکه از احتساب معدلتش سکر ناپند دگر ززاده ناک^{۱۳}
 و آنکه از انتقام رأفت او نکند باز باز قصد کراک^{۱۴}
 باد از عدل او بجنبانند برگ گل را سحر گمان زیناک^{۱۵}
 شرف و قدر او نیابد خصم نکبت مشک ناب ندهد ناک^{۱۶}
 بیشه را بر هزبر ساخت قصص دشت را بر گوزن کرد خباک^{۱۷}
 حمل چرخ در شکار گش بارها بسته اند بر فتراک^{۱۸}
 بحر با دست او زند بهلو شرم ناپندش^{۱۹} از دهان غشاک^{۲۰}
 فرخی گر نگیرد از ظالش کمتر آیند همای از^{۲۱} و رکاک^{۲۰}
 تا که هنگام رفتن اندر راه نبود مار و مور^{۲۱} را شرفاک^{۲۱}

a) N'S b) C او با N'S c) NS او شادی om. و G d) FR'NS e) sensus huius versus mihi non patet

f) NS : MS و om. i) UN om. j) بشکافیم FL; malim h) NS هباک g) lacunam signifi-avi NS از ان شد
 versus, quem R falso nostro attribuit, Daqiqi est auctt. MS (شاعر F) l) NS m) S n) NFS o) NS

p) NMij FRS مور و مار MS q) S غشاک N'S می ناپند r) C از ا s) به MS t) Mum

پادشه در تنعم دولت دشمنش خوار و خسته و مفلک^a ۲۲
 ۲۷ بپوک طبعی باشد مثل دق که بقالان مأکولات دران کنند * ۲۴ بپوک بعضی
 اعل و عسی * ۲۵ بپوک دیگر سوخته باشد که دران آنش زنند * ۲۶ بپوک
 دیگر غله باشد که در زیر خاک نهان کنند و خار و خاشاک بر سر آن نهند تا مردم
 نه بینند * ۲۸ بیپوک عروس باشد و عروس را بیپوک خوانند * ۲۹ خدوک طیرگی
 باشد * ۳۰ خدوک حرامزاده * ۳۱ تموک نشانه نیر * ۳۲ نکوک ظریفی باشد بر صورت
 گاو یا شیر که از زر یا نقره یا سفال سازند و بدان شراب خورند * ۳۳ غوک چغز
 باشد که در آب بانگ کند * ۳۴ کابوک جایی باشد که مرغ خانگی در آن جای بود
 و زنبیلی که در میان خانه در آویزند تا فاخته و کبوتر در آنجا بچه کنند و باستعارت
 آشیان همه مرغان را کابوک توان گفت * ۳۵ چدوک مثل گنجشک است در صحرا میان
 درمنه و آنرا بتاری قمره گویند و اصفهانیان هرزه خوانند * ۳۷ کوک کاهو باشد
 که خواب آرد * ۳۸ غالوک مهره گلین که در کمان گرویه اندازند * ۳۹ سوک^{sv}
 نعریت *^۲

بامین بپیء کار هنر چند گویم دلا مگر یا بپوک^g ۲۴
 غم اگر یار من بود چه عجب میل آنش بود همیشه به بپوک^h ۲۵
 زیر خار و خس غم و حیران ماند فضل و هنر چو غله بپوک^k ۲۶
 خاک بر تارک دوات و قلم حبذا دبه و جوال و تیموک^l ۲۷
 مال و دانش عروس و دامادست سوی داماد نیست پهل^m بیپوکⁿ ۲۸
 علم گشتست خوار و جهل عزیز آه ازین نام و تنک و شرم و خدوکⁿ ۲۹

a) P s. v. مفلک; شرفاک S مفلک N b) بپوک C c) cf. H: بنا a) R 1, 214 qui rectius تلوک leg-
 gendum esse docet d-d) sic C, auctoris verba quomodo restituam nescio e) Mi هرزه R, an شوره Ss
 in C sit non liquet f) sic C مصیبت الخ g) *NS h) بپوک M S
 i) هجران om. S و k) به بپوک C m) l-ctionem C mutare nolui, quanquam vox پهل,
 quae aliquantulum dubia videtur esse, non nisi in L=S=Vull. et Rich. reperitur, in cett. deest
 n) و utroque om. عنم S

گَر فلک دادِ نقص داده چه شد از بلایه^a چه زاد غیر خُشوک^b ۳۰
 سپر مدح شاه بس که مرا نکنند پیش تیر فافه^c تَموک^d ۳۱
 شاه عادل جمال دینی و دین که کنندش هزبر و عَکّه و غوک^e ۳۲
 آفرین ودعا و بس خدمت جمله در آب و بیشه و کابوک^f ۳۳
 خسرو ملک شیخ ابو اسحق ظلّ یزدان و آفتاب ملوک^g ۳۴
 آنکه در بزم احتشامش هست جِرم خورشید و ماه^h و زهره نَکوکⁱ ۳۵
 و آنکه^j شهباز همّتش که صید کرکس چرخ بشکزد چو چَکوک^k ۳۶
 فتنه را بر سباط دولت او خوردنی کوکنار باشد و کوک^l ۳۷
 در کمان گهره^m غلامانش پیکر اختران بود غالوکⁿ ۳۸
 نا بود سور و سوك در عالم^o شاه در سور و دشمنش در سوك^p ۳۹
 ۴۰ چَمکَلوک کسی را گویند که از رنج دست بر زانو نهند و فراهم آمده باش *
 ۴۱ فراشتوک^q پرستوک که بنازی خطای گویند *
 آهشله

۳۱ بدخواه ملک خسرو دارای ملک کی^r باشد ز درد و رنج همیشه چو چَمکَلوک^s ۴۰
 بر طاق بارگاه همایون اساس او دارد همای خانه بجای فراشتوک^t ۴۱
 ۴۲ کَلَمیک^u احوال * ۴۳ مَرَمک^v دیزه * ۴۴ ویک^w بمعنی وای باشد ، و بعضی
 بمعنی و بجا گویند اما و بچک شعرای عجم طوبی لک^x گویند در مقام دعای
 نیک و ویک^y بمعنی بد آمده است *
 آهشله

a) بلایه Mi S بلایه G بلایه F بلایه et خُشوک FS s. v. بغض ع ز M نقص علم زاد a)
 Fu نکنند تیر مرگ یافه تَموک MS عوک p. ۷۲ c) cf. not G تلوک NSMij 'um cf. M s. v. e)
 کمانکهره^j ۳۶ g) NS h) HS s. v. و M et R s. v. و G f) S om. و (NS e) om. و F l) d) بیش یافته تَموک
 دایم (k) غا کُوک i) غا کُوک S s. v. کمانکهره^j N! کمانکهره^k NS tantum praebent quam vocis formam
 HS n) دین N گُبر H m) FRB فراشتروک HTNMSS فراشتوک N s) cf. etiam JNS N باد
 o) laudant NMRS, cf. quae FRB de differentia inter cik ویک et cik و بچک docent

گرم ماه نیم کوز^a زگردون نظر کند سوی در شهنشه از دینه^b گلیک^c ۴۲
 هنگام اجتماع و بوقت^d مقابله از کینه^e مهر بر کند از دینه^f هاش کیک^g ۴۳
 و رزی^h فلک شکایتی آرد ز دست شاهⁱ پاسخ زچرخ نشنود^j آلا که ویک^k ویک^l ۴۴
 ۵۰ نازک میان سر^m * ۴۶ چکⁿ قباله^o * ۴۸ پوشک^p گربه^q * ۴۹ پوپک^r هدهد^s *
 ۵۱ خبک^t خفه کردن باشد چنانکه کسی را گلو بگیرند تا ببرد^u * ۵۰ فیلک^v تیری باشد
 که بیکان^w آن دوشاخ باشد و پارسیمان بیشتر بیلک^x گویند * ۵۲ درک^y دستارچه^z *
 ۵۳ خبک^{aa} خاری سخت که خشک شده باشد * ۵۴ پک^{ab} غوک^{ac} و چغز هر سه یکی
 است * ۵۵ سنک^{ad} نگرک^{ae} * ۵۶ پک^{af} و لک^{ag} رعنا^{ah} و بیهنری^{ai} * ۵۷ شوشک^{aj} ربابی باشد
 که چهار روز دارد * ۵۸ بوالک^{ak} چک^{al} طرفه و مسخره^{am} * ۵۹ کلو^{an} چک^{ao} آخیار^{ap} تر و سبز *
 ۶۰ سارک^{aq} مرغ کیست خوش گوی گویند هزارستان * ۶۱ لک^{ar} و پک^{as} از الفاظ مترادفه
 اند و معنی^{at} ننگ و پوی نیز گویند ، و بعضی آلات خانه را از کوزه و کاسه و زیلوی

کهنه و جامه خواب را لک^{au} و پک^{av} گویند * ۶۲ متجک^{aw} شعبه که مشبهان کنند چنانکه^{ax} 39
 پاره^{ay} آهن در نیکاسه کنند و آب دران کنند بشعبه^{az} آن آهن پاره^{ba} را ازان نیم کاسه
 جهانند^{bb} * ۶۳ لک^{bc} آن دارو باشد که کارد بنو در دسته استوار کنند و آنرا دور^{bd} 39
 نیز گویند * ۶۴ تنبک^{be} قلبی باشد که زرگران و صفران آلتی که خواهند از زریا

کسی به MR کسی ز^a Mum R'LS کرزی N ورد C روزی c) G دیك NMFRS b) NMFS کور a)
 قاضی بتسی (یعنی قاضی حجتی add. N تعریب ایدوب صک درلر NL e) laudat M, cf. HN: ۱۰۱ نیزد
 f) F درک^g H درک^h NS درکⁱ MR ; de vocis significatione cf. F et S ad vs. 52 g) sic CHS hic et vs.

۵۴, cell. h) de variis huius vocis scribendae rationibus cf. MR s. v. بلکنجک i) GTS کارنجک
 NMFRSSB J et laudat M k) verba nostri ex parte transcribunt HT ; cf.
 M s. v. و در تحفه معنی^l ننگ و پوی و آلات خانه نیز آمل اما شمس فخری معنی^m آلات خانه
 بتقدیم لکⁿ بر پک^o آورده و این اصحست بواسطه^p اینکه (آنکه ij) حالا هم لک^q و پک^r می گویند

یاوه گوی و احمق^s : لک^t G cf. H s. v. دوش (B) TM l) haec sententia prope ad verbum legitur in M m) درکⁿ CHNM
 و زرگر ریش و دیگر آنکه رنگ رزان بکار برند و آنچه دسته^u کارد و شمشیر بدان محکم کنند
 n) CHNM مینک^v FRS مینک^w HNM مینک^x Mij مینک^y MijS

نقره یا روی چون گذاخته باشد دران ریزند * ۵۰ ۴ مَكْ مکیذن باشند * امثله

نهاد تخت^۵ شهی ناجِ فخر بر نازک زفر^۶ مَقْدَمِ این زبهر^۷ نجومِ فلک^۸ ۴۰

جمالِ دنیوی و دینِ خسروی که قاضی^۹ چرخ نوشت نا بآبد ملک را^{۱۰} بنامش چک^{۱۱} ۴۶

ملادِ سیفی و قلم شاه شیخ ابو اسحق که در لباسِ بشر هست با صفاتِ املاک^{۱۲} ۴۷

خدا یگانی^{۱۳} شاهنشهی که شیر سپهر^{۱۴} بزیر دامنِ لطفش خزیده چون پوشک^{۱۵} ۴۸

پناه ملک سلیمان که چون سلیمان^{۱۶} نوید ملک سبأ دمبدم دهن پوپک^{۱۷} ۴۹

ایا شهی که بدوزی بروز کین و مصافی بر آسمان مه و خورشید را بیک فیلیک^{۱۸} ۵۰

بعهدِ عدلِ تو دزدان معذب^{۱۹} خفه^{۲۰} اند خنک کسی که بود^{۲۱} این از عذابِ خَبک^{۲۲} ۵۱

توئی حقیقت مقصودِ خلق بعدِ رسل نه آن^{۲۳} شهان که ندادند خود کله زدرک^{۲۴} ۵۲

نهالِ گل که نشاندن بیباغ در دهقان مراد دهقان از وی گلستنی خَبک^{۲۵} ۵۳

کسی که چون سرطان با تو کثر رود بشکن بسنگِ پشتش و^{۲۶} دربار کین فکن^{۲۷} چون تک^{۲۸} ۵۴

رفیض دست تو کُر ابر رشعه^{۲۹} یابزد^{۳۰} همه لالی بارد ز ابر فی سنک^{۳۱} ۵۵

جهان چو خاک در نست و^{۳۲} عرصه^{۳۳} ملک درین زمانه که نزدیک^{۳۴} اهل نا اهاش^{۳۵} ۵۶

بنزد ایشان چه^{۳۶} انوری وجه بیطار بچشم ایشان چه بختری چه بوالکنجک^{۳۷} ۵۸

خیار خلق کسی دان^{۳۸} که بر کند دندان زدوق خربزه و دل نهی بکار بچک^{۳۹} ۵۹

چو مردِ فاضل بی سیم وزیر گرسنه شود چه بانگِ لفاق^{۴۰} پیشش چه نغمه^{۴۱} سارک^{۴۲} ۶۰

a) NLS s. v. لک, FIS بخت Fuz s. v. پوپک b) زلف CF1 c) NM om. G d) om. MS e) فلک MS f) NFS

g) MS بیلک M بیلیک S h) M خبه S (R) i) S s. v. زان ډرک F k) دستش om. G l) om. C m) H s. v. لک

لک MS n) FS بارد C o) om CS 2,333 v. p) عدلش NS 1,173 F q) M; L s. v. لک S II. cc. بولچک t) om, G

u) NS v. scripsi cum N pro نغلق G, quum non dubitem, quin etiam نغلق R 2,214 mutilatum

sit; لک MS, L s. v. سار

چوارت وپوت شود نار ومار مرد فقیر کجابرده خروبز یا^a چه میکنذ لک وپک ۶۱

[مَچَک] ۶۲^c

هزار سال بماند ظلّ تو که شود بجای^d تو متمکن جو پای تیغ از لک ۶۳

بخیر کوش ازینسان که گر نیای از انک^e چونقره ربزی ارزیز نایز از تنبک ۶۴

برای تربیت روح شیر عرفان را بدست صدق زیستان لطف حق بک ۶۵

۶۶ کلاک^f اهل همچو کلک * ۶۷ رَک^g کسی را گویند که در راه میرود وبا خود

[سخن]^h می کند واز سر خشم با خود سخن میگویند گویند می رکن * ۶۸ لکⁱ

احمق باشد ویاوه گو * ۶۹ خنک بمعنی طوبی * ۷۰ چکک گنجشک * امله

مطیع حکم^k شهنشه کسی تواند بود که چشم بختش نه کور باشد ونه کلاک^l ۶۶

حسود او زین چرخ می رکن و فلک بکینه گفتش خون بخور وچنین میرک^m ۶۷ 40v

کجا ز بندگیⁿ ظلّ حق شدی مأیوس اگر نبودی آن کور بخت ابله ولک^o ۶۸

سعادت و شرف^p بندگی^q حضرت او خنک کسی که بیاید هزار بار خنک^r ۶۹

اگر کنذ طیران در هوای دولت او زچنگ شاهین باز آورد شکار چنک^s ۷۰

۷۱ نسک عدس * ۷۲ نسک دیگر^t جزوبست از اجزای^u کتاب گهران و همچون

قرآن سوره سوره است * ۷۳ شایسک وپنک هر دو یکیست * امله

شوند N! c) lacunam posui d) NLS e) NS f) M تا g) S درویر یا h) NS پک و لک M s. v. چه میکنند a)

کسر لامله استعمال اولنور وهم قیاس دخی بو در زیره که یایله F e) non liquet f) cf. H: شالشی et Mum دخی لغت در کلک دیرلر شمس فخری معیار جمالید ضم لامله نقل ایلدی شمس فخری بضم: رَک g) cf. M s. v. شمس فخری گفته وبا خنک و نازک (میرک lege) قافیه کرده و احمق معناسنه دخی کلور بو: لک h) addidi i) cf. H s. v. را آورده وبا خنک قافیه کرده

کلاک N کلک M l) MR امر k) لغتی شمس فخری معیار جمالید ضم لامله روایت ایلدی چنک M q لک N! p) N! F: L s. v است N o) add. و Yunij C n) NFL S m) کلک F کلک MjR

مرچمک عدس معناسنه وهم کافرلوگ کتابنوگ بر چزی در نته کم (T s) cf. H: اخبار r) FS* R قرآن سوره سوره تجزیه اولنمشدر بلاتشبییه کافرلوگ کتابی نسک نسک تجزیه اولنمشدر بلا شمس فخری بکسر نون آورده بهر دو معنی et M (R):

ع ۸ خلشک کوزه باشد از گلِ ناپخته که دختران سازند در خُلُخ و نشقها کرده باشند^a مثال
ای شاه شبر حمله ز آهو بود اگر باخلق تو کند کسی اثبات بوی مُشک^b ۸۳
جایی که ذکر کوزه یاقوت وزر کنند ابله بود که شرح دهد کوزه خلشک^c ۸۴
۸۵ ۸۶ شَفک^d نایکل و جلفی *

در ملک شهنشاه جمال الحق والدین فی ظلم و ستم باشند و نه فتنه و نه شَفک^e ۸۵
آنجا وطن مردم مردست و دلاور نه جای محنت بود و مردمک شَفک^f ۸۶
۸۷ سلک ریسمان باشد که مروارید دران کشیده باشند ۸۸ شلک گلی باشد سیاه رنگ
که چون بای دران نهند بدشواری توان بیرون آورد * ۸۹ کلک در اصل فی باشد
و باستعاره قلم را گویند * ۹۰ نلک الوی کشته *

جایی که دهد نظام فلک سلک سلاطین سلک نور آفاق بود واسطه سلک^g ۸۷ ۴۱۷
[از معدلتش ظالم بیکار باشد همچون خرننگی که بود در ره بر شلک^h] ۸۸
تا فرق باب سیمش در برد آیام در عهد وی آنکو دوزبان باشند چون کلکⁱ ۸۹
ز انسان که لالی دهد آن شاه بسایل دهقان بدر باغ مردم ندهد نلک^j ۹۰
۹۱ ۱۰۴ کنگ بخانه ایست بزرگستان و شهر یست و نام جزیره ایست * ۹۲ کنگ دیگر
روذخانه ایست در هندوستان * ۹۳ ۱۳۳ کنگ دیگر خیمست که در پشت [بدین]^k
آید * ۹۱ ۱۰۱ رنگ یکی معروفست چنانکه زرد و سرخ و غیره * ۹۴ ۱۰۹ رنگ دیگر بز کوهی
۹۳ ۱۰۳ ارتنگ دستور مانی نقاش بوده است چون اورا نقشی بجاطر آمدی در آن

a) laudat N, qui cum H خُشک legit; cf. H (N): خُشک لغظندن تخفیفی اولغشدر et R 1, 287
marg. b) S c) N; در S زر Com. d) خُشک N* S e) شَنک hic et vs. 83, 86 G; cf. H (S) s. v.

و صاحب تحفه: f) NS g) S h) cf. M: تحفه یعنی خشک و آلوی ترش کوهی نیز آورده و شمس فخری نیز
یعنی آلوی کشته یعنی خشک و آلوی ترش کوهی نیز آورده و شمس فخری نیز آورده
i) malim شاهنشاه NS k) addidi ex F* NS l) NS m) MRS n) addidi

دستور ثبت کردی * ۹۴ غَزَنگ آوازی باشد از سرگُریه و آوازی که از کَلو بر آید *
 ۹۵ تَنگ نیمه خرواری باشد چنانکه دو تَنگ یَک خروار باشد * ۹۸ تَنگ دیگر ،
 از آن اسبست که بر کشند * ۹۹ تَنگ دیگر ، در کره است * ۹۹ پانچ در پچه ،
 کوچک باشد در کوشک * ۱۰۰ شنگ شاهی را گویند که بس مطبوع و شیرین حرکات
 باشد ^۱ * ۱۰۱ چَنگ معروفست * ۱۰۲ چَنگ دیگر ، سرود است * ۱۰۳ چَنگ خصوصت
 و بیگار * ۱۰۵ زَنگ زنگار که بر آینه نشیند * ۱۰۶ زَنگ دیگر ، شعاع آفتابست *
 ۱۰۷ زَنگ دیگر ، ولایت زَنگ * ۱۰۸ افرَنگ زیبای وحشت * ۱۱۰ اورَنگ

تخت پادشاهان * ۱۱۱ بیرَنگ هیولای هر چیزی باشد و چون نقاشان نقش کنند اَوَل
 بی زَنگ ^۲ بکشند بعد از آن نقش کنند ^۳ * ۱۱۲ هفتورَنگ بنات العیش * ۱۱۳ بشَنگ
 دست افزاری باشد که از آهن کرده باشند دراز و ^۴ سَرینز که بدان سوراخ در دیوار
 کنند * ۱۱۴ نارَنگ نارنج * ۱۱۵ مَنگ قَمار * ۱۱۶ شَنگ و مَشَنگ نام دزدانست ^۵ *
 ۱۱۶ فرهَنگ عقل * ۱۱۷ هَنگ هوش * ^۶ ۱۱۸ ارزَنگ نام دیویست ^۷ * ۱۲۰ مَنگ
 دندان، کلین ، آن باشد که چون در بندند بآن دندانها محکم شود * ۱۲۱ فذرَنگ
 چوبی باشد قوی که از برای محکمی در پس در اندازند * ۱۲۲ آوَنگ آویختن

چهارم ، نوالی یا دوالی بود که بدان زمین بر پشت اسب و بار بر پشت باربرداران a) sic, cf. P.

بیرنگ d) HT praeter c) sic et شَنگ b) eadem fere verba habet H s. vv. محکم و مضبوط سازند

نقش و هیولا در هر چه باشد و نقاشان etiam afferunt, quod nostri fere verbis explicant: چون نقشی بکشند اول نیزنگ بکشند بعد از آن نقش کنند
 هیولا هر چیز مثلاً نقاشان T et در صورتی بکشند اول نیزنگ کنند بعد از آن نقش کنند
 در تحفه G; وازاو e) H چون صورتی بکشند اول نیزنگ کنند بعد از آن نقش کنند
 (om. Num) نیشه باشد و شمس فخری گوید که افزار است نیز که بنایان بآن سوراخ در دیوار

شَنگ بَشَنگ یکی مشهور دزد و راهزن آدلریدر. et S. ...! مَشَنگ دزدانست f) cf. T: کنند

شَنگ مَشَنگ معیار جمالیک باء موحه برینه میله روایت ایلمشدر الخ cf. ad v. 118 g) cf. M:
 ارزَنگ et S s. v. h) laudant ex Vafai M s. v. و شمس فخری همین بمعنی هوش آورده

۱۲۳ زرنګ درختیست بغایت بلند که در کوه باشد و هیچ ثمر ندارد * ۱۳۲ استرنګ
 و سترنګ درختِ واقعی واق را گویند و باصطلاح زنان نازاینده را که بعربی عقیم باشد
 بدان نسبت کنند و بیروح نیز گویند * ۱۲۴ پاشنګ خروشه انگور خشک باشد بر
 ناک * ۱۲۵ پاشنګ^a دیگر^a خیاری باشد که از برای تخم بنهند * ۱۲۶ شترنګ
 شطرنج * ۱۲۷ آرنګ چین باشد که از خشم در ابرو افتد * ۱۲۸ خرچنګ سلطان *
 ۱۲۹ غنګ آن چوبِ قوی^e دراز که عصّاران سنگها در آویزند تا روغن بیرون آید
 گویند^b * ۱۳۳ نیرنګ افسون و جادویی * [۱۳۰ رنګ *
 ۱۳۱ آرنګ رنګ گرفته *]^c ۱۳۴ شرنګ زهر^d * ۱۳۷ غنګ مردِ ابله نامطبوع *
 ۱۳۵ زنګ چندان باشد که کسی مژه برهم [زند]^e و بتازی لحظه^f گویند * امثله
 چمن زباد صبا شد نگارخانه گنګ عرویس شاخ در آویخت حله^g صدرنګ^h ۹۱
 [گنګ ۹۲ g]
 چو حسن صنعت نقاش نقش^h نامیده دیناⁱ باب داد^k زمانه صحابی^j ارتنګ ۹۳ 42v
 هنوز شاهد گل پرده بر نداشت مگر که عندلیب نیاساید از غریب و غرنګ^l ۹۴
 ز چین قرطه^m گل هر سحر چمن گویی که می بریزد از مشک غالیه صد تنګⁿ ۹۵
 هزار گونه گل از شاخ چهره بنمودند^o چو لعلبتان گل اندام نازک از پانچنګ^p ۹۶
 زبس تراجم اطفال نورسیده بیباغ شدست راه چمن بر گل و شقایق تنګ^q ۹۷
 فراز قلّه^r کوه ارمکیست^s سپس کنون توان کشید بر اسب نشاط^t و عشرت تنګ^u ۹۸

چوبی باشد دراز که عصّاران در کارگاه سنگ در آن آویزند تا گران گردد: نا a) sic b) cf. T: درلو گونه معناسنه حق بو در که آرنګ رنګ c) addidi e S. cf. II: روغن از کوبیدن بیرون آید شمس فخری آبیلاغندن d) sed S falso: معناسنه در ازو آرنګ گرفت یعنی اندن رنګ آلدی C اندⁱ S اندⁱ C اندⁱ S glossam: آب داد ضرب مثل در ایشه صورت و بردی دیکدر: k) addit S glossam: و ازمکیست C et addidi و l) *NS m) FR نموده n) scripsi pro C et addidi و

- زندی بال رشادی کنون طيور هوا
 صبح کرده کنون در چمن چه خوش باشد
 گشاده دیزه بدیدار یار و جام بلور
 کشیده دست ز روی مزاج طره^a یار
 نه در دماغ کس از چرخ شورش و تشویش
 نشسته عاشق و معشوق در میانه^a باغ
 بصیقل می مانند زنگ هر ساعت
 گشاده درج زبان و کشیده جام چوزنگ^a ۱۳
 خدایگان سلاطین که صیت معدلتش
 پناه مملکت جم جمال دینی و دین
 ستوده شاه جوانبخت شیخ ابو اسحق
 خدیو ملک سلیمان ملاذ سیف و قلم
 خدایگانی و شاهی که نوک خامه^a او
 سپهر از بی میخ ستام نوبتی اش
 در آورد سُخْطش باره سپهر از پای
 برای زینت بزمش فلك دهد دایم
 که مقامری ادنای بندگانش نهند
 بدین صفت ز سلاطین که کرده است احراز
 اگر بخوانند تدبیر او بحاصیت
 کنند رقص و طرب آهوان دگر در تنگ ۹۹
 نشسته بام و باران جلاس^a و مَطرب شنگ ۱۰۰
 نهاده گوش بر آواز نای و نغمه چنگ ۱۰۱
 گرفته است پی عیش و دست چنگ بچنگ^b ۱۰۲
 نه در نهاد کسی از زمانه کینه و جنگ ۱۰۳
 چوبت پرست و بت اندر نگارخانه کنگ^c ۱۰۴
 زدوده آینه جان و دل ز ظلمت زنگ ۱۰۵
 گشاده درج زبان و کشیده جام چوزنگ ۱۰۶
 گرفت روم و خراسان و هند و خلج و زنگ^d ۱۰۷
 شکوه تاج کیان زیب و زینت افرونگ^e ۱۰۸
 که شیر چرخ ز سه مش حذر کند چون رنگ ۱۰۹
 عزیز یزدان زیبای^f افسر و اورنگ ۱۱۰
 کشید^g بار دگر عدل و داد را بیرنگ ۱۱۱
 دهد بمصقله^h مه جلای هفتورنگⁱ ۱۱۲
 بیک اشارت پی دستبرد بیل^j و پشنگ ۱۱۳
 ز آفتاب ترنج و زمشتری نارنگ^k ۱۱۴
 عقود لعل و لالی بوجه دستی منگ^l ۱۱۵
 شجاعت و کرم و فضل و دانش و فرهنگ^m ۱۱۶
 ازین سپس ننگند باذه هیچ ازالت هنگⁿ ۱۱۷

a) جنس C?n b) sic, non liquet, nam و omisso parallelismus tamen hemistichiorum non redintegratur c) NS d) زنگ N e) خلی جهان زیب S f) کشید S g) *NS h) HNS
 i) پشنگ M l) NS k) NMS l) N'S m) NMLS

[ارژنگ] ^a ۱۱۸	زدرد و راهزن اطرا نی ملک کرد چنان
که محوشد ز کتب نیز نام شنگ و مشک ^b ۱۱۹	نه گله را به بیابان بود عنای ^c شبان
نه خانه را بموضع بود نیاز ^c مدنگ ۱۲۰	نه کبسه را بود آسیب اختناق دوال
43۷ نه چوب در را رنج از شکجه ^d فلرنگ ^d ۱۲۱	ایا شهی که کند ^e همچو مرغی ^e آلهی ^e
زشاخ دولت و فتح نو خویش را آونگ ^e ۱۲۲	چو طوبی از فلک هفتمین بر آوردن ^f
ز فتح باب گفت گری رسد بزرنک ^f ۱۲۳	بنام دست تو گر شاخ رز نهد دهقان
عقیق ولول ^g آید ز شاخ نی پاشنگ ^g ۱۲۴	[پاشنگ] ^h ۱۲۵
شاه دیگر هستند چون شه شرنک ^h ۱۲۶	اگر توشاهی و آثار شاهی این ⁱ که تراست
بر ابروان مقوس ⁱ فکند ماه آرنگ ⁱ ۱۲۷	زنوک غمزه کلکت که تیر خسته ^k اوست
که طعمه باشند در چنگل دم خرچنگ ^j ۱۲۸	حسودت از دم خرچنگ آن زمان گسلد
کنون نهادش سر بهر ^k روغن اندر غنگ ^k ۱۲۹	بشیشه ^l تپش سر بسر ^m فلک ^m اندود
که غرق سیل فنا گردد رنگ ^o ۱۳۰	چه حاجتست بباران تیر دشمن را
سزد که گیرد هوشین ز هوشین آرنک ^p ۱۳۱	اگر قلم ز جوار گفت گهر باشد
هزار طفل بزاید ^q بهر مهی سترنگ ^q ۱۳۲	زشوق آنکه بعهد شهی ^r تو باشند
نه حرز و رقیه و افسون و حیل و نیرنگ ^r ۱۳۳	ترا زکید بدان عون ^r حق نگهبان ^s باز
ز بار قدرت ^u در خط محور افتد گنگ ^u ۱۳۴	اگر جلالت ^t از چرخ متکا سازد
ز غنگ ^v ۱۳۵	[]

a) lacunam significavi b) VS پشنگ N c) نیاز MS d) MFS e) میکند C contra metrum, duas ultimas hemistichii voces ita dedi ut in C leguntur, quanquam sensus mihi non patet, nam si

legimus enunciatum subjecto deficiente componi nullo modo potest f) sic sed sine maddo C; veri simillimum videtur librarium duorum versuum hemistichia in unum contraxisse, omissis alteris duobus hemistichiis ad illa pertinentibus g) N روی بر M s. h) lacunam

posui i) آن NS k) فتنه^e ! l) sic, in a^e an دم^e legendum sit nescio m) NS (i. e. بسر[?])

سر فلک پس[?] n) NS نهاد سرش بهر C بر مهرⁿ o) nescio quid sibi velit تیزنگ C: minime placet شبرنگ p) HS q) N حفظ CS ! r) CS

ن نگه دارد MS s) MRL قدر تو u) MRL در خط محور افتد گنگ^u v) lacunam significavi

مدام تا که نباشد غدنک را فرهنگ^۱ همیشه تا که نباشد بسانِ شهید شرنک^۲ ۱۳۶

۴ مخالفانِ ترا چون^۳ شرنک باذا^۴ شهید گرفته‌خای جهان‌شان بسخره همچو غدنک^۵ ۱۳۷

۱۳۸ شتالنگ کعب پای * ۱۳۹ کنارنگ حاکمِ ملکی^۱ را گویند و مرزبان [را]^۲ نیز

گویند * [۱۴۰ زراغنگ]^۳ زمین ریگناک * ۱۴۱ مجانگ کبری باشد که
بکار برند و آنرا از ۸ جرم سازند *
۱۴۲ مثله^۴

ابا شاهی که قدر و همت را بود دریایِ گودون تا شتالنگ^۱ ۱۳۸

کینه بندها که هر جا که باشد بود آجا زاقبالت کنارنگ^۲ ۱۳۹

ز فیض ابر دست آب حیوان برآید از زمینهای زراغنگ^۳ ۱۴۰

کنند^۴ اعدای جاهت ماده ویر زمغز و دست خرنقل^۱ و امجانگ^۲ ۱۴۱

۱۴۲ شفترنگ الوی است نیمه سرخ و نیمه سفید باشد بزبان اصفهان تالانک^۱ گویند *^۲

۱۴۳ استرنک^۱ بیروح باشد که ثمر آن بر صورت آدمی باشد و هر کس که آنرا

از بیخ بکند در حال بمبرد^۲ آنرا بیروح صنم نیز گویند * ۱۴۴ نیم‌لنگ کان را

گویند^۳ * ۱۴۵ باذنرنگ ترنج^۱ * ۱۴۶ آذرنگ دمار و هلاک * ۱۴۷ غاوشنگ چوبی

که بدان گاو راندند * ۱۴۸ پالهنک دوالی که بر کنار لجام بسته باشند که بدان اسب را

ببندند و ترکان آنرا چلبیر گویند * ۱۴۹ گاورنگ گرز افریدون *
۱۵۰ مثله^۱

ابو آسحق شاهی که نزدیک^۱ او چه یک پاره گوهر^۲ چه یک شفترنگ^۳ ۱۴۲

a) om. C e) نکهی d) Muji R باشد e) NMS شمارا f) NS غدنک تا نبود همچو عاقل و مطبوع
S نقل و یا l) C کذب k, FR آمد j) N i) NMS h) G ز C g) scribam C سقریان f) nescio quid pro
در نسخه^۱ حسین و فای نیردان باشد اما ملا شمس M o) cf M: شترنگ C cf. شترنگ n) CTM m)
et l.: الدین محمد کشمیری معنی^۲ کان آورده و شمس فخری نیز معنی^۳ کان گویند
اسدی و (sic) p) cf H: شمس فخری بوکلمه غلط ایوب کان معنای بویینا ایراد (ایلدی
N جوهر q) S طوسی و شمس فخری ترنج معنای نقل (ایلدی
* ۴

زفرط کرم خواستی تا دهند درختان ثمر مرد چون^a استرننگ ۱۴۳
 بیک تیر پای فلک شل^b کند اگر بر کشاید بکین نیم لنگ ۱۴۴
 اگر بهر نسکین صفر کسی بلیمو^c مرکب کند باذرنگ ۱۴۵ ۱۴۶
 ز ترکیب دست شه وتیع او فلک کرد دفع غم و آذرنگ^d ۱۴۶
 چو گاوست^e خصمش برای ادب نفرینجد اورا مگر غاوشنگ ۱۴۷
 فریزون اگر زن^f کین او نهادی بگردن برش پالهنک ۱۴۸
 خلیذی بچشم اندرش کاویان شکستی بتارک برش گاورنگ^g ۱۴۹
 ۱۴۹ نوک تیزی قلم و سنان باشد، و آهنی که بر بینی موزه زنند جهت محکمی آنرا
 نیز نوک گویند* ۱۵۱ [شوک^h] بتازی خاریست، جهت ضرورت قافیه آورده شد* امثله
 چو گیرد شهنشه قلم در بنان رخ شیر گردون بخارد بنوکⁱ ۱۵۰
 حسود وی از گلین آرزو بچیند گل اما خورد زخم شوک^j ۱۵۱

باب اللام

۱ آخال چیزی باشد سقط و افکندنی * ۴ بال از آدمی بازو باشد و از مرغ شهر *
 زال پیر فروت * ۳ ۴ زال دیگر، نام پدر رستم * ۲ چال مرغی باشد بقدر زاغی
 و گوشت او بطعم گوشت بظ * ۵ خرچال مرغی باشد که بوزنم بیشتر در آب باشد *
 ۷ پخال سرگین مرغ که بتازی ذرق گویند * ۸ فتال از هم گسستن^k و کشفتن باشد
 گویند زهر فتال و مردم فتال * ۹ نهال شاخی باشد نر که از درخت برجهد * ۱۰ کلال
 چکاذ باشد یعنی بالای پیشانی * ۱۱ سفال معروفست * ۱۲ سفال^m دیگر پوست جوز

a) استرننگ HMS b) باذرنگ S c) بلیمون M d) شل NMRLS e) خواستی C f) مرده دن S
 HNMS* f) sic CNS g) خلیذی NMRS h) بتازی خار است جهت ضرورت
 i) addidi; T verba nostri inconsiderate transcripsit: شوک، بتازی خار است جهت ضرورت
 j) شوک cf. pag ۷۹ not. f i) S k) از بیم کشتن C l) quater C m) scripsi pro
 C کتجال

۴۳ و بادام و فندق * کَبَاجَلِ نُفَلِ هر مغزی که روغن ازو گرفته باشند * ۴۴ سَوَافِلِ سَوَافِرِ

نیر * ۴۵ غَبَاجَلِ میوه ترش * ۴۶ کَرَبَالِ چُمای آهنین * ۴۷ کَالِ^a هریمت باشد *

چون کسی بگریزد گویند بکالیز^b * ۴۸ چَکَالِ^c نشانه نیر بود که هَرَفِ گویند *

۴۹ کَنغَالِ^d مردم جمّاش را گویند و رندپیشه که کاری نکنند و بطلان گردد * ۵۰ شَالِ

کَلیمی باشد کوچک * ۵۱ کَاجَالِ آلاّت خانه باشد از هر نوعی * ۵۲ نَالِ نِی باریک *

و گویند آنچه در میان قلم باشد * ۵۳ هَالِ آرام و قرار * ۵۴ مَالَامَالِ طرفی باشد بر

از روغن و غیره * ۵۵ شَکَالِ شغال * ۵۶ هَمَالِ مثل و همنا باشد و کسی که با کسی

دوستی کند او را نیز همال گویند * اَمَشَلِه

حَسودِ دشمن^e مخدوم شاه دشمن مال بود هر آینه در خانه وجود آخال ۱

یگانه خسرو صاحبقران^f که از عدلش بود پیرسش شاهین بخانه بط و چال ۲ ۱۰

جمال دینی و دین شاه کامگار که هست هزار خانم طای هزار رستم زال ۳

همای اوج شرف شاه شیخ ابو اسحق که مرغ فتح زند در هوای او پیر و بال ۴

بانتقام^g کند هر زمان عَقَابِ عَقَابِ بعهد معدلت او کبوتر و خرچال ۵

کجا به بخشش وزیر ملتفت شود آن کو بگاه حمله بنزدیک او چه رستم و زال ۶

همای لطیف ورا احتیاج طل نبود که ملک بخش هر جا که بگفتن پخال ۷ ۱۰

نزد زره کسل بود اندر زمانه ایک ندید کسی چون نیر و او^h در جهان حسود قتال ۸

نفاقت از فلک ملک چون شهنشه مهر نرست در چمن عدل همچو شاه نهال ۹

نهند برای شرف خاکبای او را چرخ بجای اکلیل امروز بر فراز کلال ۱۰ ۰

a) HML, rectius کَال R cf. HFS b) sic c) hanc vocem ita dedi ut in C (N چَکَال S) ubique le-

gitur metroque v 18 confirmatur, چَکَال MSs1: recte خَکَال scribebatur esse docet R cf. SsB > J

d) CHMum var. کَنغَال K کَنغَال N کَنغَال et کَنغَال S (cf. کَنغَال B) کِنغَال MumF کِنغَال TMijSsBS

cf. R, کَنغَال Mi var. B var > J e) add. و C f) FS خسرو نشان M g) NS h) S i) س باهتمام MF k) چه

زال S l) *S m) MS نیر وی اندر n) S s. v. سَوَافِل o) FRs

۳۲ کچول کون جنبانیدن در رقص * ۳۱ غول معروفست * ۳۱ غول دیگر، شبگاه
گوسفندان باشد * ۳۳ ماکول گلویند باشد چنانکه رس^a * ۳۴ مول لفظیست که
از برای تأخیر و درنگ گویند مول^b یعنی درنگ و تأخیر مکن * امثله

چون در ارزاق بیش و کم نکنند^c فارغ البال مردم بشکول ۲۷
چه که بر تخت ناز خسبی خوش چه که در گل نهی دودست و بزول^d ۲۸
مطلب مال و جاه و فائع شو^e بدوتا نان و کاسه^f برغول ۲۹
چند باشی برای شهوت و حرص پای بسته^g بطره^h مرغول ۳۰
گاهⁱ ۴۶۷ چون غول در بیابانها گاه چون گوسفند در بن غول^k ۳۱
گاه^l از بهر خنده^m مردم پامالⁿ تمسخری و کچول ۳۲
[بهر ماکول تا بکی داری حلق جان را زغصه در ماکول] ۳۳
بسو^o درکه شهنشه پوی^p سر حسرت بال^q و بیش مول ۳۴
اگر^r دولت ابد^s بایز مکن اندر دعای شه فرغول ۳۵
آنکه آلوده^t نوال ویست از را کلام و دست^u و فکه^v ونول ۳۶

a) sic T cett. cf. quae ad vocem مالول docent FR, hic ex M, cuius verba afferre placuit:

ماکول بضم کاف تازی گلویند باشد مثل رسن و غیره شمس فخری گویند شعر . بهر الخ ،
و در نسخه^a حسین وفایی یعنی^e اکول بود (Mj باشد) یعنی پرخوار و باین بیت متمسک
شده نظم . قلبه کردم دوش و آوردم به پیش . تا بخوردند آن دو ماکول نهنگ . و در
نسخه^e میرزا مالول بلام (om. j) (آمک یعنی^e . شکم بند و بلند مرتبه . و در ادات الفضلا
ماکول (ز مالول) یعنی^e غلام بزرگ (inde ab 'om. i) (زیلند مرتبه) (آمک [کذا فی
C مالول b) الفرهنک و در تحفة السعادة ماکول و مالول بکافی و لام هر دو بابن معنی (آمک j add.)
c) N نشود NS d) MS e) HS باش P (om. nomine portae R f) HNM; S et s. vv. et برغول om.
M; کچول NS m) NS شو omnes I) بسوی k) NMRS deest in C i) با بانی NMS h) NLS Mi g) شهوت نفس Mj
مال C n) NMRS om C o) دست و کام NMS

۳۷ چشم آغیل بکوشه چشم نگرستن باشد بوقت خشم و کینه * ۳۸ نویل پیشانی باشد
و بعضی گویند چکاذ * ۴۰ نشپیل دام ماهی باشد * ۴۱ ویل طفر باشد * ۴۲ امثله^۱
گر کند شهریار خصم شکار سوی گردون نظر بچشم آغیل * ۳۷
اختران بر زمین نهند زسهم^۲ همه از * ۴۰ بندگی شاه نویل * ۳۸
او چو خورشید و خصم چون ذره^۳ ذره بر مهر کی * ۴۱ بیابن ویل * ۳۹
شست اگر بهر صید^۴ بکشاید حوت گردون بوزش در * ۴۱ نشپیل * ۴۰
۴۱ هیکل بنازی هیئات باشد یعنی تنه^۵ مرد * ۴۲ هیکل دیگر، بتخانه را گویند *
۳۴ تخجل بسر دو ناخن از اندام گرفتن باشد چنانکه اورا درد کند و آنرا بتازی
قرص گویند و * ۴۱ بترکی چمدی^۶ گویند و کرمانیان ترنجی^۷ گویند و اصفهانیان نشکنج
گویند و در شهوتی^۸ از انامی باشد * ۴۲ نسل در آویختن باشد از جایی * ۴۰ یل
پهلوان و مبارز باشد * ۴۳ سندل کفش باشد * ۴۸ مندل خط عزمت باشد که
عزایم خوان در آن نشیند * ۴۷ ناول گاو جوان باشد * ۴۷ امثله^۹

47

مرحبا آن بُراق برق مسبر که چو کوهست^{۱۰} آهین هیکل^{۱۱} * ۴۱
از رکابش جدا نکردد فتح همچنان بت پرست^{۱۲} از هیکل^{۱۳} * ۴۲
از قضا بگذرد زبس تندی^{۱۴} اگرش گیری از سرین^{۱۵} تخجل * ۴۳
گرت باید که بگذری زسها دست خود در رکاب شاه نسل^{۱۶} * ۴۴
آنکه در رزم او نشاید شد هیچ رستم دل مبارز^{۱۷} یل * ۴۵
چرخ بر سندلی^{۱۸} مهر نهد چو^{۱۹} کند شه زیبا برون^{۲۰} سندل * ۴۶
گاه بخشش بسایلان بخشد گله^{۲۱} اسب واستر^{۲۲} و ناول * ۴۷

از پی a) Mij زسهم نهند FRS زبیم d) FRS e) addidi b) شمس فخری آغ معناسنه در دیمش a)
فتد N! بود برای C i) ویل NS pro scripsi cum h) MR چون g) NMFRLS است f) add Mij FRS
شهوت C. malim شهودی n) CTS t) جمیع l) addidi k) دران s) k)
M t) NMS سرون Cl s) بگذرد تبدیل R بعد تندی M تیزی F r) NS q) پیکر p) NS کوهست o)
اشتر MFI u) Cett. v) برون. زیبا w) MR چون u) NS بشل

کرد تسخیر انس و جن^a وبری بی عنای^b نشستن مندل^c ۴۸
 ۴۹ بسمَل نیم کُشته باشد * ۳۰ نَکَل نواخته باشد که هنوز خط بر نیاورده باشد *
 ۵۰ دَنکَل ابله و نادان باشد و بی اندام و دیوث نیز^d باشد * ۱۰ مَکَل کرمکبست که
 در آب باشد چون در گلو بگیرد بکف و خون میخورد و بزرگ میشود چنانکه هلاک شود *
 ۵۰ پَل پاشنه پای باشد * ۴۰ بَل یعنی پهل باشد *
 امثله

دشمن شهریار^e عادل دل باز دایم به تیغ غم بسمل^f ۴۹
 مانده در سنگلاخ محنت و غم آبله کرده پا شکافته پل^g ۵۰
 در مجاری حلق او کُشته آب خو بخوار و جانستان چو مَکَل^h ۵۱
 ۴۷ چار کس در ممالکⁱ شه نیست^j ظالم و حیز^k و مفسد و دَنکَل^l ۵۲
 بدر دانی چراست جفت^m خسوفⁿ زانکه غم^o بود و کور^p و نَکَل^q ۵۳
 خواست شه ناکه دست او گیرد کُفت چرخ او که باشد ای^r شه پل^s ۴۴
 ۵۰ چَنکَل چَنکَل باشد از باز و شاهین * ۵۴ تَنبَل^t مکر و حيله باشد * ۵۷ داهل
 علامتی باشد که در صحرا بر زمین فرو برزد تا صید از آن [به]^u نرسد و بدام آید *
 ۵۸ مَل شراب باشد *
 امثله

بُفکنند از نهیب شاه جهان شیر چَنکَل و کرکسان چَنکَل ۵۰
 دولت او عطای یزدانست نه بکر^v و تشبیه^w و تَنبَل^x ۵۴

غالباً از چکل H cf. MR و add. b) مندل MJR, Mum s. v. جن و انس : تناول a) Mi SN, Mum s. v.
 فاما شمس فخرینک استشهادی بیتندن صورت معناسنه اولمق دخی فوم N غلط است ق
 وشمس فخری بضم کاف آورده و باکل R : nescio qua auctoritate addat C : دولت نش^d اولنور
 h) NMIS مکل g) M, S etiam s. v. آبله f) NF, H etiam s. v. مکل N, MS s. v. پادشاه p) e) و مل قافیه کرده
 شاه Fjlm و om. خیره R خبر S هیز i) NMm Tu نیست در ممالک شاه MFR
 بلبل و سنبل H cf. H om. C p) BS om. C o) نَکَل n) Netiam s. v. دیو C و om. C q) m) او غم Fj نا تام
 نه بکر ونه ? M تسلس r) q) قافیه سنه استعمال اولنور
 S تَنبَل s) NS ? لس ونه

صيد اگر حرز نام او سازد نَبَوْد هیچ ترشش^a از داهل ۵۷
احتسابش بدان رسید که برد تلخی و سگر^b از طبیعت مل ۵۸

باب الميم

۱ وَاَم قَرْضِ بَاشْد * ۲ اَنجَامِ آخِرِ كَارِ بَاشْد * بهرام سه معنی دارد ۳ اَوَّلِ نَامِ مَرِّخِ است
۴ دَوَمِ نَامِ رَوِزِ يَسْتِ از روزهای فارسیان ۵ سِیمِ بَهرامِ گُورِ است * ۶ بَدَرَامِ^d مجلس
بَاشْد خَرَمِ و آراسته و خانه و باغ آراسته را نیز گویند * ۷ سَوْتَامِ اَنْدَكِ چِيزِی بَاشْد *
۸ كَنَامِ شَبَكِه شِیر و گِرگ و پِلَنگ را گویند * ۹ رَامِ مَعْرُوفِست * ۱۰ شِجَامِ سِرْمای
سَخْتِ بَاشْد که درختان را خَشَكِ كَنَد * ۱۱ اَنْدَامِ رَاسْتِ و نِظَامِ بَاشْد ، گویند فَلَانی^e
را كَارِ بَانْدَامِ است یعنی بِنِظَامِ است * ۱۲ خَامِ یكی ضِدِّ بَچْتِه است * دیگر چِرمِ
دِباغْتِ نِداذِه است * ۱۳ خَامِ دُكُرِ كُنْدِست * ۱۴ سَتَامِ آلَتِ زَینِ بَاشْد از زَرِ
و نَقَرِه^f * ۱۵ سِیَامِ كُوهِیست بِجَانِبِ مَاوراءِ النُّهْرِ که مَقْنَعِ بَسْمَرَمِه از اَنجَا^g مَوْذ * ۱۶ فَامِ
رَنگِست * ۱۷ لَامِ زِیورِ است^h * ۱۸ چِشْمِ پَنَامِⁱ تَعْوِیدِ بَاشْد * ۱۹ خَرَامِ زَنانِ خُوبِ را
گویند * ۲۰ خَرَامِ دِیگَرِ ، خَرَامِیْدِنِ بَاشْد بِنَازِ و كُش * ۲۱ مَدَامِ شَرَابِ بَاشْد *

a) MFR'S C ترس b) N; MSS v. تنبل sed مستی MS s. v داهل c) R 2,282 in بام corrigas

d) نقاشی ایر JFRS بَدَرَامِ بَدَرَامِ بَدَرَامِ II بَدَرَامِ NMSSLS (نذرَامِ) G (sed vs. 6) بَدَرَامِ

(NS آبرِ نقشی) اسدی روایتند و شمس فخری نقلند ایرگ التوندن و کشدن اولان رختی
بُزَكِ زِیورِ معناسنه و آرایش معناسنه معیار جمالیک بویله نفل ایلدی حق cf II: (sic CT h)
بودر که لام ولامه اولدر که دلیمد اوزرینه لام الف عقد ایدرلر، ترك دلجه طلیسان دیرلر
در تحفه تعوید C bis HN; cf. M: بَنَامِ MFRS i) عرب و فرس دلنك طلیسان اولدر که شرح اولندی
و چشم و هام هم گفته اند et Ss: بَاشْد اما شمس فخری چشم و هام (باین معنی) add. Mj'i آورده

۳ م نغام^a چیزی تیره‌گون و زشت باشد* ۴ گام خطوه که پای نهند و^b یکی برگیرند*
 ۴ م گام دیگر^c، مرادست *

ا. مثله

- کیست آن کو سپهر میخواهد رفعت از خاک درگوش با وام^a ۱
 چون فلک جاه اوست بی آغاز چون قضا حکم اوست بی انجام^d ۲
 کترین منشی^e ورا ز اوش کترین چاوشی ورا بهرام^e ۳
 همه روزش بخرومی گذرد همچو شاهان فرس را بهرام^f ۴
 دایم از عدل او بر شک^g بود همچو کسری بگور در بهرام^h ۵
 چرخ بذر ام ناکه شد رامش از کواکب چو خلد شد بذر امⁱ ۶
 خسرو ملک بخش ابو اسحق که جهان پیش او بود سونام^j ۷
 داور دهر آنکه از عدلش گرگ با میش ساختست کُنام^k ۸
 شهر یاری که رابض حکمش میکند توسن فلک را رام^l ۹
 در پناهش مضر بن نرسد شاخهای برهنه را رشجام^m ۱۰
 [همه اندام خصم خونⁿ بگرفت تا چرا کار اوست با اندام^o] ۱۱
 بخت سودای ملک خصمش لیک شکر ایزد که بود یکسره خام^p ۱۲
 باش تا دولت جهانگیرش افکند بر حصار گردون خام^q ۱۳
 نوبتی^r ورا بود ز شرف مه و پروین و آفتاب ستام^s ۱۴
 گر^t مفتع بر آورین هلال^u از چه بخشب و زکوه سیام^v ۱۵
 بنماید زرای روشن خویش هر^w دمی صد هزار بدر تمام^x ۱۶

۱۸۷

و بجای فا غین معجمه نیز آمده: a) C bis J نغام TNMSs; cf. FRS sub utraque vocis forma et Mj: b) NS s. v. اورمزد c) NS s. v. اورمزد d) S e) NS s. v. اورمزد f) S qui addit g) NS s. v. اورمزد h) NS s. v. اورمزد i) NS s. v. اورمزد j) NS s. v. اورمزد k) NS s. v. اورمزد l) NS s. v. اورمزد m) NS s. v. اورمزد n) NS s. v. اورمزد o) NS s. v. اورمزد p) NS s. v. اورمزد q) NS s. v. اورمزد r) NS s. v. اورمزد s) NS s. v. اورمزد t) NS s. v. اورمزد u) NS s. v. اورمزد v) NS s. v. اورمزد w) NS s. v. اورمزد x) NS s. v. اورمزد

و بجای فا غین معجمه نیز آمده: a) C bis J نغام TNMSs; cf. FRS sub utraque vocis forma et Mj: b) NS s. v. اورمزد c) NS s. v. اورمزد d) S e) NS s. v. اورمزد f) S qui addit g) NS s. v. اورمزد h) NS s. v. اورمزد i) NS s. v. اورمزد j) NS s. v. اورمزد k) NS s. v. اورمزد l) NS s. v. اورمزد m) NS s. v. اورمزد n) NS s. v. اورمزد o) NS s. v. اورمزد p) NS s. v. اورمزد q) NS s. v. اورمزد r) NS s. v. اورمزد s) NS s. v. اورمزد t) NS s. v. اورمزد u) NS s. v. اورمزد v) NS s. v. اورمزد w) NS s. v. اورمزد x) NS s. v. اورمزد

از برای نگینِ خانم او گشته فیروزه چرخِ مینافام^a ۱۷
 هر که با ارز مدح او باشد^b نبود حاجتش به چشمِ پَنام^b ۱۸
 و آنکه در بندگی^c او نون شد نکشد بار دست^c و زمیت لام^c ۱۹
 نا نباشد کریم همچو لثیم^d نا نباشد^e کریمه همچو خِرام^e ۲۰
 هم بر آن سان که فرخی گفتست^f باز از فرخی^g و عیش مُدام^g ۲۱
 کالج او پر خِرامِ جادوچشم^h باغ او پر بتانِ کبکِ خِرام^h ۲۲
 رخ احبابِ سرخ و با بهجت روی اعدای او همیشه نغامⁱ ۲۳
 در شکار شهی که بهر کمال^k یافته صد هزار دولت و کام^k ۲۴
 [.....] گام^m ۲۵

۲۶ کمانِ سام قوسِ فزح باشد * ۲۷ اوستامِ معتمد باشدⁿ * امشله

کمترین طاقِ حشمتِ خسرو در علو چون کمانِ سام بود^o ۲۹
 هر کجا بود دزد و راهزنی از نهیبِ وی اوستام بود^p ۲۷

۲۸ دهیم نیم درجی باشد مرصع که پادشاهان عجم داشتندی و آنرا داهیم نیز گویند * ۲۹
 ۳۰ شیم ماهی است کوچک که بر پشت نقطه‌های سیمین دارد^q و بعضی گفته اند که
 شیم نامِ روزخانه ایست که این ماهی را بدان باز گویند^r * ۳۱ درخیم بدطبع

۱) و هام et زاید S alium versum nostro adscribunt qui videtur alius esse auctoris b) H s. v. کام c) نه بینند d) لثیم همچو کریم e) NS باز زیب f) NS auctorem formam vulgarem dedisse concedere nolum g) فرض در کعبه است h) NS i) NS quum metro coactus cum HNFRS scripsi pro k) نغام l) N qui addit: املز آ که m) lacunam significavi n) si: CF ef. (H) S: شمس فخری o) H s. v. ستام p) HNFRS: L s. v. ستام q-q) eadem fere verba habet H auctoris mentione omitta

وناخوش خو باشد * ۳۴ ستم جراحی باشد که سر او فراهم آید * ۳۳ تيم کاروانسرای
باشد * ۳۲ خيم رندش شکنجه باشد * **امثله**

شهریار جهان که طلعت اوست زينت تخت وزیر دیهیم * ۲۸
سایه * کردگار ابو اسحق کاسمان مثل او ندید کریم * ۲۹
چون سمندر کند در آتش جای گر برد نام شاه ماهی * شیم * ۳۰
رام و خوش طبع * گشت در عهدش دیو بدطبع و شرزه * درخیم * ۳۱
خشمش از که خورد عجب نبود که سگازرا کلچه * باشد خیم * ۳۲
شد ز عدلش چنانکه مردم را چه بیابان زاینی وجه تيم * ۳۳
بسکه پیوسته ریم ریزد خصم گشت چشم * عدوش همچو ستم * ۳۴
۳۵ بچکم * خانه * تابستانی * باشد * ۳۷ برکم * باز داشتن * باشد * ۳۸ تهم پهلوان
و بیهمتا باشد به بزرگی وقامت * ۳۹ خم طاق ایوان و چفتگی * چیزی باشد *
۴۰ تخم چادری باشد که نازچینان بر سر دو چوب بسته باشند که بدان نثار از
هوا بگیرند * ۴۱ دتم آشفته و غمگین * ۴۲ کالم زنی باشد که شوهرش مرده باشد
و شوهر دیگر کرده باشد * ۴۳ فرم دلتنگی و فروماندگی باشد بغم * **امثله**
رستم عهد شیخ ابو اسحق شاه عادل شهنشه اعظم * ۳۵

و چون خون دران ریم گردد در آن بیشتر زند ناگشاده شود **افانیم** addit: استیم * ۱ H s. v. و معیار **جمالیک** اول جراحی آدی در: (S) cf. H (S) (ستیم) ex quo R s. v. استیم * ۱۱ s. v. **معار**

تیم بزازستان و بازار دیمک اولور * ۱۲ cf. H (NS): که نضع بولش اولو وقانی ایرکه دوش اولو
اما اسدی طوس و هند و شاه نخجوانی و شمس فخری کاروانسرای معناسنه نقل ایلدیلر
غالب بود که اول اقلیم ارده بزازستان و بازار اکثر خانارده اولدی سببدن اطلاق اولنور
۱۳ c) NS هم موارد استعمال برینه تنبع اولنسه شبله ظاهر اولور کی بازار و سوق معناسنه در
چون استیم * ۱۴ Mum S i) جسم M g) NS ۱۵ کلچه Fu کلچ S f) NMFLS ۱۶ و add. C e) خونی عهد S d)
۱۷ HNFs ۱۸ برکم TMS c) م تابستان TM ۱۹ FRS ۲۰ بچکم HMFs ۲۱ S k) Mj > Mi چون استیم Mur

secutus scripsi infinitivum pro **دشته** C o) M خفتگی C p) CH **تخم** NS **تخم** MFR, sed rectius **بچم** R vel

تخم JHTNFSsRS **تخم** M q) **کالم** FR q. v. i. laudant HN r) FR

آنکه از نوبهار معدلتش همه آفای گشت چون بچکم^a ۳۶ 49۷
 کی شود گر نه عدل او باشد خیل یاجوج ظلم را برکم^b ۳۷
 نیست در بزم چون شهنشه راد نیست در رزم همچو شاه تهم^c ۳۸
 خم گردون زبار^d حشمت او یافت چون قامت حسودش خم ۳۹
 بکه آنکه شاه زر باشد [چرخ سازد زمرط ابر نخم^e] ۴۰
 [خسروا در زمان معدلت نیست جز زلف یار هیچ دشمن] ۴۱^f
 دشمن درکه ترا باشد [بچه دایم یتیم وزن کالم^g] ۴۲
 او خود^h از حادثات کوناگون ماند مجروح و دلفگارⁱ فرم ۴۳

۴۴ بوم یکی ولایت است * ۴۵ بوم دگر^j آن مرغ که بشب شکار کند و بروز
 نتواند پرید * ۴۶ کوم آن گیاه خشک باشد که در شکار^k باشد * امثله
 هست در حکم شیخ ابو اسحق هرچه آن نام بوم وبر دارد^l ۴۷
 آنچنان گشت عدل او^m که بروز پرده از پیش بوم بر دارد ۴۵
 نخلⁿ اگر بر خلای او روید راستین^o دان که کوم بر دارد ۴۶
 ۴۷ آذریم زینی باشد که غنیزین اودوباره باشد * ۴۸ بآذریم^p بیپوده و هذیان باشد *
امثله

زین اسب کنلجی^q شه را از مه و مهر بسته آذریم^r است ۴۷
 هر که جز مدح ذات او گوید قول و فعلش تباه و بآذریم^s است ۴۸

FS: فخم S مرط بعربی کلیم باشد M addita glossa e) S طاق d) MS c) HN یرکم MS b) FRS بچکم a)

vss. 40b. 44. 42a. in C intercederunt f) NS g) NFS^k h) باد FS. Versus quem FS s.v. nostro adtribuunt. quum alio sit conscriptus metro, ex hac quarta operis parte depremptus esse non potest
 i) T ولایتی C k) M شورگات C سکار M l) C ولایتی T
 m) NWS m) NM om. C n) *N گل MRS o) بیقیمن NMRS p) cf. M (S) q) sic C (vs. 48 بازرم cf. q) et vs.
 47 ازرم C) N بآذریم (اما شمس فخری زای معجبه ایله نقل اهلش JNFSsLR, S (qui addit
 (کذا فی التحفه ونسخه حلیمی ودر بعضی از نسخ برا^e مهمله بنظر رسید M addit M) بآذریم
 N بآذریم S بآذریم s) MRS آذریم r) H بآذریم

۵۰ پاردَم معروفست * ۹۴ گَاوَدَم نای باشد که بر صورتِ دَم گاو ساخته باشند و در وقت جنگ زنند * ۵۱ شَم^۱ پای افزاری باشد از آن مسافران * ۵۲ شَم^۲ [دیگر] * نفرت و دوری باشد * ۵۳ بافَدَم^۳ عاقبت کارها باشد * ۵۴ سَم خانه^۴ در زمین^۵ کند در راهها و بادیها^۶ که غریبان آنجا نزول کنند * امثله

ای پسر نزدیکِ اهل روزگار چه نوایِ عود و بانگِ گَاوَدَم^۷ * ۵۵ زمین خران آن کس خورد بر کو مدام^۸ در دَم ایشان بود^۹ چون پاردَم * ۵۶ جاهلان بر استران بردعی فاضلان پای آبله بدرینده شَم^{۱۰} * ۵۷ با سفیهان جمله را انس و قرار وز عزیزان جمله را دوری و شَم^{۱۱} * ۵۸ گر کند دارای دوران^{۱۲} تربیت کار دانا^{۱۳} نیک گردد بافَدَم * ۵۹ آنچه^{۱۴} بهر خیر بیحد در جهان خانه کرد و ربط و پول و سَم * ۶۰ غم^{۱۵} خشم و کینه باشد * ۶۱ غم دیگر^{۱۶} صرّه^{۱۷} انگور باشد آویخته * امثله

هیچ دانی که چیست زاده^{۱۸} تا^{۱۹} مایه^{۲۰} بیرهی^{۲۱} و موجب^{۲۲} غم * ۶۲ همچو خورشید در بلورین جام چون سهیل یمانی اندر غم^{۲۳} * ۶۳ غم^{۲۴} گوسفند کوهی باشد * ۶۴ گرم^{۲۵} غم و اندوه باشد * ۶۵ خلم^{۲۶} آبی سطر^{۲۷} که از بینی آید * امثله

شهنشاه عادل که از عدل او^{۲۸} به بیشه قرین شیرِ غران و غم^{۲۹} * ۶۷

a) N شَم b) HNFS شَم NMFR; §§ 51, 52 laudantur ab HMN c) addidi ex T d) de vocali ultimae syllabae cf. FR e) خانه C cf. H s. v.

۱ شَم: ۲ شَم: ۳ بافَدَم: ۴ خانه: ۵ زمین: ۶ بادیها: ۷ گَاوَدَم: ۸ مدام: ۹ بود: ۱۰ شَم: ۱۱ دوری: ۱۲ دوران: ۱۳ دانا: ۱۴ آنچه: ۱۵ غم: ۱۶ دیگر: ۱۷ صرّه: ۱۸ زاده: ۱۹ تا: ۲۰ مایه: ۲۱ بیرهی: ۲۲ موجب: ۲۳ غم: ۲۴ گوسفند: ۲۵ گرم: ۲۶ خلم: ۲۷ آبی سطر: ۲۸ او: ۲۹ غم

۱ شَم: ۲ شَم: ۳ بافَدَم: ۴ خانه: ۵ زمین: ۶ بادیها: ۷ گَاوَدَم: ۸ مدام: ۹ بود: ۱۰ شَم: ۱۱ دوری: ۱۲ دوران: ۱۳ دانا: ۱۴ آنچه: ۱۵ غم: ۱۶ دیگر: ۱۷ صرّه: ۱۸ زاده: ۱۹ تا: ۲۰ مایه: ۲۱ بیرهی: ۲۲ موجب: ۲۳ غم: ۲۴ گوسفند: ۲۵ گرم: ۲۶ خلم: ۲۷ آبی سطر: ۲۸ او: ۲۹ غم

۱ شَم: ۲ شَم: ۳ بافَدَم: ۴ خانه: ۵ زمین: ۶ بادیها: ۷ گَاوَدَم: ۸ مدام: ۹ بود: ۱۰ شَم: ۱۱ دوری: ۱۲ دوران: ۱۳ دانا: ۱۴ آنچه: ۱۵ غم: ۱۶ دیگر: ۱۷ صرّه: ۱۸ زاده: ۱۹ تا: ۲۰ مایه: ۲۱ بیرهی: ۲۲ موجب: ۲۳ غم: ۲۴ گوسفند: ۲۵ گرم: ۲۶ خلم: ۲۷ آبی سطر: ۲۸ او: ۲۹ غم

۱ شَم: ۲ شَم: ۳ بافَدَم: ۴ خانه: ۵ زمین: ۶ بادیها: ۷ گَاوَدَم: ۸ مدام: ۹ بود: ۱۰ شَم: ۱۱ دوری: ۱۲ دوران: ۱۳ دانا: ۱۴ آنچه: ۱۵ غم: ۱۶ دیگر: ۱۷ صرّه: ۱۸ زاده: ۱۹ تا: ۲۰ مایه: ۲۱ بیرهی: ۲۲ موجب: ۲۳ غم: ۲۴ گوسفند: ۲۵ گرم: ۲۶ خلم: ۲۷ آبی سطر: ۲۸ او: ۲۹ غم

۱ شَم: ۲ شَم: ۳ بافَدَم: ۴ خانه: ۵ زمین: ۶ بادیها: ۷ گَاوَدَم: ۸ مدام: ۹ بود: ۱۰ شَم: ۱۱ دوری: ۱۲ دوران: ۱۳ دانا: ۱۴ آنچه: ۱۵ غم: ۱۶ دیگر: ۱۷ صرّه: ۱۸ زاده: ۱۹ تا: ۲۰ مایه: ۲۱ بیرهی: ۲۲ موجب: ۲۳ غم: ۲۴ گوسفند: ۲۵ گرم: ۲۶ خلم: ۲۷ آبی سطر: ۲۸ او: ۲۹ غم

۱ شَم: ۲ شَم: ۳ بافَدَم: ۴ خانه: ۵ زمین: ۶ بادیها: ۷ گَاوَدَم: ۸ مدام: ۹ بود: ۱۰ شَم: ۱۱ دوری: ۱۲ دوران: ۱۳ دانا: ۱۴ آنچه: ۱۵ غم: ۱۶ دیگر: ۱۷ صرّه: ۱۸ زاده: ۱۹ تا: ۲۰ مایه: ۲۱ بیرهی: ۲۲ موجب: ۲۳ غم: ۲۴ گوسفند: ۲۵ گرم: ۲۶ خلم: ۲۷ آبی سطر: ۲۸ او: ۲۹ غم

در ایام او اهل فضل و صلاح بر آسوده اند از غم و رنج و گرم^a ۵۸
 عدو را^b سر تیغ خونریز او^c زبینی کند مغز بیرون چو خلم ۵۹
 ۶۰ کرم سبزه^d باشد که بر کناره^e جوی و حوض رویند * ۶۱ بزم^f میغ باشد * امثله
 بر جویبار دولت شاه جهان پناه^g دایم ز سلسبیل و ز طوبی ست آب و کرم^h ۶۲
 در فتح باب دست عطا بخش او بودⁱ گز گوهر و لال^j به بارد زابر و بزم^k ۶۱ ۵۰۷

باب النون

۲ ایوان طاق بلند و نشسته گاه پادشاهان باشد * ۳ بحسان^a گدازان^b * ۴ بالان^c دهلیز
 باشد ۱ * ۵ پرمآن^d اندوه گین * ۶ بیر بیان جامه^e بود از پوست پلنگ که رستم در
 جنگ پوشیدی و گویند آنرا از بهشت آورده بودند * ۷ پایان^f آخر هر چیزی باشد *
 ۸ سان^g خوی و عادت باشد * ۹ کبان^h پادشاهان را گویندⁱ کی پادشاه است * ۱۱ روان^j
 جان باشد و بعضی گویند موضع جان باشد * ۱۰ بوکان^k رحم باشد که بچه دان باشد *
 ۱۳ تویان^l شلواری باشد از پوست که کشتی گیران در وقت کشتی گرفتن در پوشند *
 ۱۲ تریان^m چیزی باشد بر مثال طبقی از شاخ درخت بافتهⁿ * ۱۴ کاهکشان^o مژه باشد *
 ۱۵ زیبان^p زیبا باشد * ۱۶ لیان^q روشن باشد که درخشد * ۱۷ رمکان^r موی زهار

پزم: sic G, cf. H: NFS تیغ او = M عبورا خیال سر تیغ نو: C را C c) کو vel کر a) NS b) نرّم طومان که بای کونلرنک یوجه طغلرده وصولو et قرغو (وطومان و بوز ویلدرم (add. in marg. یرلرده دوشر عربجه ضباب درلر، نونگ کسرسی وزانوک سکونیلده استعمال اولنور و میغ N کرّم G f) جهانیان NMR e) alii aliter NMR legendum esse docet; M habet نرّم et R qui نیز گویند g) تریان ترنیاں لفظندن تخفیف: cf. II: laudat S m) laudat M I) نرّم N k) sic G h) om. C i) رسد N s. اولنمشدر * ترنیاں اولدرکه (عاجدن طبله کبی اورلر بو ولایتک چت و غلبیره (غلبیر s. et زمکان o) HM لپان n) lectio mendosa est: — قالبر N) دخی درلر تعریب ایدوب طرنیاں درلر vs. 17 ریگان C; cum et ز legitur in HNMS cf. R in marg.

باشد * ۱۸ یکران اسی باشد که رنگ او میان زرد و بور باشد^a * ۱۹ زبان خشم
 آلوده باشد * ۲۰ رکان کسی را گویند که از درد ورنج با خود سخن میگوید و می
 دند * ۲۱ ستان بپشت باز^b خفته باشد * ۲۲ سوهان معروفست * ۲۳ سامان
 اندازه کار و نشانه^c گاه و مرز باشد * ۲۴ شمان بانگ و گریه^d دما دم باشد * ۲۵ فوکان^e
 ۱۱ قناع باشد * ۲۶ شیان جزا و مکافات باشد * ۲۷ گرگان ولایتی است معروف * ۲۸ چیلان
 عتاب باشد * ۲۹ فرزنان علم و حکمت باشد * ۳۰ کیوان زحل را گویند و فلک زحل
 را نیز گویند * ۳۱ فوران بانگی باشد بسهم * ۳۲ مرجان بسند^f باشد * ۳۳ موران
 چشم نیکو باشد که اندک گرسنه داشته باشد * ۳۴ سرپایان^g دستار باشد * ۳۵ نوان
 شخصی را گویند که میجنبید در وقت چیزی خواندن یا بواسطه فکر و اندیشه *
 ۳۶ کیان^h دیگرⁱ خیمه^j عرب و کرد باشد * ۳۷ یازان آهنگ کنان باشد * ۳۸ امثله
 کشید رایت منصور خسرو ایران برخیز و سعادت بجانب کرمان
 زبذسکال بپرداخت قلعه و باره بفر خویش بیاراست طارم و ابوان^k ۲
 مخالف ارچه که خود را چوسنگ می دانست^l زتاب آتش تیغش^m چو موم شد بخسان ۳
 فکنه پالان نالان چو خر بانگ یکل وداع کرد بناچار صفهⁿ و بالان ۴
 نشسته خسرو دلشاد بر سر بر شوی عدو گریخته بر کوه خسته و پیرمان^o ۵
 روان رستم دستان بشکر بگشاده بوقت آنکه بپر کرد^p شاه بپر بیان ۶
 خدایگان سلاطین جمال دینی و دین که بحر دولت و اقبال اوست بی پایان ۷

پسنبر G, falsch T) e) bis فرکان d) laudat C) e) بشب تار a) laudat M) b) scripsi cum TM pro N) (S): اول که تولغانگك التهنه كك همچون تولغه کبی: cf. Vull. f) cf. II: اوکی اوغل (S): videtur N) ۱۱ بزدن دکرار عربچه مغفر درلر تولغیه بیضه درلر شاعرلر اکثر بودر که مغفر لفظنی تولغه مقاومت استعمال ایدرلر و اسدی عمامه معناسنه نقل ایلدی و معیار جمالیه دستارچه معناسنه
 G) k) S) i) JIFR ک Mij ک NMum) b) و غم M additis auctoris verba affert g) نقل ایلدی
 N) بیوشید o) NM) n) FR خانه NS) m) قورش بالان. PS s. v. II) cett. پنداشت

عدوشکر و جهانگیر شیخ ابو اسحق	عزیز یزدان شاه ^a فرشته سیرت و سان ⁵¹⁷ ۸
جهان پناهی و شاهنشاهی که می نازد	ز فرق فوقد سایش همیشه تاج کیان ^b ۹
زنان حامله را بیم بد که پیش از وقت	زمهر او بدر آیند آینه از بوکان ^c ۱۰
زهی عیون خرد از تو دیده نور بصر	خهی وجود بقا از تو برده روح روان ^d ۱۱
زحل بمطبخت از کشتزار چرخ آرد ^e	بقول بر طبق مه بصورت تریان ^f ۱۲
زغان وزاری ^۱ برخیزد از زمان وزمین ^g	بگله کشتی کینت چو برکشند توبان ^h ۱۳
جناب بارگهت را ز ازدحام ملوک	زمانه خواست که نسبت کند بگاهکشان ⁱ ۱۴
[خرد شنیدش وانکار کرد این معنی	که نیست نسبت این در یککشان زیبان ^j ۱۵
اگر بگاهکشان ^k ازدحام اجرامست	بدین درست تراحم ز نیرات لیان ^۱ ۱۶
موافقت چو گیرند سخت پا بر جا	مخالفت برینده سرند چون رُمکان ^۱ ۱۷
که شکار چو با یوز و چیمخ و باز و پلنگ	دوران در آری ^m بر پشت باذیا پیکران ⁿ ۱۸
مگر برند ز بیمت بکوه کبک و تندرو	رها کند ز نهیب تو بیشه شیر ژبان ^۱ ۱۹
مخالفت ز حسد هست در مرض زانرو	همیشه باشد از درد ورنج خویش رُکان ^۱ ۲۰
ز عدل تست که با این همه ⁿ زر و نقره	بیباغ نرگس سرمست خفته است بستان ^۱ ۲۱
[.....	 سوهان ^۱ ۲۲
جهان که بی سر و سامان بُد از وقایع دهر	ز سر گرفت بعهد عنایت سامان ^p ۲۳
ز خامه تو موافق کند همیشه طرب	ز خنجر تو مخالف بود هماره ^q شمان ^r ۲۴
اگر چه کرد بسی بی مناظر ^r جرأت	نکرد لطیف تو اش هیچ انتقام و شیان ^s ۲۵
چو نام تو شنود جان چنان جهد ز تنش	حسود را که کسی بر کند سر ^t فوکان ^۱ ۲۶

برای مطبخت از کشت زار چرخ آرند MS e) CNS d) MRS e) NS b) NS هر دو جهان و a)
 در آ آی NS * برآوری NS m) S i) NS l) addidi ex s k) M h) زمین و زمان C i) g) بولدی R (unde?) f)
 C n) NS om. C o) lacrimam significavi p) MS q) NS s. vv. شمان et هماره C r) همیشه ;
 C s) MRS زسر C s) مغاظر و parabilia audaciae. i. e. audacia quae sibi similem non habet ?

بیاد دست تو شاهان و نام دولت تو اگر درخت نشان در حد گزرگان^a ۲۷
 زمین دست^b تو وز غایت سعادت و شان عقیق و لعل بر آید^c ز شاخ نه چیلان^d ۲۸
 ندید چشم فاک چون تو شاه فرزانه رواج یافت ازان در زمان تو فرزانه^e ۲۹
 بهند اگر بکنی^f التفات ازان سببست که از تو یافت باقطاع آن طرف گیوان^g ۳۰
 ز نرس^h زهرهⁱ مرغ آب گردد اگر بر آسمان زند از سهم^j کین تو فرزانه^k ۳۱
 خدایگانا شعرم که هست سحر حلال حرامزاده بود هر که خواندش مَرَحان^l ۳۲
 گرش بلوؤ و مرجان کسی کند نسبت چنان بود که بزرگس تشبه موزان^m ۳۳
 من آن نیم که دهم آبروی خود بر باد برای درهم و دینار و طاقⁿ سر پایان^o ۳۴
 [یازان^p] ۳۵

همیشه تا زکیناست خانه^q اعراب هماره تا شود از باد بید و سروا نوان^r ۳۶
 مخالف تو ز اندوه و غم نوان باذا کتاچیان^s ترا خیمه^t سپهر کیان^u ۳۷

۳۸ کرمان^v بعضی گفته اند آسمان است (۵۱) و بعضی گفته اند عرش است *
 ۳۹ ۵۲۱ ۳ بهرمان یاقوت سرخ باشد (۳۹) و در زیر تنک نقش کرده را نیز گویند * ۴۰ ۴۲ پرنیان

حریر بسته باشد * ۴۱ شایگان در اصل شاهگان بوده یعنی چیزی که لایق شاه باشد
 و معنی^w آن بسیار است، گویند شایگان یعنی گنج که مال بسیار دران باشد و لایق

شاهان، و شمرافافیه^x شایگان را بدین نسبت کنند، مثل آن بسیار باشد و در فن^y
 قوافی آن داده ایم * ۴۲ شایگان دگر، کاری باشد که بی مزد فرمایند * ۴۳ مزربان
 پادشاه را گویند که سرحد ملک نگاه دارد، و مرز سرحد باشد و با وافی و نون در آخر

* الفاظ معنی^z صاحب است^{aa} چنانکه باسبان و دینبان و مهربان و همچنین در فن قوافی

a) M*NS b) *NS دولت تو c) M نو و غایت سعادت تو d) FS e) N فکنی C یکسی f) MR سپهر
 g) NS قهر MR h) NFS i) MFS add. و MiR k) lacunam posui l) NM سرو و نبد MuS m) MS*N add. C
 n) cum^{ab} FS, zend. garô demâna o) scripsi pro چراست C

شرح آن گفته ام * ۴۶ ماکیان مرغ خانگیست * ۴۷ ورفان^a شفیع * ۴۸ نرگان
 گذایان باشد * ۴۹ دوستگان معشوقه باشد واقبال^b و دوستگانی^c شرابی باشد که
 با معشوقه خورند *
 امثله

نا بود خورشید و مه بر کرزمان^d نا بود در کن عقیق و بهرمان^e ۳۸
 پیش تبع خسرو آفاق باد کوه و خارا بر مثال بهرمان^f ۳۹
 داور دوران جمال ملک و دین سایه حق خسرو صاحبقران^g ۴۰
 شیخ ابو اسحق بن محمود شاه شاه عادل شهریار^h غیب دان ۴۱
 آنکه باشد پیش رایش سر غیب روشن و ظاهر چو نقش پرنیانⁱ ۴۲
 و آنکه باشد کترینه بخشش از کف او گنجهای شایگان^j ۴۳ 53
 حمدا ملکی که باشد روز و شب عدل و انصافش در آنجا مرزبان^k ۴۴
 آرز را دیگر غماند آرزو هر کجا انعام او شد میزبان^l ۴۵
 نیست شاهین را مجال از^m عدل او کاورد در دل خیال ماکیانⁿ ۴۶
 دشمنان را کین او بس منتقم مهران را عفو او بس ورفان^o ۴۷
 از جهان بر داشت خواری^p سوال کرد قارون خلق را تا نرگان^q ۴۸
 دوستگانی جمله بر یادش خورند روز عشرت دوستگان^r با دوستگان^s ۴۹
 در زمانه هیچکس را نیست جان این که فرماید کسی را شایگان^t ۵۰
 باد باقی سایه تعظیم او تا که باشد نام لوح و کرزمان^u ۵۱
 ۵۲ بربروشان^v امت باشد * ۵۳ انسیان سخن دروغ و بیبوده باشد * ۵۴ روزبانان

a) ita omnes, ex v. ورفان R quol typothetae lapsus esse puto, درفان G b) دوستگان C c) MFRS
 هست NS d) بهرمان s.v. e) پرنیان falso G f) کرزبان N; ordinem hemistichiorum invertit d s.v. g) شایگان s. v. h) شایگان NS i) NS g) NS h) N om. C i) ورفان G k) آیین MS^۱ N l) دوستان M m) MRS
 n) بربروشان MS بربروشان H; sub his et aliis formis librariorum culpa depravatis sine dubio latet
 vox cum pehl. varavishen «fides, secta» cognata o) laudant MS

چاوشان باشد که بر در پادشاهان نشینند^a * ۵۰ ستودان گورستان کبران باشد^b *
 امثله

اگر دعوی^c کند رایش نبوت بود خورشید و ماهش بر بوشان ۵۲
 [نه در جودش بود هرگز تدنق نه در قولش بود هرگز آنسان]^d ۵۳
 زحل بر بام او از پاسداران فلک بر درگش از روزبانان^e ۵۴
 بکین بندگانش هر که جان داد نباشد جای او غیر از ستودان^f ۵۵

۵۶ اینباخون^g حصار و قلعه * ۵۷ آهون رخنه و نقب^h * ۵۸ برهون دایرهⁱ *
 ۵۹ نگون معروفست * ۶۰ دون مردم کوتاههت و خسیس * ۶۱ زیون اسیر *
 ۶۲ سرون معروفست * ۶۳ وارون شوم و برگشته * ۶۴ برمایون^k گاو فریزون *
 ۶۵ یون غنیزین * ۶۶ آگلیون^l جامهء [باشد]^m که از هفت رنگ بافته باشند و هفت
 [رنگ را]ⁿ در او بتوان دید * ۶۷ آذریون گل خیری * ۶۸ بوقلمون کسی را
 گویند که هر لحظه دگرگون [باشد]^o و بعضی گویند لباسی است که هر چه مقابل
 او داری بدان رنگ نماید و جهان بدو نسبت کنند از جهت بی ثباتی * ۶۹ هیون شتر
 جازه * ۷۰ ایدون [همچنین * ۷۱ نون]^p یعنی اکنون * ۷۲ مایون چیز^q :
 ۷۳ یکسون یکسان * ۷۴ اکسون جامه ایست دیبقی *
 امثله

اسدی منتخبه کافر سنلهسی در دیو تخصیص ایلدی وهم معیار a) laudat M b) cf. H: a) MR'S est vox pehlevica astodān c) d) addidi e) MFRS; L s.v. نیسان e) NM'S et HS s.v. پاسدار f) HNS g) C2NMFRRS بعضی فرس شاعرلاری واری رسمی طوتوب تن- (NS) sf. H h) cf. S: حق بودرکه اکسی بله جایز در لفظ خور کبی قافیه سنک استعمال ایلارلر معیار جمالیک شمس فخری گردون وچمنون sic قافیه سنک کتوردی شمس فخری آهون نقب زن و نقب: h) cf. S: حق بودرکه اکسی بله جایز در لفظ خور کبی و صاحب i) laudat S k) MTS زیون cett; ut supra scripsi auctore H: مایون لایله نصیج ایلدی JMFSSRS m) addidi n) cf. M: این لغت را شمس S ? آ گیلون NSsS معیار خطایله زاء معجمه ایلله نصیج ایلدی e S nostrum laudante qui دران habet; ex parte laudant MR n) addidi o) cf. M: این لغت را شمس فخری واکثر مؤلفان بفرس آورده اند اما بعد از تحقیق ظاهر شد که عربیست

- قلاع^۱ دولت آن شهریار^۲ جم قدرت که هست باره^۳ چرخش^۴ کینه آنباخون^۵ ۵۶
- سپاس بزدان الحقی کران بزرگترست^۶ که دستبرد حوادث ورا^۷ کند آهون^۸ ۵۷
- فروذ چرخ محلّ حوادث آمد و آن بصف هرار جهان خارجست^۹ ازین برهون^{۱۰} ۵۸
- جمال دنی و دین شاه شبح ابو اسحق که کرد رایت بفخواه را جمله نگون^{۱۱} ۵۹
- مخالف وی ازازرو خورد زدولت لت که هست آن خرنادان بسان گردون دون^{۱۲} ۶۰
- بر براقش مانند که هر زمان باشد بصورت و صفتی چون لباس بوقلمون^{۱۳} ۶۱
- اگرچه کرد بسی^{۱۴} سرکشی ولی آخر باند در کفی نیروی شهریار زیون^{۱۵} ۶۲
- برفت دودش از سردران زمان که بقهر^{۱۶} نهاد داغ شش چرخا^{۱۷} بر جبین و سرون^{۱۸} ۶۳
- ایا شعی که هر آنکو خلافت^{۱۹} اندیشد بود هر آینه از نخت و طالع^{۲۰} و ارون^{۲۱} ۶۴
- ۱۰ تو رستمی و فریذون و^{۲۲} بارگیر ترا ز احترام بخوانند رخس و برمایون^{۲۳} ۶۵
- زفتح و نصرت بر رایت بود برجم زجاء و دولت بر مرکب نو باشد یون^{۲۴} ۶۶
- چه التفات کند همت به استر^{۲۵} و اسب چو کترینه عطا باشدش^{۲۶} هزار هیون^{۲۷} ۶۷
- سزد که در قدم دولتت بیای انداز زمانه در کشن از چرخ اطلس و اکسون^{۲۸} ۶۸
- کشن بساط چمن^{۲۹} از برای مجلس شاه بهر بهاری فراش شاه از آکلبون^{۳۰} ۶۹
- ۱۰ [آذربون^{۳۱}] ۷۰
- همیشه در حق اهل هنر نکویی کن که چش و باب تو پیوسته کرده اند اینون^{۳۲} ۷۱
- ضمیر آنور تو هرچه در خیال آرد چو امر کن میگون آسمانش آرد نون^{۳۳} ۷۲
- بلغفا یکسون پیوسته^{۳۴} تا بود یکسان همواره تا که نیایند حمیت^{۳۵} از مابون^{۳۶} ۷۳

a) ابو اسحق ازان بلندترست e) NS انباخون f) G قدرش c) NFS پادشاه b) F حصار
 دوش i) coneci pro ترکسی G h) nesco an recte scripserim خاریجست NM g) S دران
 n) add. NS خلاف m) NS l) NS بغير k) S دوش ازان سرور N دوش اسر دران C از سروران
 برمایون N برمایون H برمایون G و نامایون M p) Vi که HXm و om NS در نخت و دولت و
 زمین u) پای (ان از) et اکسون S. v. u) C. l. باشد s) NS اشتراک r) NFS q) om S; omnes om
 S هر بهار پی فرش شه ز آ کلبون Mmij باغ انگلبون H زاکلبون N ز آ کلبون C l) کلیمون v)
 M حمیت نیاید z) M همواره Mmij y) lacunam significavi w)

مخالف تو که^{۸۴} کمتر زهیز و^{۸۵} مابونست^{۸۶} ز دستبرد فنا باز با زمین یکسون ۷۴

۷۵ همایون مبارک و خجسته باشد * ۷۶ کرسئون قپان باشد که بدان بار سنجند *

۷۷ طبرخون سرخیز را گویند و بین طبری را نیز گویند^{۸۷} * ^{۸۸}اوشله

شکر حق کز شکوه حضرت^{۸۹} شاه طالع سلطنت همایونست ۷۵

آنکه از قدر بله^{۹۰} میزان باز بر^{۹۱} ورا کرسئونست^{۹۲} ۷۶
در زمین عدو زنجیر او هر چه رویند شجر طبرخونست^{۹۳} ۷۷

۷۹ باذخون باذکیر * مثال

دشمن درگاه بو اسحق را دینه و دل باز دایم غرق^{۹۴} خون ۷۸

۱۷ گردد الحف چون سموم از^{۹۵} باز صبح بگذرد اعداش را بر باذخون ۷۹

۸۰ آذین آرایش باشد که در شهرها کنند در ایام نوروز و وقت نزول حکام *

۸۰ آیین رسم و عادت باشد * ۸۱ برزین یکی از ائمه^{۹۶} دین ابراهیم علیه السلام

است و آتشگاهی که او ساختست آنرا آذر برزین گویند * [۸۳ کلوین یعنی

کابین *]^{۹۷} ۸۴ خشین چیزی باشد تیره رنگ و^{۹۸} باز خشین بازی را گویند که رنگ

او بکیودی گراون چه باز کبود رنگ عظیم گوهری و صیاد باشد * ۸۵ زرفین زره قفل

و عاق در را نیز گویند^{۹۹} * ۸۶ میتین کلنگ که بدان کوه^{۱۰۰} کنند * ۸۷ کشکین

نان از جو و باقلی و جاورس بخته * ۸۸ باز برین باز صبا^{۱۰۱} * ۸۹ نفرین ضد

بر قفل رنگو اعاج در عامه تحریفی ایدوب: c) شد; d) cf. II: FS هیز و M) om. c) om. b) om. a) ma-
e) طبلغو درلر و معیار جمالیک قزل سوکت که بین طبری دخی درلر دیو نقل ایلدی
lim NS f) sig g) NLS h) از غم باد i) CNS! k) nescio an iure (ex N) addiderim,
quum in T deesse videatur l) om. و C m) cf. II (N): پری
و مطلقاً کلید حق بود که بولغت عربیک ثابت در بعضی حرفی بعضی حرفتک اوزرینه
II: ipsam MF سنگ C کور T) تقدیم اولتمش در اصل ده زفرین ایدی - بالضم حلقه در
vocem eaghataicani esse affirmat S o) de huius vocis significatione cf. R

ز زندگی چه نفع برد عدو چون او اساس عیش^a نهادست برگذرگه هین ۹۲
 مخالفت زبردت بپایه^b برسیند که طبع فاعل دارد بنسبتش رخبین^c ۹۳
 همیشه ناکه زسرین وکل برد زینت چمن^d ارببهشت وفروردین^e ۹۴
 همه فصول شما فرودین ونیسان باد مدام مجلس عیش نو^f پرگل ونسربین ۹۵
 ۹۶ سبذچین بقایای انگور ومبوه^g در باغ که بر درخت اندک اندک مانده
 باشند * ۹۷ چرامین چراگاه حیوانات * ۹۹ فرودین باد^h دبورⁱ * ۹۸ بلندین
 پیرامن در خانه * امثله

حسود شاه را در باغ امیند ماندست از ثمر غیر از سبذچین^j * ۹۹
 چو حیوانیست مانده در بیابان زنجت بز نه آب ونه^k چرامین ۹۷
 سعادت همچو دولت پادشه را بود^l دایم ملازم بر بلندین ۹۸
 زیاده خلق شه^m در باغ وبستان دم عیسی بودⁿ باد^o فرودین ۹۹
 ۱۰۰ رهن مگر وافسونگر^p * ۱۰۱ استرون عقیم یعنی نازاینده * ۱۰۲ غرن بانگ
 ودمدمه وگریستن * ۱۰۳ شمن بت پرست * ۱۰۴ کرزن نیم ناجی^q مرصع که پادشاهان
 فرس چون بر تخت نشستندی بزنجیر زر از بالای سر ایشان بیاویختندی واهیان
 بر سر نهادندی * ۱۰۵ توسن اسبی باشد وحشی که مشکل بران توان نشست وزین
 کرد * ۱۰۶ خرمن معروفست * ۱۰۷ لکن شمع دان * ۱۰۸ لکن دیگر، آتش دان آهنین *
 ۱۰۹ چندن صندل * ۱۱۰ برزن سر کوجه ومجله است * ۱۱۱ کودن اسب پیر بالائی^r *
 ۱۱۳ پرن پروین * ۱۱۲ نسترون^s کل^t نسربین * ۱۱۴ فرکن جوی نو * ۱۱۵ میهن

یاد C دران نهند a) nescio quid scribam pro b) MS c) N d) تو باد e) f) cf. R s. v. معیار جمالید g) NMFRS h) NMR i) ف بیاد FR s. v. ف او F j) S om. CN k) l) cf. S: vocem arabicam esse probat R m, T, ناج C n) o) استرون et vs. 412

جای آرام و خان و مان * ۱۱۶ رَوینِ رَواس * ۱۱۷ غنِ تَنگِ عَصاران * ۱۱۸ وارن
 بندِ دست که بتازی مَرُوقْ^۱ گَویند * ۱۱۹ بَلکنِ مَجْنیق * ۱۲۰ چَمِ مَعروفست *
 ۱۲۱ دَن کسی را گَویند که بنشاط مِیدود^۲ * ۱۲۲ لَرَن لِم باشد یعنی کَلِ سیاه که
 از چاه و جوی بر آرند *
 ا. مثله^۳ b

مرا دلیست ز جور زمانه، رِیمِ چو زلفِ یار پریشان و کشته پر زشکن^۴ ۱۰۰
 بدان سبب که فحولِ کِرام عَنِینند شدند^۵ مَادرِ آمال^۶ نیز آسترون ۱۰۱
 [اگر نه تربیتِ اصطناعِ شاه بُدی ملوکِ فضل^۷ بزدی همیشه جفتِ غرن] ۱۰۲
 خدایگانِ سلاطین جمالِ دنیی و دینِ که رایتش و تَن و فتح و نصرتش شَم^۸ ۱۰۳
 شکوه گاهِ شهی شاه شَبخ ابو اسحق فروغِ افسر و دیهیم و یاره و کُرنز ۱۰۴
 جهان پناهی کز بیمِ رابضِ حکمش بزین طوع در آمدنِ زمانه^۹ توسن ۱۰۵ 56
 چو خوشه گرچه بسی کرد سرکشی خصمش بعاقبتِ زلفش گشت سوخته خرم ۱۰۶
 مخالفش بشب و روز تشنه^{۱۰} و سوزان چو شمع باشد بر پاش بند کشته لکن ۱۰۷
 چهار پای بزنجیرِ حادثاتِ کشان همیشه سینه پر آتش بودِ بسانِ لکن ۱۰۸
 بودِ بمجاسِ او فرشِ عَبَقَری^{۱۱} حُسان^{۱۲} بودِ بطنجِ او هیبه عود یا چندن ۱۰۹
 بودِ اِیادی^{۱۳} او را جهانِ کینه عطا بودِ معالی^{۱۴} او را فلکِ کینِ بَرزن^{۱۵} ۱۱۰
 براقِ هِت^{۱۶} در زیرِ رانِ فَعَلتِ^{۱۷} اوست^{۱۸} بگرد کی رسدش دشمنِ آن خر کُودن ۱۱۱
 ایا شهی که نیارد و زیند از عدلت یعنی باذِ صبا بر نهالِ نسترون ۱۱۲

a) cf. S: معیار جمالیه شمس فخری مفرد استعمال ایدوب خرامیدن معناسنه نفل ایتمش: a)

b) addidi c) NS d) II, NS s.v. *istarcan*; شدست NS s.v. *usturcan* e) N ایام HS f) NFRS عصر
 M; versus in C deest g) NS h) lectionem C mutare nolui in کشته MLS i) MS بجای L k) MS احسان G
 l) NS m) دولت bis N n) او C

برای قبضه^e نیغش بجای مروارید سپهر بهر نفاخر دهن نجوم^a برون ۱۱۳

[کسی که روشنی چشم او نه از رخ^b نست همیشه باز دو چشمش بسان^c دوفرکن^a] ۱۱۴

جهانبان را يك ذره از عنایت تو به از هزار عمار^d وقبيله^e ومیهن^f ۱۱۵

ز بیم نیغ تو بدخواه را فسرده شود عروق در بدن الحاق بصورت روین^g ۱۱۶

مخالفی تو زامساك^h و بجل نم نهدن بقهر تا نهندش چو کینⁱ اندر غن^j ۱۱۷

حسود اگر چه سرش بر سپهر میسایند نهاد پیش تو بر خاک زانو و وارن^k ۱۱۸

ز سیل خیز فنا ایمنست قصر بغات چنانکه حصن^l فلکها ز صدمت بلکن^m ۱۱۹

[چمنⁿ] ۱۲۰

چو سرو باز سرت سبز ودوات دایم چو گل ز باد طرب روز و شب شکفته ودن^o ۱۲۱

۵6v بهمت^p آنکه قلم وار نیست رطب لسان زغمه باد فرو رفته تا بسر بلکن^q ۱۲۲

۱۲۳ زلفین تودید و سختی^r * ۱۲۴ نشیمن جای آرام^s * ۱۲۵ خواهن مهره^t

سیاهی که میل بسرخ زنف و آنرا جزع نیز میگویند^u * ۱۲۶ فلاخن^v قلماسنگ^w *

۱۲۷ کیاخن^x سخن چوب و شیرین^y * گویند تا کسی را مطیع گردانند^z *

۱۲۸ نهین سر دیل و تنور^{aa} * ۱۲۹ فزاکن^{ab} پلیذ^{ac} و پاشت^{ad} * ۱۳۰ زراغن زمین^{ae}

سخت^{af} * ۱۳۱ ریخن^{ag} شکم نرم شده^{ah} * ^{ai}امثله

ایا شاهی که سلطان فلک^{aj} را اگر قهرت کند روزی زلفین^{ak} ۱۲۳

رتاب انتقام^{al} و سطوت^{am} تو کند یکبارگی نرک^{an} نشیمن^{ao} ۱۲۴

a) MS R, versus deest in C b) MS'N c) NS d) UNS e) و آرن G, sed scripsi ut supra, quia haec tantum vocis forma (a R neglecta) in T reperitur f) MS بلکن FR g) lacunum significavi h) س د ن b) s G i) شمس فخری گویند که سنکیست سیاه و سفید j) cf. M: م: م: k) آرام MS l) زمحت MS m) intercidisse aliquid videtur, cf. T: م: م: کسی را بدن م: گ: n) laudant MS o) laudat S p) M laudans, q) پلیذ G r) زمینى p) N ز S r) NS

برای طوق وهرای هیونت^a سپهر از روز و شب سازد خَماهن^{۱۲۵}
 فروذ آرند از گردون زحل را غلامانت بامچار^b فلاخن^{۱۲۶}
 همه اعدای خود را دوست کردی باحسان وبردی^c وکباخن^{۱۲۷}
 جهان گوی تنور دولت تست فلک بالای او همچون نهین^d ۱۲۸
 همیشه ناکه مرد صالح وپاک کند دوری زتلویث وقرآن^e ۱۲۹
 حسودت خسته وعریان ولاغر فتاده باد بر شخ وزراغن^f ۱۳۰
 مقام نیکخواهت تخت شاهی طعام دشمن جاه تو^g ریخن ۱۳۱
 ۱۳۲ مرغزن گورستان * ۱۳۳ بابزن سیخ آهنین که بدان کباب کنند^h *
 ۱۳۴ اهرمن دیو * ۱۳۵ ارکهن کاهل وباطل * ۱۳۶ غلبکن دری باشد مشبک که
 از پس آن نگاه کنند *
 املهⁱ

شاهی که بر محالی درگاه خویشتن از کینه مرغزار کند همچو مرغزن^k ۱۳۲
 اعظم جمال دنی و دینست آنکه هست جان عبود و بوسمل و رمش چو بابزن^l ۱۳۳
 ای کارساز ملک سلیمان که دشمنش باشد همیشه پنهان مانند اهرمن^m ۱۳۴
 ایام با کفایت او هست کم خرد افلاک با جلالتⁿ او هست ارکهن^o ۱۳۵
 گردون مشبک از پی آن شد که ناشود بر منظر معالی^p او همچو غلبکن^q ۱۳۶

a) N هیونات M'R b) NS c) NMRS d) N'S S e) NMRS f) MS g) N بدخواه h) Zenkeri

کباب چور جک شیش بزم (II 526 c, ubi legas) corrigendi causa haec ex II transcribere liceat

NS خلافت d) C II جلاله m) غلبکن n) NS, H s v. ولایت سوغلی درلر
 F در منظر جلالت نو

باب الواو

۱ ساو باج وخراج * ۲ ساو دیگر ، زیر خورده * [۳ چکاو] ^a چکاوک * ۴ چاوپاوا ^b
 گنجشک که از شکره بترسد و یا کسی بجهه^c او را بر خواهد گرفت او از هر طرفی
 می‌پرد و فریاد میکند میگویند چاوپاوا شده است * ۵ کاو مرد دلیر و مبارز * ۶ کاو
 کاوینن چیزی یا چاهی * ^e
 امثله

آن شهریار^d عهد که شاهان روم و چین^e بر سر کشند سوی در بندگانش ساو ۱
 اعظم جمال دنیی و دین آنکه بر فکند زایران علو^f همت او رسم سیم^g ساو ۲
 بر شاخسار مددش طوطی^h طبع من بردست در سخن سبق از بلبل و چکاوⁱ ۳
 بی خانان^j وی زن و فرزند دشمنش^k گنجشک وار دارد پیوسته چاوپاوا ۴
 گر کاوه صیت شوکت و^k مردیش بشنود بر خویشتن دگر نهنج نام کاو ۵
 در بحر و کان جوی بنهشتست جود او ورنیست باورت برو و هردو را بکوا ۶
 ۷ خدیو پادشاه و یگانه * ۸ نیو مرد دلیر و مردانه * ۱۰ تیو طاقت * ۹ غریو فغان *
 امثله^m

ابو اسحق شاه عدل پرور که گبهانرا بجق گبهان خدیوستⁿ ۷
 ۷^v کریم و کامل^o و صافی ضمیرست شجاع و صفر و کین نوز^p و نیوست ۸
 زلککش ملک را امن و قرارست زنیغش خصم را بانگ و غریوست ۹
 کرا با او بروز^q رزم و پیگار جمال و زهره و یاری^r و نیوست ۱۰

چین e) MRS d) پادشاه N c) جاسی Ss غوغای آواز M بانگ b) cett. praemittunt a) addidi
 MF دشمنت i) MR خان و مان NFS h) NS g) Mum s. eadem v. ساو S و f) MR, add. و M وروم
 جمال M یارا q) M بگاه N p) MS خواه N o) addidi m) M * I.S l) CNMijS و om. * R, دولت و k) Mu
 و om. و زیاده

۱۱ مینو بهشت * ۱۲ نیرو قوت و شوکت * ۱۳ باهو چوبی باشد سطر که شبانان
 و مسافران داشته باشند * ۱۴ بجستو^a مقر^b و متعرف * ۱۵ پرستو معروف * ۱۶ پینو
 کشک * ۱۷ پالو دانه باشد چون عسی که از اندام بیرون آید * ۱۸ نیسو
 نیشتر * ۱۹ اخلکندو^c چیزی باشد از مس یا چوب ساخته که سرگرد دارد و کوچک
 و دسته داشته باشد و سنگریزه^d بسیار در اندرون او تعبیه کرده چون اورا بچینانند
 آواز کند و^e بدست طفلان دهند تا بدان مشغول باشند * ۲۰ آهو عیب * ۲۱ تبنکو
 صندوق باشد و خاشاکدان را نیز گویند * ۲۲ بختو^f رع * ۲۳ تندو عکبوت *
 ۲۴ کرچو گرائی باشد که در خواب بر مردم افتد و آنرا بعربی کابوس خوانند *
 ۲۵ سو روشنایی باشد * ۲۶ خبردو خفسا^g، گویند جانوری باشد کوچک و سیاه در
 خانه^h گردد و آنرا بتازی نیز خفسا خوانند و بعضی آنرا خبردوⁱ گویند * ۲۷ خیرو گل
 خیری^j * ۲۸ مشکو بختانه باشد و موضعی که خلوت سرای خسرو و شیرین بود آنرا مشکو
 گفتندی^k * ۲۹ کشتو نباتست که آنرا مملب^l خوانند و اُشان نیز گویند که بدان
 جامه شویند * ۳۰ کبستو و کبست هر دو یکی است و آن زهر است * ۳۱ امثله^m
 شه عادل جمال دینیⁿ و دین زهی افاق از عدلت^o چو مینو ۱۱
 ۱۰ ابو اسحق ای کرده مسخر ممالك را بعدل^p و داد و نیرو^q ۱۲

a) laudat S b) scripsi cum NS pro بختو C c) HT شتر C d) CTFRR اخلکندو HMsS e) NSsB اخلکندو

f) addidi ex T f) CITTNMFS بختو Mmij var. SsRS: = یلدرم H g) cf. H: برنوع h) cf. H: چچک در طبیبیلر قاننه معروف صارو کوك اولور بنغشی اولور انوك پیراغن طوبرلر یعنی ارباب لغت کی خطمی معناسنه نقل ایلدیلر خطادر اسماء ادویهده ارباب لغت نقلنه اعتبار مشکوی، اول خوش بوی و نفیس دوشکلر و نهالی لر کی: h) cf. H: et contra, quae R habet i) sic M et sine vocalibus CHBR k) S دولت N l) S عدلتش m) NS خیر و خیری، برنوع: g) cf. H: یلدرم H n) Mmij var. CITTNMFS بختو o) NS عدلت از چو مینو ۱۱ پ) بعدل را ممالك را مسخر کرده ای ابو اسحق q) نیرو و داد و

نو آن شاهی که در آیام عدلت^د شبان از دست بگفتندست باهو^ه ۱۳
 [جشنو^b ۱۴]
 های فتح بر^ه ایوان قدرت^د نهادست آشیان همچون^ه پرستو ۱۵
 تو چون شه^د ونبائی وفسودت^د بود سخت و ترش مانند^د پینو^ا ۱۶
 برویت هر که روشن نیست چشمش^د شود^د مقله^ه بچشمش در چو بالو ۱۷
 شور و فتنه از^ه اطرائی ملک^د رمز پیوسته همچون خر زینسو^ا ۱۸
 ظفر از راینت دلشاد^د باشد^د بسان کوزگان^ک از^د اخلکنو^ا ۱۹
 بر خلقت اگر^د آهو^ی نانار زنآفه دم زن^د باشد زآهو^م ۲۰
 زر و یاقوت و لعل اندر خزینت^ه نه بیند روی کیسه نه^ه تینگو^ا ۲۱
 زشرم^م کلک نو ناله کند^د ابر که خلش نام کردستند^د جتو^و ۲۲
 شها^د عنقای قای فتح و نصرت^د بود بر طای ایوان^ا تو تندو^و ۲۳
 بهمدت فتنه در خوابست دایم^د زسهمت بر وی افتاده^د کرنجو^و ۲۴
 مه و غورشید بر گردون گردان^د همی گیرد^د زرای روشنت سو^و ۲۵
 بچشم خصم اگر^د خوبست فعلش^د بود به^ه بچه^د در چشم خیزدو^و ۲۶
 همیشه تا نباشد لاله چون کُل^د کل بابونه نا نبود^د چو خیرو^و ۲۷
 ز آلوان^و و ریاحین مجلس^د باد همیشه خسروا^د مانند مشکو^و ۲۸
 [تو خوش بنشین که اعدای تو شستند^د زملکت دل بصابون^و و کشتو^و] ۲۹
 ۳۰ بیباغ^و آرزوی دشمنانت^د سراسر میوها^د باذا^د کبستو^و ۳۰

a) HS b) lacunam posui c) S در M d) جاهش Mij e) آشیانه چون S f) MS g) NFS بود M; F s.v.
 ! اخلکنند S اخلکنندو F اخلکنندو CR 1) NFRS ۲) طفلگان k) R نیشو i) NMS MR ! h) در بالو
 رشك N p) cett. یا HS o) CMR خزینت NS خزینت و ت n) HS v. جتو m) HS s.v. م م) اخلکنندو
 HS & R s.v. جتو q) NMFRS r) NFS s) NVRS کردد C 1) N ۲) C u) MS v) انواع om. و M w) NM
 کنستو F کنستو S ! > C x) MFRS

۳۱ خاکشو^a دانه ایست سیاه که با کافور ساینند و در چشم کشند * ۳۲ باذرو تره ایست چون شاسیم و سپرغم طبیبان باذرویه نویسند^b و آنرا از ادویه^c طبی نامند * ۳۳ برو ابرو * ۳۴ غاوشو خیاری باشد بزرگ و زرد که از برای تخم نگاه دارند * ۳۵ نفو خیو^d در روی کسی انداختن * ۳۶ نکو^d معروف * ۳۷ پیاستو^e گنده دهان * ۳۸ خسو^f مادر زن * ^g امثله

اعظم جمال دینی و دین شهریار^g ملک ای خاک درگه نو ز^h آثار خاکشو ۳۱
کیوان برای سبزیⁱ اشیلانت روز باز^k از کشتزار اجرام آورده باذرو ۳۲
خورشید را بلرز از هم^l استخوان با او اگر بربک^m برچین کنیⁿ برو ۳۳
پنداشت دشمنی که باندیشه^o محال باشد که آتشی بجهاند زغاوشو^p ۳۴
ایام چون بدین خیال محال او گردش هزارنوبت بر ریش و روتو^q ۳۵
نسبت ترا بکوشش و بخشش^r بآبر و شیر گفتم^s کنم ولیک^t غی آیم نکو ۳۶
زیرا که این^u چو دودی باشد سیاه رخ^v وان^w نیز گره ایست پاشت^x پیاستو ۳۷

a) HNMSS (alia significatione FR) چاکشو؛ Ss ? FRS ; cf. II: چاکسو HNMSS (roge d'ane چکر)
خاکسو... اوکوز اونی در کم جیم بابنک نقل اولندی اصح^{et} درکی کافور ایله کوزه براغرل
چاکشو بسکون کلی وضم شین در تحفه ونسخه حسین وفای... اما: et M: روایت جیم ایله در
براوندرکه طبیبیلر تعریب: C cf. II: بادویه نوشتند؟ b) شمس فخری بجا آورده واین اصصحت
et N: ایدب بادروج (بادروغ G) درلر بعض یرلرده تره خراسانی دیبک ایله مشهوردر
(برپوز) وبردرلو تره در شاه سپرغم کبی طبیبیلر بادرویه SsR: بادرویه (TMF) دیرلر: (ex T)
NNumS خسو NS خسو II: خسو؟ f) laudant HM e) نیکو d) sic c) وبعضی لر بادرنجبویه دیرلر
sic NNumS MF تره i) NS درکعت شک h) خ MumNS ج بادشاه S g) خسو MijFSsRS خسو
پیاستو^e نکو. N s. vv. p) N s. MRS o) n) کند C m) م l) S یار MFu بار: شیلان CNMmFl. S s. v.
آن NNumS 264 r) MS 264 نسبت q) MS 1,264 گفتم ترا بیخشش وکوشش FS 1,208. 2,404
N*F cett. u) وین C آن NNumS 264 t) S 264 روی MijNS 208 رنگ NNumF s) 208 MijFNS
C et reliqui بنسبت

بازی همیشه خسرو و سلطان و محترم نا احترام دارد داماد را خسرو^a ۳۸
 و ۳ خسرو نامیست از نامه‌های پادشاهان * ۴۰ م گو^b مهتر و دلیر و بزرگ و منشم *
 59 ۴۰ م گو دیگر، مفاک * ۴۱ م فرخو پیراستن ناک رز * ۴۲ م خو چوب بستنی^c باشد که
 بنایان بنهند تا بر سر آن یاستند و کار کنند * ۴۳ م فتو^d فریفه و غره * ۴۴ م منو
 یعنی^e مجنب *
 امثله

ای ندیده چو شیخ ابو اسحق افسر و تخت و مملکت^f خسرو^g ۳۹
 در گو ترس^h از تو پنهانستⁱ هر کجا صفدریست پردل^j و گو^k ۴۰
 شاخ رز لعل و گوهر آرد بار گر^k بنام کنت بود فرخو^l ۴۱
 هر که تطیین کند اساس علوت^m عرشⁿ باشد که باشد اورا خو^o ۴۲
 مملکت را بتیغ کردی پاک از حسود و مخالفان فتو^m ۴۳
 شاد بر تخت مملکتⁿ بنشین بعد ازین بهر کار خصم منو^o ۴۴
 ۴۵ م تذرو معروف * ۴۶ م پرو پروین * ۴۷ م غرو^p نی * ۴۸ م کرو دندان فرسوده^q
 کلاک شده *
 امثله

زمین معدلت شاه شیخ ابو اسحق هم آشنای شاهین کنند کبک و تذرو^r ۴۵
 فروغ رای منیرش اگر جهز در باغ بجای خوشه زناکش هی بر آید پرو^s ۴۶
 شرار تیغش با دشمن آن کند در رزم که روز باز کند آتش دمان با^p غرو^q ۴۷
 بکار خصم فرو برد کار^r او دندان چنانکه کرد برون از دهانش یکسره^r کرو^s ۴۸

a) NM : S s. vv. خسو et خسو b) JNFRS کو HNLS c) MFSS چوب بندی C چوب دستی d) scripsi
 cum HFNMLS pro فتو CFSs cf. supra ۲ v, 3? ۳۳, 2. e) TN منجینق C f) om. و C و N l
 g) FuS s. v. فتو... کوش; h) N شد اند i) NMSR ک) NMSR h) صفدریست و پردل و N
 که C l) MS چرخ S m) NM فتو C' FLS فتو R l n) HNS سلطنت m) o) HNMLS p) contra
 R یکسو ; کرو S s. v. میج, S s. v. یکسر r) کرو MR S s. v. کین تو-; کرو N.S s. v. کین
 metrum q)

باب الها

۱ شاه پادشاه * ۲ شاه دیگر ، داماد * ۳ گاه تخت * ۴ گاه دیگر ، وقت * ۵ گاه دیگر ، گوی * ۶ باشد که سیم بالایان زر و سیم گذاشته در آنجا ریزند * ۷ داه بمعنی ده * ۸ داه دیگر ، کنیزک و پرستار * ۹ برآه * ۱۰ زیبایی * ۱۱ زواه طعامی که از برای ۵۹۷ محبوبان پزند * ۱۲ باذافراه عقوبت باشد و پاداش ضد باذافراه است * ۱۳ شناه شناو کردن در آب * ۱۴ آبشننگاه متوضا * ۱۵ ماه معروف * ۱۶ امثله

ملکت را شرف و قدر همین بس که بود خسرو صغیر آفاق ممالک را شاه ۱
شاذمانست بنو جان ممالک زانسان که بود شاذ دل و جان عروسان از شاه ۲
داور دهر جمال الحق والدین که نهند قدر و تعظیمش بر قایمه گردون گاه ۳
صاحب سیف و قلم شیخ ابو اسحق آن که کند روح قدس خدمت او بی گناه ۴
آن جوانبخت جهانبخش که آید ز عطاش بسر ۵ سایل و مداح زر و سیم از گاه ۵
چرخ و اجرام چه باشند بر همت او که کین بنده او دارد از آن سان صد داه ۶
کرد خورشید از آنرو علم خود تأیید ۷ که بود در حرم حرمت تعظیمش داه ۷
مستند خسروی از مقدم او دارد زیب افسر شاهی ۸ از طلعت او یافت برآه ۸
عاصیان را کرم و رافت او اگشت شفیع مجرمان را نعم ۹ وافر او داد زواه ۹
عفو و اغماض ایادیش بنانجا ۱۰ برسین که اعادی را پاداش بود ۱۰ باذافراه ۱۰

a) CTMum کوهی Ss b) HNMLBS ۲ NFRS c) om. که باشد S d) S*L: NS qua voce گاه L ۲ بس باشد S که e) om. ۲ HNMLBS ۲ NFRS f) S*L: NS qua voce گاه L ۲ بس باشد S که e) om. ۲ HNMLBS ۲ NFRS g) S*L: NS qua voce گاه L ۲ بس باشد S که e) om. ۲ HNMLBS ۲ NFRS h) S*L: NS qua voce گاه L ۲ بس باشد S که e) om. ۲ HNMLBS ۲ NFRS i) S*L: NS qua voce گاه L ۲ بس باشد S که e) om. ۲ HNMLBS ۲ NFRS j) S*L: NS qua voce گاه L ۲ بس باشد S که e) om. ۲ HNMLBS ۲ NFRS k) S*L: NS qua voce گاه L ۲ بس باشد S که e) om. ۲ HNMLBS ۲ NFRS l) S*L: NS qua voce گاه L ۲ بس باشد S که e) om. ۲ HNMLBS ۲ NFRS m) S*L: NS qua voce گاه L ۲ بس باشد S که e) om. ۲ HNMLBS ۲ NFRS n) S*L: NS qua voce گاه L ۲ بس باشد S که e) om. ۲ HNMLBS ۲ NFRS o) S*L: NS qua voce گاه L ۲ بس باشد S که e) om. ۲ HNMLBS ۲ NFRS

شهریارا نَوی آن بحرِ ایادی^۵ کرم که کنند انجم^۶ در لجه^۷ جود نو شناه ۱۱
 60 چبست گیتی که شود همت نو ملتفتش نشود روحِ قدس مایلِ آیشنگاه ۱۲
 اختر دولت از برج امل طالع باز تا که باشی فلک و مشتری و زهره و ماه ۱۳
 ۱۴ شکوه حشمت و زیبای ۱۵ خرو خروس * ۱۶ بزوه^۸ و اجستنِ چیزی * خود خرو
 بوستان افروز *
 امثله

شیخ ابو اسحق بن محمود شاه آنکه دارد تختِ شاهی و شکوه ۱۴
 تاج یافت و بعلطاق^۹ چکن یافت از بن^{۱۰} دعای او خرو ۱۵
 دیزه^{۱۱} گردون نظیر او ندید در ممالک خسرو دانش بزوه^{۱۲} ۱۶
 گر زفیض دست او بارز سحاب لعل وزر روید بجای خود خرو ۱۷
 ۱۸ کلابه^{۱۳} ریسمانی باشد که بر چرخ کند که نا جولاهه ازان بکل برز * ۱۹ خورابه
 آبی باشد وقتی که آب از جوی بندند دران وقت [به]^{۱۴} ترشح از زیر بند
 آیز^{۱۵} * ۲۰ خورابه دیگر برزگری باشد که اورا همه [اسباب]^{۱۶} برزگری از
 گاو و خر و کارکنان باشد *
 امثله

نبود مردمان اهل هنر را التفاتی بریسمان و کلابه^{۱۷} ۱۸
 زانکه از جود شهریار جهان هست بسو کشت زار فضل خورابه^{۱۸} ۱۹

a) add. و N b) کنند انجمی NS! c) NL ۲ MJ ۲ FR d) بغلطاق C بغلطاق NS s.v. چکن; cf. R 1,160

بغلطاق و بغلطاق، بفتحین یعنی^۵ قبا از رشیدی و در برهان کلاه فرجی و طاقه: marg. G 69: وبعضی یعنی^۶ جامه^۷ بگلبند نوشته در سراج (اللغات نوشته که یعنی^۸ بگلبند و کلاه چون طاء^۹ و قانی در فارسی نمی آید شاید که زبان دیگر باشد in TF deest e) عین C f) N g) MS* N rectius ای خواجه چرا برون in Mi laudatus: بـ خود خرو legendum esse docet versus هاجی
 واسدی: k) II: addidi h) C hic et v. 18, T i) شستی زکروه، چونانکه ز نزدیک ترها خود خرو،

هیچ رجوعی به C و NS om m) addidi ex II NMSs l) نقلجه شول ارمغه درار کی اندن صوالار الخ M n) *N
 *

هر یکی [هم] ^a رفاضلان بَوَد الحقی ^b از عطایش هزار [بار] ^a خورابه ۲۰
 ۲۱ بوبه ^c هدهد ۲۲ بوبه ^d دیگر ، آرزومندی * ۲۳ کبه ^e مجمه باشد که بدان
 حجامت کنند * ۲۴ غلبه ^f عقیق ^g باشد و آن مرغی است چون کلاغ ^h پسه ^h اما کوچکتر
 دمی دراز دارد و رنگ او سیاه و سفید است اصفهانیان آنرا کلازه ⁱ خوانند * امثله 60v

a) addidi b) استحق c) RS بوبه C hic et v. 24, T بوبه H بوبه NFS d) TS بوبه C hic et v. 22, TNS

پویش و پویک و پوپو و پویه آلّه ابک دیدگری: cf. II (N); HTNMFRS; cf. II (N); JIINXLS بوبه
 قوش کی عربجه هدهد درار، معیار جمالیه شمس فخری اخرنجی لغت کی بوبه در مشترک
 آرزومندلق معناسنه دخی کلور دیو نقل ایلدی اشبو بیتلری انشا ایلدی (۲۲. ۲۱. ۲۰ vss.)
 ولكن مانوس و مسموع اولنان آرزومندلق معناسنه اولی یایله درکی اخر حروف نهجی در،
 بعضی لر خود بولفظ [بضم] الباء بنقطه واحده من تحتها ثم بالباء بنقطتين من تحتها دیو نقل
 ایدوب نصیح ایلدی، پس روایات بو لفظک مضطرب اولدی نزاعی قطع ایدن فرس
 شاعرلر بونک قافیه سنک واقع اولان لغت در، شول کی کندو لغت تتبع ایدوب نقل ایلر و
 انوک اوزنه شهر دیوب (sic) بونک کبی خلافتنه روایت نقل اولنان برده انوکله استشهاد
 افک درست دکل در زیراک کی لغت غریبه و غیر مألوفه دیو جمع ایدوب نقل ایلمش در،
 احتمال وار کی اول اوردن یکلش دوشمنش اولا، معیار جمالیه جمع اولنان لغتار بو
 قبیله دندر، بلک اسدی طوس دخی لغت [جمع] اغش معلوم درکی اول جمع اندکی
 لغتاری اناسندن اناسندن اشمش دکلر، پس کرشاسب نامه سنده کتوردکی لغتارله
 خلافتنه روایت واقع اولان برلرده استشهاد افک درست دکل - بوبه آرزومندلک، معیار
 بوبه [بعد از واو یای حطی] et M: جمالیه اسلوبندن اکلنور که پای عجمی باینک اولا الخ
 Mum. Mum] بوزن بوبه آرزومندی باشد، انوری الخ، و در اکثر نسخ بعد از واو یا آما
 اما شمس فخری بعد از واو بای موحد آورده [وبا غلبه و کبه قافیه کرده om. Mij] و گفته
 که بوبه بدو معنیست یکی هدهد و دیگر آرزومندی و گفته الخ (۲۲. ۲۱. ۲۰ v) - بوبه بضم
 یا و فتح با در نسخه و فای آرزومندی باشد، فرضی الخ، کذا فی التحفه و بوبه و بوی نیز در
 Jkبه CJ e) S 4, 224. e) شرفنامه (J 42v)، و شمس فخری بوبه بدو بای موحد آورده و گذشت
 لم NMums کبه Mij R, et sine tashdidō. S s v. nostro etiam alium versum in
 desiaentem adtribuit f) IINMR غلبه FS g) متفق C h) کلاغی C cf. Mmi (SR);
 و شمس فخری گوید N فلازون i) که عقیق باشد و آن مثل کلاغ پسه است

بدارایی که از انعام عامش بود طوق حمام و تاج بویه^a ۲۱
 که بیش از حد واز اندازه دارم بدرگاه شه آفاق بویه^b ۲۲
 شهنشاهی که ندبیر^c ضمیرش نهز بر پشت چرخ از ماه کبه^d ۲۳
 گر آید در ظلال^e دولت او همای آسا شود مسعود غلبه^f ۲۴

۲۵ خنبه مردم فربه را گویند * ۲۶ خنبه خمی باشد بزرگ از گل ساخته که غله
 دران کنند * ۲۷ غرنبه بانگ و مشغله * ۲۸ رنبه موی زهار *
 امثله

ابو اسحق سلطانی که گشتست زخوانش از لاغر سیر و لمبه^g ۲۵
 زجودش^h خانی را باشد لالی بجای غله در انبار و خنبهⁱ ۲۶
 زفضل و بخشش واز کوشش او ممالک سر بسر دارد غرنبه^j ۲۷
 سر خصم زتن دور آچنان باد که از عانه بزخم تیغ رنبه^k ۲۸

۲۹ خفته^l خمیک * ۳۰ سفته چیری باشد که بوسم بضاعت یا تکلف بجای فرستند *
 ۳۱ آلفته آشفته را گویند *
 امثله

شهنشاهی که بهر خدمت او همیشه پشت گردون خفته^m ۱ باشد ۲۹
 ز مردم دایما سوی سماوات دعای دولت او سفته باشدⁿ ۳۰
 ۶۱ همیشه دشمن درگاه جاهش ز احداث فلک آلفته^o ۱ باشد ۳۱

۳۲ کزته بتازی قوطی^p ۵ باشد و آن نیم تنه^q باشد کوتاه * که در زیر پوشند *
 ۳۳ کزته^r دیگر، خار باشد که اشتران خورند * ۳۴ کتته خر دم بریده باشد^s *
 امثله

بود HMs f) HS زیر ظل e) CMS 2,259 مهر و FRS 2,286 d) درگاه C) HNMF b) HNMF a)

NMF g) MS add. را C) FRS غرنبه N qui 26a 27b in unum versum contrahit i) FS k) vocalium consonantiae ratione habita cum HNMS scripsi pro جفته C. hic et v. 29, quanquam vox prior in JFR

deest; cf. pag. 1 o not r, ubi addas: جفته S l) S; NS s.v. سفته - جفته CNS m) MNIS n) S s.v. آلفته et et کالفته; م زمان کالفته; q) sic omnes ex. C و غیره T scripsi T secutus pro p) قرطه CF قرطه o) M زمان کالفته; kالفته et qui habet; in F deest r) laudat N

خسرو بر وجره ابو اسحق که فلک خشتکی زکُرتَه^۱ اوست ۳۲
 از هیوانان او یکی فلکست طوبی و سدره هچو کرتَه^۲ اوست ۳۳
 ریش دشمن بسان افساری^۳ بر سر بنسگال کَلته^۴ اوست ۳۴
 ۳۵ آهخته^۵ بر کشینه باشد * ۳۶ فرهخته^۶ ادب کرده باشد * ۳۷ الفخته اندوخته
 باشد *

خسروا صاحب قرانا صفرا ناکه تیغ انتقام آهخته^۱ ۳۸
 ظمانرا از جهان گم کرده دشمنانرا در بلا فرهخته^۲ ۳۹
 نا جهان باشد بمان کز اصطناع نام نیکو^۳ در جهان الفخته^۴ ۳۷
 ۳۸ بیخسته^۵ در مانع و عاجز باشد * دشال

دشمن شهریار اعظم هست خسته^۱ بینوا و بیخسته^۲ ۳۸
 خلق^۳ جانش حوادث ایام بکند غم و اعنا بسته^۴ ۳۹
 ۴۰ آخسته سرشته باشد * ۴۱ آگشته محکم بسته باشد * امثله^۵

شیخ ابو اسحق گاندر روز رزم خاک را با خونِ خصم آغشته است ۴۰
 گردن دشمن بنجیر بلا انتقام و کین او^۱ آگشته است ۴۱

۴۲ پنجه پیشانی باشد * ۴۳ کچه خری باشد که زیر دهانش آماس کرده باشد *
 ۴۴ غنچه معروف * امثله

a) N بجر و بر S b) NS افساری c) C کرتَه NS; quae in C duabus lineis vs. 34 sequen-
 tibz continentur, quum ex archety, i margine irrepsisse videantur, huc reicere visum est; habet
 nempe C: خصم شتر دلت را میکند زانرزی سعد ذایح آهخته کار دست || یکدمی برامیخته: C NS
 C آهخته T فرهخته e) C آهخته T d) چون برق تیغ که برق از تنش اب کشتی تیغ
 و بیای فارسی نیز بنظر رسید و غالباً: g) MS فرهخته CN h) NML نیکن C i) CMS, sed add. Mij: ۳۷
 ۳۸

M اوبکین o) NS ۴۱ m, addidi u) C ۴۱ cm. C خلاف k) C خسته j) بیخسته cell. که ابن اصحست
 R q.v. آگشته نو بکین FS توبکین

بر آستان درگاه شاه جهان پناه دارند^a مهر و ماه شب^b و روز پنجه را^c ۴۲
هرگز مثل زند کسی از وی حسود را نسبت کند بعیسی کس هیچ کجه^e را^f ۴۳
آن خسروی که سرخ زخون عدوش کرد سلطان نو بهاری پیکان غنچه^d را^g ۴۴
۴۵ غمناک اندوه گین باشد * ۴۶ غناک عنکبوت باشد * ۴۷ کنک بند چوبین^e که
بر پای کُنه گاران نهند * ۴۸ غمناک^f دُشیل باشد که در میان گوشت است * ۴۹ زنک
جامه^g کهنه^e پاره پاره باشد * [۵۰ زنده گیاهبست بهاری^g * ۵۱ منده سبو و کوزه^e
کردن شکسته باشد^h *] امثله

خداوند! تو آن شاهی که باشد ز نامت شادی جان غمیده^e ۴۵
حسودت در کی ادبار و محنت بود همچون مگس در دام غنده^k ۴۶
گوش بر جان دل زوبین و پیکان گهش^a بر دست و پا زنجیر و کُنده^e ۴۷
حوادث دشمنانت^m را بکینه بر آرد دینها همچون غمیده^e ۴۸
شها صاحب قرانا اطلس چرخ بود با نسبت شعرم چو زننهⁿ ۴۹
شود در روضه رضوان طبعم یعنی سدره و طوبی چو زنک^e ۵۰
روا نبود که با این فضل و دانش بود شرب و خورم^p دایم زنک^e ۵۱
۵۲ الفلق^q اندوخته باشد * ۵۳ ورده^r برج کبوتر باشد * امثله

ابو اسحق شاهی کز جنابش^s سلاطین سلطنت آلفقه دارد^a ۵۲
حمام آسا سعود آسمانی^u فران قصر قدرش ورده دارد^v ۵۳

a) Il qui vs. 42.44 afferit N; ساینده Mum Mijt.S qui vs. 44.42 afferunt b) om. و C c) MR'S و بنک^e و بنک^e F d) CM et کجه CH scripsisse videtur e) scripsi sec. N pro و بنک^e و بنک^e f) laudant NMS بفتح تین HNM بضم تین JFBRS g) addidi ex J auctoritate nitente
h) addidi e M i) HS جهان بخشا M; om. که C k) MS غناک N l) HNS که C m) NMS
الفقه q) R! شریع همی و C و Mum خورش N, om. و C Mu p) Mum سدره^e MS o) N'S n) C دشمنیت
کوکرچین یواسی اسدی کبوتر بازار و کوکرچین: et bis درده C r) الفقه 52 et
اور کودجک اغاجی در دیو نقل ایلدی و رنگی باشد که آنرا گلزنک گویند و دیگر برج کبوتران
NMS باشد v) M آسمانرا u) S عدل و داد باشد TM باشند i) C جهانش TMS s)

۵۴ باغند پنبه زده باشد که گرد پیچیده باشند * ۵۵ آکنک اصطبل باشد * ۵۶ پرونک
سلسله باشد که برآزان قماش دران نهند *

فلکهریسان بکر فکر^b مرا بوذ^c از مهر و ماه باغند ۵۴
زانکه از جود خسروی دارم سبز خنک فلک در آکنده^d ۵۵
کیسهام زو پُرسِت از بدره خانهام زوست پر زپرونک^e ۵۶
تب^f باذه^۱ تب ولرز باشد که سپرز را چنبانند * ۵۷ آماده ساخته باشد *
۵۸ بیجاده کمر با باشد ، در باب ذال آورده شده است * ۵۹ اذله^۲

مباد دشمن خسرو وکُر بوذ^h باذاⁱ همیشه از یرقان در^k بلا و تب باذه ۵۷
تنش بصورت مخلوج چشم چون خرمن^۱ لبش بگونه کافور رخ^m چو بیجاده ۵۸
سرور و بهجت ارباب فضل در گیتی بفر^۵ دولت شاهست دایم آماده ۵۹
۶۱ بلاده نابکار بنکار باشد *

زهی از صیت انعام تو دایم صدا در عالم^p اعلیٰ فئاده ۶۰
چنان ایمن شد از عدالت که برداشت^۹ رگیتی^۲ فتنه دزد و بلاده ۶۱

۶۲ ستوده معروف * ۶۳ توده پشته باشد * ۶۴ بسوده بدست زده و مالینه باشد * 62v
۶۵ شخونده خراشیده باشد * ۶۶ دوده سیاهی باشد * ۶۷ غنوده خفته باشد *
۶۷ زدوده بمعنی پاک کرده آید *

جمال الدین ابو اسحق شاهی که چون او نیست در عالم ستوده^۲ ۶۲
عطای او نباشد بدره بدره بوذ^۹ از لعل و گهر^۱ توده توده ۶۳

a) add'di b) Mmi فکر بکر HMj c) باشد HN\ S d) S\ H e) NMFRS f) rectius تب یازده legendum
esse vult r) g) pag. ۳۱, 40 cf HNM s.v. h) ذکر بر او C i) NS باشد M k) از NS, om.
شمس فخری دشمن N praemissa glossa: چشم N! m) ن چو ص م روح چون مرور I) C و
M; FR (qui حاست C دشت S q) S طارم C p) بعز S o, S C* و om. n) کوزنی اگه تشبیه ایتدی
habeat) r) زنانه S s) si: C t) NS om. و C

کَلْبِ اقبالِ اورا^a دستِ ایامِ زاعزانِ کرامتِ پا^b بسوده^c ۴۴

کنش کردنِ احباب^e بسته سنانش رویِ ماهِ وخور^d شُخوده^f ۴۵

[دوده^g] ۴۶

بعدِ رَافَتِ وانصافی^۱ عدلش فتنِ در خواب^۲ بیپوشی غنوده^۳ ۴۷

بصیقلهای احسانِ رنگ^h محنتِ زمرآتِ املِ جودش زدوده^۴ ۴۸

۴۹ فرسوده بیایِ کوفته و مالیده باشد * ۷۰ پخشوده^۵ بهمنی^۶ بخشِ وایِ بهنِ کرده

آید * ۷۱ پالوده پاک کرده و صافی باشد از غش * ۷۲ پالوده دیگر^۷، ملوایست *

امثله

جمالِ دنیوی و دینِ شهسوار^k کشورگیرِ زهی سمنند نو پشتِ سپهرِ فرسوده^۸ ۴۹

بروزِ رزمِ چو بر باد پایِ کشته سوارِ بیایِ اسبِ سرِ بَدَسْکالِ پخشوده^۹ ۷۰

زبردتهای زجاجیش راوقِ عینی^m مهابتِ نو بنیرویِ تیغِ پالوده^{۱۰} ۷۱

حسودِ مشکلِ ملوای شود چه کرد بسیِ زبیمِ تیغِ نو دوشابِ چشمِ پالودهⁿ ۷۲

63 ۷۳ پرمجیده^{۱۱} فرزندِ عافِ را گویند که فرمانِ مادرِ و پدرِ را^p نبرد * ۷۴ خنینه^{۱۲}

پسندیده و عاقل و دانا باشد *

پیش از ظهورِ عدلِ ۹ شهنشاهِ ناجِ بخشِ گرچه فلکِ حرون و ۲ جهانِ پرمجیده بود ۷۳

مُرْتاضِ شد سپهرِ و جهانِ هم مطیعِ کُشت^s وین^۱ از وفورِ رَافَتِ شاهِ خنینه بود ۷۴

۷۵ چرویده چاره جستن باشد * ۷۶ فروهیده خردمند و ۱۱ زیرک باشد * امثله

a) N اورا C d) روغاه خور C اندامت N var. S احداث N! e) کرمت بسوده C با C siene ? اورا C

e) lacunam significa i f) add. و N g) رنگ C h) HMijRS بشخوده CMums بشخوده f i) Tom. & CHMrg.

k) پادشاه NS 1) MijS بشخوده Mum بشخوده C m) عنبی Mum غیبی C n) راوقی عینی MijS

39 pag. ۷ o) HFR... CTNMS p) پدر C q) add شاه C! r) NFBS دون C, em. و CNF s) شد M, Ss. v.

خنینه ۱) NMums این MijFR, S l. c. u) om. و C

دولت و نصرت و سعادت را نیست کاری بغیر چرویده^b ۷۵

ناکه باشند^c معتقی باشند بر در خسرو فروهیده^d ۷۶

۷۷ پذه^e سوخته باشد که آتش دران زنند * ۷۸ کذه کام باشد * ۷۹ کذه دیگر،

آن چوبک باشد که بکلیدان در^f افتد چون در خواهند که در بندند * ۸۲ رذه

صی باشد که بر کشند * ۸۱ بذه^g درختی^h باشد سخت که هیچ بار نیارزد * ۸۳ هذه

حق باشد * ۸۳ بیهذه باطل باشد * ۸۰ ترزده قبالة و سجل باشد * ۸۳ ۸۴ ایفتهⁱ

بیهودگنی و سبکساری باشد * ^۱ امثله

خسرو اعظم جمال دینی و دین آنکه هست آتش تیغ و را جان و تن اعدا پذه^k ۷۷

آنکه اطفال امل را دایه کام^m و مراد جزبشهرⁿ و شکرشکرش^o نبکشاید کذه ۷۸

۱۰ کشت^p این ساحت ملکش^q ززدان آچنانک^r خانها این شدند از زحمت در با^s کذه ۷۹ 63v

قاضی دوران چو دیدن آیین ملک داریش^s مملکت را تا ابد بسته بنامش ترزده^t ۸۰

گور فیض دست^u او یک قطره بارد^v بر زمین میوه باغ بهشت البته بار آرد بذه ۸۱

زهره^w مرغ خون گردد ز نرس^x و بیم^y و خوف لشکرش چون برکشند از بهر کین توری رذه ۸۲

اما کندوسی صیغه^a مفعولن H (ubi) چرویدن S خروید^b & جروید^c MS b) C و om. utrumque a) MS بروهید^d NMRS d) MR بخت و اقبال e) FR و رای چرویدن N. (مصدر معنایسته نقل ایلدی

هندشاه پنجوانی صحاح الفرس ادلو کتابند با^e H: CNMS بک^f NFRS cf T فرو^g I) G۱ پذه^e C) درخت T b) عربله و پاء عجمیله و دال بدلند نا^h فوقانیله مجموع لغتدر دیو نقل ایلدی

طفلان (S۱) بکⁱ & بک^j HNMFR۱ quoque habent آ بک^k S: falso ut videtur MR ایغک^l CHF(S) i)

omnes excepto C m) مایه کام om. C و n) بشیر L NMFRS e) LFS s. v. کک^o MR, S s. v. مدحش - کک^p

۱ ملک را q) کشته FLS p) و شکرش هرگز نکشاید - کک^r S s. v. لطفش بنیک آید - کک^s

گردون چو دیدن عدل و ملک و رای او s) FS قفل و کک^t S درها کک^u - کک^v & کک^w CN s. v. یا I. r)

N: هم x) و G add. w) HNMum آید MijS v) دست فیض u) R t) NVS N) مملکت داریش

utrumque و om C

تا نباشند ایفَنده^a مانند خاموش و صبور نا هَنده نبود بنزد هیچکس چون بیهنده^a ۸۳
 باز در^b حکمش هنده هر بیهنده^c کارده سپهر دشمنش خوار و خجل دایم بسان ایفَنده^d ۸۴
 ۸۵ کوپاره^e رمه^f گاو و آخر باشد * ۸۶ زاره زاری باشد * ۸۷ شاره دستار باشد *
 ۸۸ بیغاره^g طعنه باشد * ۸۹ ناره زبانه^h قبان^h باشد * ۹۰ باره بارو باشد * ۹۱ باره
 دیگر ، اسب باشد * ۹۲ خاره سنگ باشد * ۹۳ بتیارهⁱ دیو را گویند و صورت ناخوش
 که مردم از آن متنفر شوند * انگاره^j افسانه و سرگذشت باشد *
 امثله

کترین بخشش زهمت شاه^k صد هزاران دهست واکوپاره^a ۸۵
 آنکه از بیم تیغ او شب و روز^m خصم را هست نالهⁿ و زارهⁿ ۸۶
 وانکه^o بر فرق مشتری بنهاد حکمش از خاکبای خود شاره^p ۸۷
 راپت رای او زند دایم بر مه و آفتاب بیغاره^q ۸۸
 چون بود راستی^r معدلتش چه بر آید زبله^r و ناره^r ۸۹
 ۹۰ هر کجا هیتش کشش لشکر چه کشاید زحصن وز باره^s ۹۰
 باره و خصم هر دو پاره شوند^t چو نهذ شاه پای بر باره^t ۹۱
 سهم نرسش بعنف^u آب حیات بکشاید زخار^u وز خاره^u ۹۲
 هر کجا جمعی بود زشهان همه از وی کنند انگاره^v ۹۳
 دشمنش را نخواهد ایج^w کسی زانکه او مردکیست بتیاره^x ۹۴

کوپاره R e) N آیه M'S ایغاك d) C کار e) C بامور NS آیه MRS ایغاك! C این فاك F a)
 C: قبل M' JNL آیه H آیه R آیه MFS آیه g) addidi e M g) C: de vera vo-
 cis significatione cf. R i) JNM آیه R آیه NS آیه FS, cf. H. معيار ج. الیك
 MumS k) وشمس فخری ز^l معجمه ایله دیود دیوب: et S qui false دیو معناسنه نقل اولندی
 MRS و om. o) FS گریه n) Mj هر شب m) N om. C h) خسروا پادشاه عالم را Mij تو
 خوارور FS خاك u) تیریش لعیف FS t) و C om. s) باره باره کند S, om. r) CMJ و n) MS, em. p) N q)
 C آچمه C هج w) NS v) C خواره

۹۵ اواره دیوان حکم باشد * ۹۶ زغاره^a نان کاورس باشد * ۹۷ زکاره^b لچوج و ستیزه کار^b

باشد * ۹۸ هماره^c بمعنی همیشه باشد * ۹۹ تواره^c خانه باشد که در اینجا پلیدی کنند *
امثله

شهنشاهی که اندر شرق و در غرب بنام او نهند^e اعیان اواره ۹۵

بوز همچون کلبچه دشمنش را اگر گردون دهد^f اورا^f زغاره ۹۶

فلک بر آشناس سر نهادست^g اگرچه بند ستمکار^h وزکاره^h ۹۷

شهنشاهها کرما شهریارا ترا فتحⁱ و ظفرⁱ باذاⁱ هماره ۹۸

بساط دوستان در بساتین مقام دشمن^j جاهت^k تواره ۹۹

۱۰۰ غوره^a جوزی^m باشد که پنبه دران باشد * ۱۰۱ غوره^a [دیگرⁿ] حصیرⁿ باشد یعنی

انگور نارسیده * ۱۰۲ کانوره سرگشته باشد *
امثله

ابر از دست فیض بوه^o اسحق^o در کند پنبه دانه در^p غوره ۱۰۰

ور کنی یاذ لطی^q او در باغ شهد گردد بغرم^r در غوره^q ۱۰۱

دوستانش عافلت^s و پابرجا دشمنش ابلهست^t و کانوره^r ۱۰۲

۱۰۳ [نبیره^s] دهل^s باشد * ۱۰۴ جبیره^u جمع کشتن باشد از برای کاری * ۱۰۵ پزیره^v 64

استقبال رفتن باشد * ۱۰۶ نبیره^w پسر^w دختر باشد *
امثله

ایا شاهی که بر درگاه^x جاهت^x زطاس^x مهر و مه باشد نبیره^v ۱۰۳

F پکتا H f دهند NS نهید e) و C om. d) bis C نواره e) C شیر MR b) ز c) vs. 96 HFS; celt. ث C 96

C om. زفر C i) و om. زکاره h) نهادی Mj دهد اورا اگر گردون M دهد گردون اگر اورا

غوره H sed cf. C bis, FS ز J1TNMRS ث 1) C شمس جاهست S دشمنت ملک N دشمنت ملکث k)

قوزق [قورق leg] و معیار جمالیله بولفظ مشترکدر بهوق فوزغه دخی درار اما مشهور

شمس فخری برآ^{et M} آورده et M: موسومع اولدر کی بومعنا به راء عجمی ابله اسمعالم اولور

NS r) CMj q) از m) دست شیخ ابو NS فیض دست ابو C n) addidi C جزری m)

و C s) addidi t) RS(d) u, add. و C! v) NMS

و C s) addidi t) RS(d) u, add. و C! v) NMS

برای ساز کار دولت نو کواکب را بوزد دایم جَبیره ۱۰۴
 هر آن دولت که از افلاک آید شود اقبال تو اورا پَذیره^b ۱۰۵
 خداوند که چندان بقا باز که سبط خویش را بینی نَبیره^b ۱۰۶
 ۱۰۷ خیره سترگ و لَوچ باشد * ۱۰۸ انجیره سوراخ کون باشد *
 امثله
 اگرچه بدسگال آستانش^e بغایت سخت چشم^d و غیره باشد ۱۰۷
 ولی چون^e بَنگَرَد از انتقامش^f مدامش خَرَد در انجیره باشد ۱۰۸
 ۱۱۱ باذافره و باذفراه یکست * ۱۱۰ لَتره^g ریزه ریزه باشد * ۱۱۲ کوره^h زمینی باشد
 که اورا سیلاب کنده باشد همچون دره *
 امثله
 خسرو ملک شیخ ابو اسحق عَظَمَ اللهُ فی اَلْعَلٰی قَدَرَهⁱ ۱۰۹
 آنکه^j باشد بر معالی^k او اطلس چرخ رَنَد و لَتره^l ۱۱۰
 همه باذاش دانند^m و احسان خالی از انتقام و باذافرهⁿ ۱۱۱
 باز باقی همیشه تا باشد کوه و دریا و کردر و کوره^o ۱۱۲
 ۱۱۳ نودره^p فرزند عزیز باشد * ۱۱۴ [پنجره] پ معروف * ۱۱۵ گلندره^q مرد قوی
 و بشکوه باشد * ۱۱۶ کودره^r مرغیست که در آب باشد * ۱۱۷ باسره
 کشتزار باشد *

T C b) کتره Mm g) انتقام HNS f) تا M e) چشم C d) و C om. HNS: آستان NS c) NS b) او ا
 ها^a ملفوظ ایله در که ها^a اصلی در زیرا شمس فخری N qui > FR, cf. N et vs. 112 کوده
 affert locutus totum لغاتنگ استشهادی بر قضیه ایبانیله انمدر که قافیه لرنه معلومدر
 i) NS k) جلال NMFS نو جلال R l) pro لَتره NS quoque habent quae tamen vox in cett. levi-
 cis deest m) ita et دارد N; om. و C n) M*NS o) CHN نودره FS نوده JTMR cf. M (R):
 و دال فرزند عزیز باشد.... اما شمس فخری نودره را باین معنی آورده... و صاحب تحفه
 H کTM q) addidi p) نیز نودره آورده و نوده را بمعنی^e نواسه آورده که فرزند نوزاده باشد
 ک^{NFS} r) NMS ک^S R

نودرمنش شهنشہ اعظم^b کہ در جهان چون او نژاد مادرِ ایامِ نودرہ ۱۱۳ 65
 اعظم جمالِ دینی و دینِ خسروی کہ هست در بارگاهِ حشمتِ او چرخِ پنجرہ^c ۱۱۴
 چرخِ بلند قدرتِ نیرویِ او نیافت با^d آنکہ هست تند نہادُ و کُند نہ ۱۱۵
 خواہد کہ تسرِ طائر واقع شود ز چرخِ تا در حیاضِ بزمش باشد چو کودرہ^e ۱۱۶
 پیوستہ کشتزارِ امیدش ز آبِ کلم سیرابِ بادِ تاکہ بود نامِ با سرہ^f ۱۱۷
 ۱۱۸ فرہ زیادتی باشد در کاری مثل بازی^g شطرنجِ نرزد و معاملہ^h و غیرہⁱ * ۱۱۹ فرہ^j
 چیزی باشد پلید و بَلشت^k یا مثلہ^l * امثلہ

بعد ازین در مملکتِ انصافی شاه ظلم را یکموی نگذارد فرہ^j ۱۱۸
 باز دارد پاکی^m اخلاقیⁿ او^o اہلِ بدعت را ز احوالِ فرہ^j ۱۱۹
 ۱۲۰ کازہ سایہ بانی باشد * ۱۲۱ کازہ دیگر^p شاخہای درخت باشد کہ برابرِ دام نہند
 تا صید بترسند و بدام^q آہن * ۱۲۲ غازہ^r کلگونہ باشد کہ زنانِ برویِ ماند *
 ۱۲۳ ملازہ^s کلم باشد * امثلہ

سپہر نیلگون با این ہمہ قدر سرایِ شاهِ عادلِ راست کازہ^t ۱۲۰
 بپایِ خود بدامِ آیند خنجرِ اگر^u بر^v نامِ او سازند کازہ^t ۱۲۱
 ۱۰ عروسانِ امل را ہمتِ او حقیقتِ چون سپید است^w و غازہ^r ۱۲۲
 سزد اگر قابلہ طفلِ امل را بدجِ شاه پردازد^x ملازہ^s ۱۲۳
 ۱۲۴ کواژہ^y طعنہ باشد * ۱۲۵ فارہ آسا باشد^z * امثلہ^{aa}

a) NS; om. و C f) NURS سخت C e) یا NMS d) مخوره e) NMFRS سکندر ثانی b) aliئ نودر C تودر a)

g) IIMFRS h) laudat M i) فرہ IIMN bis فرہ i) NFS k) scripsi cum M pro پشت یا NMS m) M'R

و معیار جمالید سائبان معناسنہ کلور دیو روایت اولندی: C. H. (S) نترس و باد غام n) NS نو

C فارہ o) ودخی شول اغچلردر کہ دوزغہ قرشو ایدرلر تا صید اندن اورکوب طوزقہ دوشہ

S 1 سپید اجست HN s) بنام او اگر MFIL از Fu j r) MLS TNS > R ث C z) HNS غازہ

addidi LS v) N' MFRS ک MS u) بردارد i)

شهنشاهی^a که بر سلطان اجرام زند رأی منیر او^b کوازه ۱۲۴

۵۶ چنان بیخ تعدی کند کالحق مؤدی بر سرایش نیست فازه ۱۲۰

۱۲۶ غمزه چشم برهم زدن باشد بگوشه* ۱۲۷ پرزه^۵ پرز باشد که از جامه^۶ ابریشم

بر خیزد *

آفتاب از مهر ناپروا شود گر چنبندان ضمیرت غمزه ۱۲۶ •

آسمان قدر ترا چون مَحَلِّیست از نجوم آورده بر رخ پرزه ۱۲۷۸

۱۲۸. ویژه خالص باشد * ۱۲۹. آمیزه آمیخته باشد * ^h امشله

هر که با بندگان شاه جهان دارد اخلاص و انیت ویژه ۱۲۸

پیر گردز ولی یقین نشود^k در جهان رنگ مویش آمیزه ۱۲۹

۱۳۱ شیر شوزه [و ۱۳۰ مار گرزه] انوعی اند از شیر [و] مار که بهترین شیران

و ماران باشد *

ای شه‌شاهی که رحمت^۳ در مصافِ خصم را باشد چو مار گرز^۴ ۱۳۰

پیش تیغت کمتر از روبه شودⁿ هر کجا یابند شیر شرز^{۱۳۱} %

[۱۳۲ بوسه معروف *] ۰ ۱۳۳ | نوسه P قوس قزح باشد *

بدرگاہی که کیوان با همه قدر ندارد بر درش امکان بوسه ۹۳۲

a) NM شاهان b) C میزاد c) om. که C d) MS سرایت هست e) C مردی سرایش هست MS سرایت (که C om. e) C میزاد b) شاهان NM a) = خمیرت C an f) اما شمس فخری بفتح با آورده... وبا غمزه فاقیه کرده: cf. M: HNWS>F;

شیر شَرز شیر باشد: T. cf. addidi M l) نبود HNS k) و. om. HNS. i) addidi h) NMS g) چشم محمورت
که نبر و مند و بهترین شیرها باشد و خشم گین که دند ان او از لب برهنه کرده باشد و شرزه

در اصل لغت بمعنیء نیرومند بود، مار گزیده نیز ماری باشد که بهترین شیر [an addendum?] و نوشه... کذا فی التحفه [نوشه M. Mum, et T om.] اما شمس فخری بسین مهله آورده habent, cf. M: n) NS بود NS o) addidi p) ita omnes (C ۱) exceptis JM(S) qui ماران باشد q) MFLS وبا بوسه قافیه کرده

- کرا یارای آن^a باشد که روزی کند تشبیه درگاهش^b بنوسه ۱۳۳
 ۱۳۴ یافه هذیان باشد * ۱۳۵ رافه گیاه^c باشد * ۱۳۶ خرفه تخم برپهن
 باشد^d * ۱۳۷ شکله زخمه^e مغنّیان باشد که بدان عود و رباب و غیره زنند * امثله
 شه عادل ابو اسحق محمود که بی مدحش همه نعطست یافه ۱۳۴
 [زعدل^f و رافتش امکان آن نیست که بادی بگذرد بر برگ رافه] ۱۳۵
 اثر حکمش کند تغییر آضداد قرنفل را حسد باشد زخرفه ۱۳۶
 بهنگام طرب عواد بزمش کند از ماه نو^g شکل شکله ۱۳۷
 ۱۳۸ برگاله باره باره^h باشد که درجامه دوزند * ۱۳۹ کاله خربزهⁱ نارسیده باشد *
 ۱۴۰ زاله نکرگ باشد^j * ۱۴۱ زاله دگر^k ، خیتی باشد که باز در وی کنند و بدان 66
 شنو آموزند * ۱۴۲ ماله^l جولاهه^m باشد که بدان تار جامه را اهار دهند *
 ۱۴۳ تنخاله جوششی باشد که بعد از تب ولرز بر دهان پیدا شود از تبشⁿ *
 ۱۴۴ کنغاله روسبی باره و قبه باشد^o *
 (امثله^p)

گیاهی (J MFR) : گناه و بند sic اوتی : > H cf. N (S) ! C کنه گلر c) C دررگارش b) MFRLS, om. C a)
 کومرن دیوگرلی اوت کی : cf. H (NS) : زافه alias : است مانند سیر که بریان کرده بخورندش
 اغرقور کرتلر و ترکلر برار^q ، بولغتی هندوشاه زاء^r معجه باینک نقل ایلدی واکثر ارباب
 گیاهی باشد مانند سیر کوهی [در نسخه^s وفای و برا^t : M لغت را^u : مهمله باینک نقل ایلدی لر
 برپهن باشد که تخمگان نیز^v cf. M d) مهمله نیز آمل^w iz] ... اما در تحفه (et F) یعنی^x خار پشت آمل
 سکافره بضم : C hic S. cf. M : سکافه 437 JT C vs. e) گویند و بعربی فرج و بقله المعفاه خوانند
 سین و سکون فال... در تحفه (fol. 28 v) اما شمس فخری سکافه (sic) را باین معنی آورده
 اوج معنایه : cf. H : ? مرزنه NS زمزمه MS l. c. g) MS l. c. versus deest in C : سکافره MS s.v. زعنون f) MS
 کلور اولاه چه کی بازوده یای فصلنک هوا دن اوتلر اوزرنه متولد در اولور عربجه ندی درلر^y
 ثانیاً معیار جمالیده هوا دن یاغن طلو کی اکنتلری واغاجاری اورر^z ، حق بو در کی قرغو
 آدلرنندر کی کوز فصلنک صوق دن ظاهر اولور عربجه جلیک (sic) درلر^{aa} ، ثالثاً تولم کی
 C m) اثر نیش J l) جولاهان را C جولابر T k) همسه C شمه^{ab} i) اوقرب انوکله صولر کچرلر
 جماش معناسه در یعنی اول که اوغرلین اوین و دوستین کوزادر و بویلر ذیرلر که : (N)
 addidi n) کنغالکی کرد^{ac} ، و معیار جمالیک شمس فخری روسبی معناسه نقل ایلدی

- شهریاری که بندگانش راست اطلس آفتاب پَرگاله^a ۱۳۸
 آنکه پالیز^b اصطناعش را نبود مهر و مه بجز کاله ۱۳۹
 شود اطلس نبافته^c جولاه گره بالذ بنام او ماله^d ۱۴۰
 [ابر اگر فیض دست او یابزد در هوا چون گهر شود زاله] ۱۴۱
 تا غلامان او شناو^e کنند پیکر آسمان بود^f زاله ۱۴۲
 یم وکان را ز^h گرمی^g کرمش درⁱ واکوهر شذست نباله ۱۴۳
 احتساب نفاذ او^j بر داشت از جهان نام^k کنگ وکنغاله ۱۴۴
 ۱۴۵ داسگاله^l دهره^m باشد کوچک که بدان نره بُرند * ۱۴۶ چفالهⁿ جوقی مرغان
 صیادان باشد که پرند * ۱۴۷ سگاله^o پلیدی^p سک باشد * ۱۴۸ نهاله^q کینگاه صیادان
 باشد * ۱۴۹ پیاله معروف *
 برای دینده^r اعدای خسرو^s بود مرغ در کف داسگاله ۱۴۵
 که^t نخچیر صحرا و هوا را کنز^u از سیله خالی وچفاله ۱۴۶
 برای ریش خصمش میکند راست دعاگو^v مرهی خوب از سگاله ۱۴۷
 غزال آسمان آید بدامش اگر نیروش^w باشد در نهاله ۱۴۸
 هر آنجا خسروی صاحبقرانست بیاد^x بزم او دارد پیاله ۱۴۹
 ۱۵۰ تشبیه^y قلبه^z باشد از گوشت وگندنا و تخم مرغ و جوز * ۱۵۱ پیله^{aa} ابریشم معروف *^{ab}

نا غلامانش MR شاه LS f) NVS > C e) M'NRS d) C نتافته.....کو c) MT جالیز NS b) IIN'S a) وشمس sic, sed V: C و C om. MR رسم HNTS k) FS نو i) om. C h) cell. شود G g) F بگذرند از بحر MumS جغه NS جغه (R) JMIJ جغه C جغه 146 et vs. جفاله m) HNFRS فخری داسگاله با نا آورده n) M'R زمانه N r) اگر C کمی q) MR بدخواه جاهت N p) NFRS JHNMLS جغه JS o) N > M > FR س n) s) NMRS پرویش F t) C bis u' laudans approbat M

۱۰۲ بیلَه دیگر، تیری باشد که پیکان [او]^a بر صورتِ بیلِ برزگران باشد *

۱۰۳ سیله رَمَه گاو و آهو باشد * ۱۰۴ فسیله گله^e اسب باشد^b * ۱۰۵ امثله^c 66v

سالکان مسالك تحقیق فارغند از شراب و تَشْطِیله^e ۱۰۰

زانکه ایشان چو کرم قز نتنند از ره حرص گرد خود بیلَه^d ۱۰۱

دفعِ شیطان کفر را دارند در کمان مجاهدت بیلَه^e ۱۰۲

برده^f زانعام شیخ ابو اسحق هم فسیله هزار و هم سیله ۱۰۳

۱۰۴ انگله نَکمه معروف^g * ۱۰۵ کهبلَه^h ابلَه و نادان باشد * ۱۰۶ فله^a ماستی باشد

که بیک لحظه بیند^k چنانکه شیر بدوشند و.....^l بدان زنند در حال ماست شود

آنرا فله گویند * ۱۰۷ خله^m آب بینی * ۱۰۸ خله^m دیگر، سخن هریان * ۱۰۹ خله^m

دیگر، چوبکیⁿ که کشتی بدان رانند * ۱۱۰ زنگله معروف * ۱۱۱ یله رها کردن

چیزی بصرا * ۱۱۲ تله^m پایه نردبان * ۱۱۳ مشغله آشوب * ۱۱۴ امثله^c

ای خسروی که گوی گریبان قدر تو سازد زخیط شمسی^p برجیس انگله ۱۰۴

a) addidi ex T b) laudat M (RS) c) NMFRS om. و C d) NMS e) MS بیلَه C (N) f) HNMLS برد C g) sle; کُ
ملقه باشد که نکه را از میان آن بگذارند... و احیاناً بعضی از شعرا: F: Mij, cf. F: omnes exo. گز
ند h) یعنی نکه نیز نظم نموده اند FR > J; کُ NMS i) C bis کُبلَه JMS f) JNFRS, et cum tashdid
quoque legitur k) scripsi pro کُند C l) برشه^e C, an تَرشه^e m) خله HN signif. 1. 2. 3 MR 3
HN 1. 2. 3 L 1. 2 MFR 1 خله N 1. 2. 3 J 1 MR 2 FL 3 خله N 1. 2. 3 J 2. 3; signif. 2 > F; cf.
H(NS): خله فتح خا ایلَه یتوک کُم معناسنه بعضی لَر ضم خا ایلَه مشترک روایت ایلدیلر اَسدی :
طوسینگ و هند و شاهک تصبیجی و ترتیبی شونگ اوزرنه در کی هرزه و هدیان معناسنه دخی
تله [ز]^a بکسر: n) فتح خا ایلَه در CNS, ceteri habent بَلَه quod rectius videtur esse cf. M: بکسر
منتخب C cf. Rashidium in شمس^p itane ? p) تا و تشدید لام پایه^e نردبان که حالا بَلَه میگویند
خیط بالکسر... ذرات هوا که از روزن ظاهر: 109 p. 1296 = 1879 ed. lithogr. Bomb. (اللغات
شوند و لقب مروان بن الحکم بواسطه آنکه دراز و بسیار حرکت بود

اعظم جمالِ دینی و دین شاهِ ملک^a بخش ای عقل با کفایتِ فضل^b تو که پهل^c ۱۵۵
 گز تابِ خشمِ تو بسو کَلَه بگذرد در پوستِ کوسفند دگر خون شود فله^d ۱۵۶
 رأیِ منبرِ تو زمعالی^e احتشام در رویِ پادشاهِ فلک^f افکنند خله ۱۵۷
 هر مدح و آفرین که نه اندر ثنای نُسْت نزدیکِ عقل باشد افسانه و خله^g ۱۵۸
 [کشتی^h اهلِ فضل شود غرقِ بحرِ یأس گزَنه زاهتمامِ تو باشد ورا خلهⁱ] ۱۵۹
 گردونِ پزندِ صبت و کمالِ جمالِ نُسْت و آجرامِ بسته اند برو همچو زنگله^j ۱۶۰
 گزِ بازگیرِ همتِ تو در سر آورد در مرغزارِ چرخ کند سایش^k یله ۱۶۱
 67 در ارتفاعِ دولتِ تو دستِ کبریا بند ز قدرِ قائمه^l عرش بر تله^m ۱۶۲
 پیوسته نامِ دمهⁿ دولتِ تو باز تا در جهانِ زلفِ جهانست مشغله^o ۱۶۳
 ۱۶۴ نخله^p عصا و نعلین * ۱۶۵ پله کفه^q ترازو * ۱۶۶ رجه^r سماروغ * ۱ * امثله
 ایا شاهی که هر سافل که آید بدرگاهِ تو بی دستار و نخله^s ۱۶۷
 زجود و بخششِ تو باز گردد ز زر پر کرده صاع و کیل^t و پله^u ۱۶۸
 نهالِ دولتت^v پر بارِ باذا همی تا بویِ گل نایند ز رجه^w ۱۶۹
 ۱۶۸ پالگاه^x در چینه^y باشد در خانه که از پس آن نگزند مردم بینند و مردم ایشان را
 نبینند * ۱۶۹ چمانه کزوی منقش که شرابِ دران کنند * ۱۷۰ خسته وانه^z جامه
 پشمین که درویشان پوشند مویها و ریسمانها دران آویخته * ۱۷۱ کمانه^{aa} معنی باشد

a) NMFRS C ۱ b) NMFRS c) NS پشت d) N زمان S e) MS & R, quem videsis f) MS > C g) itane ?
 معیار جمالیه سماروغ h) NS i) *N k) نخله C bis l) cf. II: معناسنه نقل اولندی و طب کتابلرنه پر برم دیدکاری اوت در
 کیس MF n) MF vocali non HR کُر کُر کُر JNFs s) NMR ۶ JHNFs ۶ C r) ۶ C ۱ NMFS p) NM q) ۶ C ۱ NMFS r) ۶ C ۱ NMFS s) NMFS t) ۶ C ۱ NMFS u) ۶ C ۱ NMFS v) ۶ C ۱ NMFS w) ۶ C ۱ NMFS x) ۶ C ۱ NMFS y) ۶ C ۱ NMFS z) ۶ C ۱ NMFS
 memorata M: quae sequitur vox معنی C متقب N) quamquam non nisi in M legitur, et in lexicis
 arab. deest, facillime tamen a قناة «canalis» derivari potest

یعنی نقب زن و کار یزگن * ۱۷۲ پالوانه مرغکی سیاهست که پیوسته [در هوا پرز چون بر زمین نشیند بر نتواند خاست و گویند] ^a غذای او باد است * ۱۷۳ آشیانه معروفست * ۱۷۴ لکنه ^b عورت مرد * ۱۷۵ فگانه بچه که از شکم مادر بروز * ۱۷۷ زاولانه بند آهنین * ۱۷۸ آسانه طاق خانه ^c * ۱۷۹ شغانه ^d مرغیست بزرگتر از زغن که دو سه رنگ دارد * ۱۷۶ کوفشانه جولاهه * ^e امشله

ابو اسحق شاه شیر حمله بجای مخدوم شاهان زمانه ۱۹۷
 شهنشاهی که در ایوان قدرش بود گردون گردان پالگانه ^e ۱۹۸
 حریفان ظفر را در چمنها ^f بیاد او بود جام ^g چمانه ۱۹۹
 ازو تا دشمنش ^h فرقت چندان که از دیبای چین تا خستوانه ۱۷۰ 67۷
 برون ارد هزاران بحر کلکش بران ⁱ صورت که منبع را کمانه ۱۷۱
 شهنشاه نو عنقای برتبت ^k مسود درکه نو پالوانه ۱۷۲
 [..... آشیانه] ^l ۱۷۳
 بدینا میل رأی نو ^m نباشد ملک نی فرج خواهد نی لکنه ۱۷۴
 عجب گر دشمن جاهت ⁿ در ارام نگردد نیست مانند فگانه ۱۷۵

اما معیارده شمس فخری بر سیاه: a) haec verba a librario ommissa ex versione S restitui, qui habet: (افانیم) ق. cf. II marg. ex. اوچار یوه قونسه قالمغه مجالی اولنر دیمش

بالوانه (S) با لام موقوف و قبل مکسور مرغکی است: et J: صحاح فرس ex بالوایه T. S. s. v. همچو گنجشک سپید و سیاه کوناه پای بر درخت و بر دیوار نشیند بدشواری پرد و آنرا برستور و فراشتک و فرشتو نیز گویند و بتنازیش خطای خوانند و قبل بالوانه با پارسی، بالوایه با لام اسدی و اکثر: بالوانه (CTNMR) de varietate scripturae cf. II s.v. موقوف همان برستو که گذشت ارباب لغت آخری بایله روایت ایلدیلر که آخر حرف نهجی در وهم ابا عن جد مسوموع et M quem R exscriptit; اولان بویله در اما معیار جمالیک نون ایلده زمانه قافیه سنک: ita omnes J. ex. C qui bis شغانه habet, cf. II marg.: FS b) laudat M c) laudat S addito d) باشد

M دایم g) حریفان چمن را با ظفرها NS در حمیت M N f) وفی الافانیم بالغین مکان الفاء

h) M دشمن i) HS بدان M k) MS بترتیب C l) lacunam posui m) NFR * S او M, de ver-sus sensu dubito n) ملکت NMFS

۱۸۸ غَوْنَه غَوْدَارِ هَر چيز * ۱۸۸ غَوْنَه دِيْكَرْ، نابکار * ۱۸۹ دَرَوْنَه کَانَ حَلَّاجَانِ باشند *
 ۱۹۰ بَاشْکُونَه باز گُردانیده * ۱۹۱ آلفَوْنَه کُلْکُونَه که زنان بر روی مالند * ۱۹۳ شاذْکُونَه
 زنانِ مطربه *
 اَمْثَلَه

ای خسروی که بزمِ شادِ خلد را غَوْنَه با حسنِ نورِ رأیت خورشیدِ شادِ غَوْنَه^b ۱۸۸
 با زورِ بازوِ تو وقتِ کشادنِ شست قوسِ فلکِ بقوتِ باشند زه دَرَوْنَه ۱۸۹
 هر کس که دل ز مهرِ یکدَره کرد خالی باشند ز بختِ وارون وز طبعِ باشْکُونَه^c ۱۹۰
 رخسارِ روزگارِ باذا همیشه کُلْکُونِ زانسان که رویِ خوبان از لَوْنِ^d آلفَوْنَه ۱۹۱
 بر طارمِ جلالتِ کیوانِ بجایِ حارس در بزمِ دلفروزِ ناهید شاذْکُونَه^e ۱۹۲
 ۱۹۳ دَسْتَبَه تَوَقِيعِ پادشاه * ۱۹۴ کَشْکَبَه نانی باشند^f از جو یا باقلى پخته * اَمْثَلَه^g

[شهی کَانْعَادُ احکام قضا را کَنْدُ آلِ وى و دَسْتَبَه] او^h ۱۹۳
 [کَنْدُ هَرْکَزُ ضمیرش التَفَاقِی بَدَنیا و بَدَنین کَشْکَبَه] اوⁱ ۱۹۴
 ۱۹۴ خَشْبِن و خَشْبَه هَر دو یکبست *
 اَمْثَلَه

ایا شاهی که سلطانِ کواکب ترا باشند ز خدّامِ کَمینه ۱۹۵
 نیازِ کرد در ایامِ عدلت جفا بر تپهوانِ بازِ خَشْبَه^k ۱۹۶

۱۹۷ خَامَه قلم * ۱۹۸ چَامَه بیتِ شعر * ۱۹۹ چَامَه دِيْكَرْ، صراحی که می درو کنند *

۲۰۰ گَنْزِنامه مکتوبِ جواز که در راهها ا بنمایند و بگنند *
 اَمْثَلَه^g 68v

a) نهالی و جامه خواب^e خواب^T رخت خواب^a J; ceteri significationem fidicinae quoque afferunt, quae soli R dubia videtur esse b) ML N^uS c) ماه شکونه C! d) M رنگ HNMS e) NMRS, et versum falso Far-ruchio attribuens F f) T secutus omisi که C g) addidi h) addidi e N (adhibitis etiam codd. Bibl. Caes. Publ. 491. 492 Dorn) ubi legimus glossam: i) NMRS, addit N glossam: یعنی کَشْکَبَه اورا هَرْکَزُ التَفَاقِی کند بلکه نکند sed nihilominus auctoris sententiam non comperi k) FSR l) T اینها C!

شهریاری^ه که از انامل او حامل عقد را بَوَد خامه^h ۱۹۷
جامها یافته ازو شاعر چون بنو^ه عرض کرد يك جامه ۱۹۸
[فتح^ه بر یاذِ بزم^ه او خورده هرچه^ه در جام کرده از جامه] ۱۹۹
در مسالك^ا مسافر تقدیر از نفاذش برده^ه گذرنامه ۲۰۰

- ۲۰۱ رخنه سوراخی باشد که در دیواری افتاده باشد * ۲۰۲ تغه پرده^ه عنكبوت *
۲۰۳ دشنه خنجر *
امثله^g

ابو اسحق سلطانی که در ملك نهشت انصاف و عدلش هیچ رخنه^h ۲۰۱
بچق کردگاری کو نگه داشت ز دشمن احمد مرسل بتغه^ا ۲۰۲
که هر دل کز ولای او بگردد مدام آبخورش باشد ز دشنه ۲۰۳

- ۲۰۴ کابینه^k چشم * ۲۰۵ شنه شیوه^ه اسب * ۲۰۶ سنه^ا نفرین و لعنت * بهنجنه^m ۱۰
روز دوم بهمن ماه را گویند که^g ملوک فرس آن روز را عظیم^ا اعتبار کردند و مبارك
داشتندی و دران بعیش و عشرت و خرمی مشغول بودند و در هر طعمای که^ا بختندی
بهمن^ه سرخ و سفید کردند *

ای شهنشاهی که مهر چرخ را هست روشن از وجودت کابینه^p ۲۰۴

- زهره^ه مریخ حالی خون شود چون زن در رزم یکرانت^q شنه^ه ۲۰۵ ۱۰
شهر و اسبوع و سنه مانند روز می کنند بر دشمن جاهت^ر سنه^ه ۲۰۶
سربسر ایام تو از خرمی باز میمون فال چون بهنجنه^h ۲۰۷

a) ن پادشاهی b) N بود c) tantum حامل عقل بود d) N گر برو sic e) RS هر که N f) S
تا سفر et بر او c) g) addidi h) NS, mutilate عدلش انصاف و عدلش i) NS نهفته C! k) sic C
فتح بایله که ثانی حروف نهجی در وا کثر کسر بایله روایت ایلدیلر : cf. H : کابینه bis, J; ceteri
در نهجی در JR n) cum چ JR m) bis رسنه e) R > F که آخر حروف نهجی در
C; T habet اعتباری et N آترا عظیم ایدر لر et N اول گونه غایتک تعظیم
q) MR*NS فیکرانش F r) NMRS*F s) N

۲۰۸ نوَباوه میوه که اوّل برسد * ۲۰۹ میلوه شاگردانه * ۱۹ امثله

شهریارا تا ابد هر لحظه باد باغ اقبال ترا نوَباوه^a ۲۰۸
 گر بنامت در^b فلک کاری کنند جان دهند انجم بهر میلوه^c ۲۰۹
 ۲۱۰ [ناوه]^e لاکى باشد که بزان کل کشند * ۲۱۱ [خشاوه]^d زمینی باشد که از
 بهر زراعت [پاک کرده باشند]^e *
 امثله

فلک چون کل کشد بر^f بام قصرش پذیرد زان هلالش شکل یاره^g ۲۱۰
 بهر بومی که باشد اهتمامش نباشد حاجت زرع خشاوه^g ۲۱۱

باب الیا

۱ سرای سراییدن * ۲ [رای]^h پادشاه هند راⁱ گویند * ۳ غوشای خوشه^e جو و^k
 ۱۰ کنند * ۴ غوشای دیگر، سرگین [کاو]^k که در بیابانها خشک شده باشد^l * ۵ بالای^m

بفتح واو در نسخه^e وفای تیشه^e چوبین^e : om. C, cf. M : S * N پناعت... کند بر^a NS b) باشد اما شمس فخری معنی^e لاک گلکشی آورده گفته، شعر، فلک الخ، ودر سامی فی الاسامی
 [Mum] شرح سامی Mij معنی^e طرفی که درو خمر کنند و نیز معنی^e آنچه بدان کنند
 و جز آن از دول در آسیا رود بوقت آس کردن آمل ودر ادات معنی^e جویک پشت
 نیز آمل [و در مؤید معنی^e آن چوب خالی کرده که نیز ناولک دران نهند و بیند آزند و نام
 JS e) خساره R خساره FMij خ C! امثله d) مقامی و چادر شب کهنه نیز آمل Mj add.
 پاک کردن باغ و جالیز از خس و خاشاک : cf. M : زمینی باشد که بان کل کشند از بهر دراعت gitur
 [و در نسخه^e حسین وفای Mij add.] و شمس فخری معنی^e زمینی [آمل Mij add.] که از برای
 زراعت پاک کرده باشند گفته... و در مؤید خساره بسین و رای موهله آمل معنی^e شاخهای
 addidi in C le- C k) هنرا G i) om. G : h) R و خساره MFS g) C شدم در MS f) زیاده از درخت دور کردن
 تراك کی صحرالرده قورمش صغر ترسند درلر بعضی از دیرلر یبانه دوکلمش : cf. II : ex M 1)
 خوشه^e انگور و خوشه^e جو : et T : بغدای باشی فقیرلر ای دیوشرلر تورکیچه بشق دیرلر
 افصح^e m) و گندم باشد و بعضی گویند که سرگین کاواست که حالا غوشاد گویند
 HM (ex) (ادات الفضلاء) بالای (بابای فارسیست) FRS

که در جنگ بسر پوشند * ۱۵ شب بوی گل خیری * ۱۶ نگاپوی آمدن بشن بتعجیل *
 ۱۷ شلبوی^h آواز پای مردم باشد که آهسته شوند در شب و غیره * ۱۸ آنبوی بوی
 گرفته * ۱۹ آموی شهرست بر کنار جیگون و جیگون را بزبان نام خوانند * ۲۰ مشکوی
 بتخانه باشد و پیش ازین شرح دادیم *
 امثله

ابو اسحق سلطانی که باشد کریم و عادل و دانای^h خوشخوی ۱۲
 [فروذ آرد زگردون کوکبی را اگر عدلش دهن بالی^h بفرغوی] ۱۳
 شکسته در سر دشمن بکوبال بگاه رزم باشد^h آهنین خوی ۱۴
 برای بزم او هر شب بر آرد فلک زانجم هزاران دسته شب بوی^h ۱۵
 سمندش گاه رفتن باز دارد فلک را از تحرك وز نگاپوی ۱۶ 70
 ۱۰ چه بیند بشنود از آلفی فرستگ شب نیره خیال موی و شلبوی^h ۱۷
 ترنج آسمان گردد معنبر اگر گردد زخلقش دست آنبوی^h ۱۸
 بخارا خسروا بشکن سر خصم زغم کن چشمشان چون روز آموی ۱۹
 همیشه نکبت خلغش^k بماند کزو آفاق شد مانند مشکوی ۲۰
 ۲۱ شاهبوی عنبر * ۲۲ داریوی عود * ۲۳ کاسموی موی سبیل گزرک و روباه و شیر
 ۱۰ و پلنک و خوک *
 امثله

بر چپک ادی در کجه لرده خوش قوهر کند زارده ایکن قوهر بعضی درار کی خیری : cf. H a)
 چپکی در، اسدی روایتند خیری کبی بر چپک در ریاحین جنسندندر بویک صارو چپکی
 اولور بعضی دیدیلر اگا عربچه منشور دیدیلر، گلست زرد و سپید و آسمان گونی ق
 در تحفه (سبکیوی sed T اما : cf. M : MSRS سکپوی FS شلبوی CHN et S qui nostrum laudat b)
 JMumSs= شکبوی—(شمس فخری بشین معجمه آورده و هسین و فانی (et S) شبنوی آورده
 alias : کنانی التحفه (شیکوی sed T) و شمس فخری بجای کافی لام آورده : cf. M : Mij شکبوی
 vocis formas شب پوی شیبوی annotat Vull. c) v. supra p. 110, 11 d) و NS, utramque om. G
 موی^h شب C h' NMS om بامش v. باش^h g) NMS. om ؟ باش^h f) nescio an recte scripserim pro باش^h N; > C h' N; sic S e)
 خلقت N h' k) دسته CN 32 (19, 32) Bundahishn (West) 14, 34, 46, 10 ad rem cf. Yasht
 S s.v. مشکوی

شه عادل جمال دنی و دین که خاك دركه او شاه بوست * ۲۱
 به بزمش جام زر از^h آفتابست حطب در مطبخ او دار بوست * ۲۲
 زبان در کلم اعدایش چو خنجر مژه بر^e چشم خصم^d کاس بوست * ۲۳
 کی شاه و این نام از بلندی^e قدر از کیوان گرفته اند * ۲۰ زی آبگیر
 و آبدان * ۲۶ سنی^f آهنی باشد که بر سر سنان یا عصا باشد * ۲۷ خوی عرق *
 امثله^g

شاه ایام^h شیخ ابو اسحق ای کلاه تو رشك افسرⁱ کی ۲۴
 اشك از چشم دشمنتⁱ دایم می ترابذ چنانکه آب از زی ۲۵
 آب در حلق بدسگالانت^k عجبت از غی شود چو سنی ۲۶
 ۷۰۱ آفتاب از خجالت رأیت مر سپیندمی برآرد خوی ۲۷
 ۲۸ گوری^a بنشاط و^m طرب رفتن * ۲۹ چکری ریواس * ۳۰ تبریⁿ سنان * امثله^g
 اهل عالم بدوره^o داور دهر هم طرب میکنند وهم گوری ۲۸
 در قهستان^p بنام دولت او^q سزد^r از شاخ رز^s شود چکری ۲۹

a) NMS^F b) N زرین MS c) NS در MR, L s.v. کاس d) NS^{*}L دشمن MR e) talem originem vocis

پولاد کبی: (S) H: MFSSr, سنی^u HNS سنی^u (var. HMSsRS) TNB > J f) Juisse docent etiam NMLR

برقنی دمردر صوی کندویه چکر شابوران دخی درلر^v معیار جمالیک شمس فخری سکو
 وعصا اوچنه برکنندکاری دمر دیو نقل ایلدی بو لغت نون ایله دخی روایت اولنبدر
 et R ex M g) addidi h) N, S s.vv. سنی^u et زی i) NS دشمنش M k) FRS

تتم^u: M نتری NFRS نتری B; ceteri habent sic C bis cf. n) addidi m) JFR > l) M بدسگالانش

بضم ناء^u ین سمانی^u را کویند (Mum باشد در شرفنامه Mij) ودر مؤید: M sub hac voce JHMS cf. M
 الفضلا بضم ناء^u اول و سکون دوم آورده و گفته که در فرهنگ علمی این لغت بترکی آمده
 اما در ترجمه صبدنه^u ابی ربیعان (بیرونی add. Mi) مسطورست که تتم بفتح ناء اول وضم
 S; om. و C. p) M قهستان FRS q) M تو CFRS r) MumFS s) در Fz کل NuFR زر s) شاید CMi شود

در بساتین ز^a لطفی لهجه^e او شایند ار قند آید از تبری^b ۳۰
۱۴ فری آفرین * ۳۲ سپری^c تمام شدن چیزی *
امثله^a

سایه کردگار ابو اسحق قدسی همی کندش^d فری ۳۱
فته^e ظلم از مالک کرد نیرو دست و^e تیغ او سپری ۳۲
۳۳ نهاری اندک طعامی باشد [که]^f بخورند نا ناشتا نباشند تا طعامی دیگر رسیدن *
۳۴ یاری دو برادر که دو زن داشته باشند آنرا یاری گویند *
امثله^a

بعالم آرز عہدی بود ناهار زخوان شاه برد^h اکنون نهاری ۳۳
اگرچه خصم بودند از وفاقش دم یاری زدن یاری زیاری ۳۴
۳۵ کشتی^k زنتار *
امثله^l

۱۰ کریم در زمان فضل و^m احسان همیشه تخم عدل و^a داد کشتی ۳۵
چو نام شیخ ابو اسحق گفتندⁿ همه کفار بگسستند کشتی ۳۶

۳۷ شنی^o طشت [یا]^p خوان رویین * ۳۸ وسنی مردی باشد که دو زن داشته
باشد آن زنان یکدیگر را وسنی گویند * ۳۹ منی تکبر و حماقت *
امثله⁷¹

a) om. C b) تتری M*NS c) ~ HNL ~ FR سپری S d) کند بروی N l e) N*S, om. C f) addidi, cf. N :

آشنایی و دوستی و نیز دو برادر که دو : et M ا یکی فرزنداش عورتلری که ترکیه^۱ التی دیرلر
آشنایی و دوستی بود و نیز دو برادر کدخدایان ایشان؟ هر یک دیگری را یاری خوانند
معروف و ایکی فردش قاریلری معناسنه ده کلور که قاریلر بری برینه یاری سویلر اما : L
L s.v. شاه بود h) برکسنگ قاریلری اولسه بری برینه وسنی سویلر بنانج دخی بو معنایدر
: کشتی معیار جمالیه^۲ شین cf. S s.v. k) MuiFLR بیاری Mj j) C! طعامی i) NS شه بود ; ناهار
III F > o) NL چو دین را تربیت فرمود رایت n) addidi و utramque m) sic l) معجمه ایله مرویدر

و شمس فخری بنون آورده وبا منی ودنی (وسنی ۱۰) قافیه کرده : M cf. MS شتی TNRS سنی

p) addidi ex T

شهریارا زجود شامل نو سایلان را زرسث طشت و سنی^a ۳۷
 از مراعات عدل نو بر خاست دشمنی از میانه و سنی^b ۳۸
 خاکسارست چرخ با قدرت گرچه کردی همیشه کبر و منی^c ۳۹
 ۴۰ بارگی اسب^d * مثال

رانده بر روی سپهر تندخوی شوسوار کین خسرو بارگی^e ۴۰
 دل نهاده بر عنان^f روزگار دشمن درگاه او یکبارگی ۴۱
 ۴۲ کی کین * ۴۳ [بوی] g بهتری * ۴۴ خی خیک * ۴۵ پی پیه * امثله
 شهنشاهها اگر بر می^h گشایند بروی اختران کینت کی را ۴۲
 نبینندⁱ اختران نا حشر ازان پس رتاب^j کین نو چهر بی را ۴۳
 بچشم دشمنست سرور نگردد نباشد قوتی پُر باز خی را^k ۴۴
 نهیبست جسم و ا جان خصم بگذاخت بدان صورت که آتش جرم پی را ۴۵
 ۴۶ خبری رواق خانه * ۴۷ خبری دیگر، کُلیست مشهور^m * امثله
 شهریارⁿ که هفت طاق سپهر باشد از طارمش کین خبری ۴۶
 زرد و خیره ست دشمنش زانو کرد نسبت بدو خرد خبری^o ۴۷
 ۴۸ گیتی عالم * مثال
 ناکه باقیست^p نام گیتی باز زاذ^q این پادشاه در گیتی ۴۸

۴۹ ۷۱ م کنندوری دستارخوان که در پیش سفره باز گیرند * ۵۰ موری گنگ^r سفالین باشد

شمس فخری اسب خوش اندام معنایسته a) *NS, om. و C d) cf. S : ایولک نفسنه و غیره : et S : ایولک و برابر دمک در : N : addidi, cf. C g) عنای NS f) *NS e) دیوب
 h) MRS*N استعمال اولنور ، و یاره یعنی جراحت ایو اولوق جغتایⁱ لسانند^j اونکلاف دیرلر
 کل زرد و خوشبوی C m) cf. Mum(j) و om. نهیمت چسُم *NS i) نمیند C k) M*FRS l) *NS
 کیتی C p) زو خبر است... به خبری خبری M*N o) پادشاهی NM n) و باین معنی عربیست
 کنگ سفالین باشد که در کهریزها نهند : C II. cf. C k) NS ذات نو C q) ? است C q)

امثله^a

که در کاریزها نهند *

برای خوانِ شهنشه فلک بدست^b قضا کشن زِ اطلسِ چرخ^c کبود کندوری^e ۴۹
زفرِ دولت او^d چشمها^e روان گردد بسنگلاخ درون بی قنات^f و بی موری^g ۵۰

مثال

۵۲ لامانی چاپلوسی *

خسرو بجز و برّ ابو اسحق ای نرا ملک جاه^h یزدانیⁱ ۵۱
فلک^j چاپلوس در عهدت کرد نوبه^k زبکر^l ولامانی^m ۵۲

۵۳ شیبانیⁿ درمی بوزه است ده هفت وقتی بخراسان آنرا خرج کردند، شیبانی جزا
ومکافات *

پیش ازین کُر ملوک اهل هنر را^o داده اند انچه ای زینِ شیبانی^p ۵۳

۱۰ شه مرصع دهند همیشه بر دم کُر خسروی و تاج کَبانی^q ۵۴

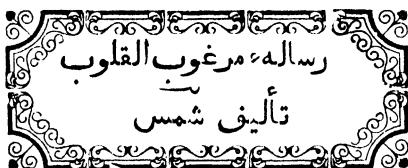
a) addidi b) شهنشاه ملک دست CN c) سرخ e) آن NMS d) کند زِ اطلس والای چرخ C سرخ e) آن C e) Mj
بر نوع درهم در که: C; سیانی h) و C NS, om. نفرت g) میاه NS! پناه f) چشمه S*N
MS k) سیاحت NM i) درهم که اون یدی خرما حبه سی آغدر et S: اون یدی درهم چکر
N l) خسرو تاج و شیبانی

در خاتمت کتاب و تاریخ تألیفی بمدح مدوح

بفرمانِ دارایِ خورشید و ماه بنام شهنشاه گیتی‌پناه ۱
 ز هجرتِ شده هفتصد و پنج و چل^۵ ربیعِ دومِ اولِ مهر ماه ۲
 شد این درجِ پر درج و گهرِ تمام کزوِ فاضلان را بود آب و جاه ۳
 بسی رنجِ بردم درین چار فن^۶ بامیدِ احسانِ ظلِّ اله ۴
 بسی کردم اندرِ بحارِ نجوم بسی^۷ گهرِ مدحِ خسروِ شاه ۵
 ندیدست کس از سلاطین عهد زبَد و جهان تا بدین عهد و نگاه ۶
 جهاندار چون شاه صاحب‌قران شهنشاه چون پورِ محمود شاه ۷
 بخواند کسی^۸ از تحاریرِ فضل چنین نظم در مدحتِ هیچ شاه ۸
 امیتم که اربابِ دانش کنند باغماض در من نگاه ۹
 الهی بحقِ رسولی که گشت رخِ کفر از نورِ شرعش^۹ سیاه ۱۰
 که ذاتِ ملکِ سیرتِ شاه را ز آفاتِ دورانِ بداری نگاه ۱۱

تم

a) ۱۲ Aug. — 9 Sept. 1314 A. D. b) om. و c) cf. pag. ۳, 14 d) sic, annon
 e) ? از برای = پس «poemata» et نظم legamus ? بحارِ نظم، پس
 باغماض در این amicissime suppediavit C, liber baro V. Rosen nescio quid scri-
 bam pro من در اینفوت C, g) قصورم نگاه
 تم فی ۱۲ محرم الحرام سنه ۱۲۷۰ : sequitur colophon : C h) سرعش (g) قصورم نگاه



W2v

بسم الله الرحمن الرحيم^aدر بیان مقامات که اشارت شد^b

عطا کو کرد بر من ^c عقل و دین را ^۱ A77v	بگویم حمد ربّ العالمین را
فرستم از دل و جان با صفایش ^۲	دروذ مصطفی بعد از ثنائیش
دران کفمن زحق توفیق جویم ^e ۳	مقامی ^d چند از سالک بگویم
بنظم آرم ^g بگویم باش سامع ^e ۴	سلوک مختصر موزون و ^f جامع
طریقت از شریعت نیست بیرون ^o ۵	شریعت را مقدم دار ^۱ اکنون
حقیقت راه بر وی خود کشاید ^۶ ۶	کسی کو در شریعت راسخ آید
بداده چار منزل با عبارت ^h ۷	زراه تربیت پیران بشارت ^h
درو ^k اوصای حیوانی تمامست ^۸ ۸	یکی منزل که آن ⁱ ناسوت نامست
رسد در دوم منزل ابا ملک پس ^m ۹	ازان منزل اگر خود بگذرد کس

In edendo hoc carmine, cuius auctor fortasse idem est qui lexicographus, duobus usus sum codicibus, altero *Londinensi* Musei Britannici ms. orient. 248 fo. 770—810 (=A, cf. Rieu p. 874), altero *Viennensi* (=W, cf. Flügel nr. 529) fol. 2v—7r, quorum apographa mecum liberaliter communicaverunt studiorum meorum fautores a) A titulo caret, W habet inscriptionem:

رساله مرغوب القلوب تألیف حضرت شمس تبریزی قدس الله سره العزیز ' بسم الخ ' این کتاب مرغوب القلوب از کفتمار شیخ المشایخ قطب المحققین و امام السالکین و سلطان طریقت و شاه میدان حقیقت شمس تبریزی (فاضل الله بسره العزیز این کتابرا به فصل تفصیل کرد و از بهر مریدان ناخجندای تعالی برسند تفصیل (sic) فصل اول در توحید و نعمت بشارت (h) آنرا (a in margine) منظوم: و A: om. f) یا بام A e) مقام W d) ما A c) > b) اینست et عبارات W i) او W k) درون A پیران W, qui hemistichiis 10 — 15 omissis reliqua hoc ordine praebeet: 11.16. 9.17 sqq. l) sic A, W m) رسد دوم منازل, sic A,

- زمولی بس^۱ خطاب آمدن بآحمد
 که بنده چون شود دور از هواها
 شکم را نهی فرمایند ز خوردن
 دلش مملو کنم از نور حکمت
 کنم من فیض حکمت در دلش جفت^۲
 که این حکمت همه سحر حلاست
 دران عالم چو او معروف گردد
 چو بر گیرد قدم را و^۳ زملکوت
 مقام روح بر من حیرت آید^۴
 دران منزل بود کشف^۵ کرامات
 اگر دنیا و عقبی پیش آید
 بنور ذکر بایند در گذشتن
 اگر کس ذکر گویند صبح تا شام
 چو گردد جان و دل از غیر حق پاک
 دران منزل چهارم جست و جویی
 مقام قرب منزل بی نشانست
 بعون حق رسد آنجا چو سالک
 فصل اول^۶ در بیان توبه گویند^۷

برهم اشکها چون در مکنون کنم توبه ز سر آغاز اکنون ۲۷

a) پس A b) پویند A c) add. او A d) sic l e) i. e. کردن کردن A dial. Tadjicorum. v. sis quod mox foras dabitur opusculum meum Ягнобские Этмды inscriptum p. 35, 36, 35, 36 et cf. vocem جفت گلو Vull. ex B f) om. ز A g) او A h) او A i) سیوم منزل او W k) add. او l) او W m) sic n) > W o) om. او A; vss. 24.25 transponit W p) جز از W q) مکنست W r) باب om. اول A
 ا کردن A

بهر دم توبه بایند کرد عادت	نخستین توبه بایند پس عبادت ۲۸
که بی توبه عبادت چون سرابست ^a	روذ تشنه چو بیند کونه آبست ^b ۲۹
بهر يك ^c فرض آمدن توبه کردن	بهر دم توبه کن تا وقت مردن ۳۰ A 78v
چو حکاکان بیایند در بسفتن	بغیر از ذکر حق دیگر نگفتن ^d ۳۱
بکافر فرض آمدن تا زکفران	برون آید در آید ^e سوی ایمان ۳۲
بعاصی ^f فرض آمدن تا زعصیان	کند توبه همیشه چون مطیعان ۳۳ W 3v
بخاصان توبه کردن از مقامات ^g	بهر دم فرض باشد ^h از کرامات ۳۴
زدون حق بیایند توبه کردن	بحق بایند درین ره جان سپردن ⁱ ۳۵

فصل دوم، در بیان ذات و صفات^k گویند

چنان چون ^۱ گفتم از بالا دقیقت	شریعت هم طریقت هم حقیقت ۳۶
وجود آدمی چون این ^m سه مجموع	بکرده ⁿ حق تعالی جمله مصنوع ۳۷
یکی نفس و یکی روح و یکی دل	ولی در حرف هر يك هست مشکل ۳۸
شریعت راه تن آمدن بطاعت	طریقت راه دل شد با قناعت ۳۹
حقیقت راه جان سر نهانست	درون جان بیرون از ^o جهانست ۴۰
اگر عاشق ^p بود صادق دران ^q راه	زجان ^r و دل ^r بخیزد وز ^s سر جاه ۴۱
اگر بویی ازین ^t خواهی که یابی	زهستی پا برون نه در خرابی ۴۲
قلم اندر بصورت زود ^u در زن	حصار نفس را از بیخ ^v برکن ۴۳
بتقوی شهر دل آباد گردان	بهمت جان و دل را شاد گردان ۴۴

۱) زکفران A, i. e. زکفر او e) > A d) W کس c) نه pro ز W, آبست b) سرابست a) 32.33 transponit W f) بمومن W g) زمین مقالات h) باید A i) hic versus in W secundi capitis W بندکر A n) آدم است از هر m) گفته ام بلا A من l) در دل و نفس و روح k) om. W را om. W بنیاد v) خویش W u) ازان W t) از A s) و سر W r) درین W q) طالب W p) om. o)

دو دل را نیست ره اینجا^a یکی شو
دوی بگذار آجا وانگهی^b رو^c ۴۵
بدنه مر نفس خود را گوشمالی
که دشمن ره نیاید هیچ حالی^d ۴۶
صفات نفس را بگذار^e اکنون
صفات دل بچو گان هست میمون^f ۴۷
صفات نفس شهوتهاست راندن^g ۴۸
صفات روح جمله حسن^h و شوقستⁱ ۴۷۹
دل هر کس^j صفات روح گیرد
شود مقبول دلهایش ز پذیرد^k ۵۰
طلب اندر^l صفات ذات رحمان
بیاید هر یکی را قدر^m امکانⁿ ۵۱
فصل سوم^o در بیان^p وضو گویند^q

چو این گوهر محمد مصطفی سفت
وضو را کو^r سلاح المؤمنین گفت^s ۵۲
بباید بود دایم در^t طهارت
بظاهر هم بیاطن با^u بصارت^v ۵۳
طهارت ظاهر آمو^w از نجاست
طباط باطن آمو^x از خیانت^y ۵۴
چو وقت آمو^z نماز وقت مگذار^{aa}
چو وقتی تا بوقتی منتظر باش^{ab} ۵۵
سخن با کس مگو^{ac} الا ضرورت^{ad}
بهر جایی که باشی با خدا باش^{ae} ۵۶
بهر جایی که باشی ذکر میگو^{af} ۵۷
مده مر دون^{ag} حق را جای در دل^{ah}
حواس خمس^{ai} را چون دزد بر بند^{aj} ۵۸
پس آنکه رخت طاعت را سلامت^{ak}
بیر در حضرت حق با کرامت^{al} ۵۹

۱) همه طاعات کردن (e) W را شهوت براندن (d) W و add. W (c) و اینجا آنکهی (b) W راه آجا (a) W
که اندر دل (k) W در دلهای (j) W چو دل هر یک (i) W عیش (h) W و add. (g) W ذوق (f) W
بود (s) W هم (r) W با (q) A او (p) A om. A (o) در صفت (n) add. A سوم (m) باب (l) add. W
تا نیاید ره (y) W دود (x) W میگوی (w) W > A بگذار (u) W آید (t) W ظاهر طهارت
W (z) خمسه

اگر خواهی که با توحی تعالی سخن گویند ز قدرت بی مثالا ۳۳
 بنوان قرآن کلام الله بشنو قدیست این زحق منزل مدان^۵ نو ۴۴ W 4۷
 ندامت را امام خویش گردان همیشه اقتدا کن از^۵ دل و جان ۴۵
 اگر خواهی سخن با حق بگوئی نماز خود حضور^۵ دل بجوی ۴۶
 چو روز آید بیاید بود صام چو شب آید بیاید بود قایم ۴۷ A79۷
 شب و روزت چو گردد با تو یکسان نمایند کار مشکل نیک^۲ آسان ۴۸

فصل چهارم^۴ در بیان ترك دنیا^۵ گویند

ز دنیا ترك گیر از بهر دین تو توکل با خدا کن بر یقین تو ۴۹
 چو بایند رفتنت از دار دنیا چرا بندی تو دل در کار دنیا ۵۰
 نبایند بست دل بر^۴ اهل و فرزند بیایند بود تنها با خدواند ۵۱
 زهی غفلت که مارا کور کردست که یاز مرگ از دل دور کردست^۳ ۵۲
 بغفلتهای دنیا خلق مغرور که یاز مرگ کردست از دلش دور^۵ ۵۳
 ز دنیا و اهل آن^۵ چون تیر بگریز چو بگریزی تو کس در دل^۶ میامیز ۵۴
 علاقه های دنیا قطع گردان حزمین دل باش دروی چون غریبان^۴ ۵۵
 اگر در دل ترا جمعیت^۲ آید دعای گز کنی آنکه شایند ۵۶
 نباشد مبتدی را هیچ به زمین که پیری را بجویز رهبر^۳ دین ۵۷
 اگر خواهند که خلوت را گزینند پس آن^۴ بهتر که پیش شیخ شینند ۵۸
 ز نیک و بد برو^۵ تا باز گویند ز آسار نهانش راز گویند ۵۹
 مثالش را بگویم گوش دارید^۲ در آن غنیل هر يك هوش دارید^۲ ۸۰

W و add. f) حضوری e) W با d) نه از c) W qui vs. 64.63 transponit b) آن W به a) A از دل کرده اند n) W m) زن A l) با k) W j) om. A i) om. W h) om. A چهارم om. باب g) راه W s) جمعیت دل حاصل r) همیشه باش الخ A گریبان q) W درو دیگر p) و W. om. او o) W میدانر v) بود u) همان t) W بر

- اگر بی پیر کاری پیش گیرد
 چنان گاندر چهاری^a دهن بانی^{W 5}
 اگر آن دین بان در وی نبودی
 خطر در راه دهن بسیار باشد
 بکم گفتن بکم خوابی و خوردن^b
 چراغ^c نور باطن شب بر افروز
 اگر یک^d ذکر کوبی^e صبح تا شام
 چنان حاصل شود در دل صفایت^g
 دو چشم خویش را بر بند چون باز
 عروس معرفت چون رخ غایب
 بیک ساعت ترا هفتاد صد بار^k
 در آن حالت مقام نور باشد
 در آن خلوت بعاشق عشق باز یست
 هلاکت را زهر خویش گیرد^{۸۱}
 بیاید تا دهد از ره نشانی^{۸۲}
 بجز غرقش نبودی هیچ سودی^{۸۳}
 گل خوشبوی پر از خار باشد^{۸۴}
 بکن خو کنترک^e با خلق بودن^d ۸۵
 بخونگاه بشین شام تا روز^{۸۶}
 رسد کارت^f بفضل حق بانام^{۸۷}
 بیک لحظه^h گشاید کارها پت^g ۸۸
 درونت تا دهد کُم گشته آواز^{۸۹}
 زحسن خویش عقل از توⁱ رباید^{۹۰}
 غایب روی زبوره ای انوار^{۹۱}
 زجای آب و^m گل او دور باشد^{۹۲}
 زدون^j حق مر آورا بی نیاز یست^{۹۳}

فصل پنجم^۱ در بیان صفت^۵ تجرید و تفرید^۵ گویند^۲

- درین ره مرد را تجرید و تفرید^m
 نخستین مرد را^۹ تجرید بایند
 به پیوندی قناعت بایندش کرد^r
 لباس صبر را در پوش بر تن
 W 5v اگر چیزی بود در ملک درویش
 بیاید تا گشاید کار^۴ تومید^۴
 زدونⁿ حق بدل تفرید بایند^۵
 بفقیر وفاقه بایند بودنش فرد^۶ ۹۶
 درخت حرص را از بیخ بر کن^۷
 مقدار^۸ درم بازا^۱ ازین پیش^۸ ۹۸

W عادت و کم W, qui vss. 85, 86 transponit c) و کم گفتن و گفتن W! b) جهادی W! d) sic cf. vs. 12 i) add از W f) کارش - گویند - کس W g) et صفایش W h) کارهایش W i) om. W p) om. A q) یا کم A باد W t) بودن بایندش کرد s) پیوند W habet cf. vs. 143; r) گرد W sive W r) را قدم W از آن بیش W

زملک خویش تا بیرون نیاید	حجاب از پیش رویش ^a کی گشاید ^{۹۹}
مقام فقر بس عالی مقامست	من و مای ^b دران منزل حرامست ^{۱۰۰}
بجز عاشق نکند کس دران ^c کوی	بجز صادق نیارد ره بدان سوی ^{۱۰۱}
طریق فقر را راهبست مشکل	یقین باید درین ره توشه در ^d دل ^{۱۰۲}
درین وادی بسی گمراه گشتند	یقین را توشه چون همره نه بستند ^e ۱۰۳ A 80v
بجان ^f و دل بیاید رفت از رای	که این ره راه ^g سرباز پست بی پای ^{۱۰۴}
شکم پرور چه داند این سخن را	مگر آنکس که بازد جان و تن را ^{۱۰۵}
میان ^h کفر و ایمان راه فقرست	غنی مردن دنیا دون ⁱ کفرست ^{۱۰۶}
نشانید خوف غالب بی رجا را	میان هر دو باید بود مارا ^j ۱۰۷

فصل ششم در معرفت گویند

سخن در معرفت چون رفت اکنون	برون آرم ز دریا در ^k مکنون ^{۱۰۸}
لباس زهد و تقوی چون ^l نپوش	شراب معرفت را کی بنوش ^{۱۰۹}
کسی کو معرفت را کرد حاصل	مقام قرب حق ^m را گشت واصل ^{۱۱۰}
یکی باید تفکر کرد در خورد ⁿ	که این خاک ^o خمر ^p صورتم کرد ^{۱۱۱}
زهی پاکی که از خاکی بقدرت	وجود آدمی را کرد صورت ^{۱۱۲}
بگوهرها مزین کرد آن راه ^q	بنفخ ^r روح در تن داد جان را ^{۱۱۳}
بصر را داد بینایی که بیند	کر را داد قوت تا بشیند ^s ۱۱۴ W 6
زبان را داد گویایی که گویند	بعقلش داد جویایی ^t که جویند ^{۱۱۵}
به بینی داد بویایی که بویند	بگوشش داد شنوایی که شنود ^u ۱۱۶

باشد دران ره d) transpositis hemistichis W درین e) منی و ما b) ۱) حجابش پیش روی a)
 بجان باید شدن این ره نه از پای^f ره بازیست A را r) توشه^g آن ره نبردند e) W توشه^h
 و A W. om. تا k) یارا W i) ازان ره دور بودن خوف h) و A w g add. ای جان بیازمائی
 بنفخ روح برتن کرد W بنفخه p) جانرا o) از خاکی خمر A مجرم n) در خود W m) وی l)
 > A e) دانایی f) نشیند q) مارا

اگر گزیدی تو در توحید فانی بخت یابی بقای بی گمانی^a ۱۳۳
 فنا ترک هوا را نام کردند بقا جمله صفاتش را شمردند ۱۳۴
 نباشد موت هرگز اولیا را نه هر یک اصفیا و انقیاب^b را ۱۳۵
 چو او با نست تو هم باش با او دل^c خود را زدوش پاکتر^d شو ۱۳۶
 بنفوق و شوق عمری سر ببرند زداری تا بداری نقل کردند^e ۱۳۷

فصل دهم^f در بیان سفر و اقامت گویند^g

مسافر باش ای دل^h راه میرو قدم را هوش دار از چاه و زانگو ۱۳۸
 شبست و منزلت هس^k بی نهایت یقین را نوشه کن ره^l بر عنایت ۱۳۹ A 81۷
 ز صورت پای بیرون نه روان^m شو ره حق پیش گیر و پس دوانⁿ شو ۱۴۰
 هر آن منزل که اندر پیش آید اقامت کردن اندر وی^o نشاید ۱۴۱
 بهر ملکی^p عجایبها ببینی زهر عالم^q غرایبها^r بچینی ۱۴۲
 سفر از دل بخود^s می بایزت کرد نه در دنیا زمین می بایزت کرد ۱۴۳
 زهر^t نزدیک و دوری از دوتایی اگر یکتا شوی مرد خدای ۱۴۴ W 7
 مریدانرا همین قدرست کافی مریدانرا^u همین راهست شافی ۱۴۵
 درین کار آنچه بود از نقل^v بر اصل بنظم آورد آنرا شمس ده^w فصل ۱۴۶
 تمام این^x مختصر منظوم شد خوب^y که نام آن رساله هست^z مرغوب ۱۴۷

W هرگز انقیاب و اصفیا b) W qui hunc versum praecedentis capitis ultimum ponit c) بقا در زندگانی
 زداری تا بداری نقل باشد e) زشغل و کار f) A d) ولی
 W واز i) ودایم h) گویند W om. در بیان مسافر g) A ده. باب W r) دنیا عزل باشد
 W روان n) W بصورت پا بیرون نه اندرون W m) نوشه^e کن W l) sic A چو ره دورست و منزل k)
 W به بینی r) W بهر ملکی q) W فلکی p) A نظر کردن دران هرگز o) W
 transpositis vss. 142. 143 u) مریدانرا A راهست شافی W om. و zهی t) W بجان s)
 W خوش y) نامی W i) آوردمش آنرا W k) درین ره کار هر چه بود v) W 145. 146
 W این مثل خود داشت z)

ز هجرت هفت و پنجاه و هفتست^۱ شمار حاسبان تاریخ و قنست^۲ ۱۴۸
 بیا بشمار جمله تا باین بیت صنوسی هست با هفت آنجنین بیت^۳ ۱۴۹

نم

a) ز هجرتش et om. و A b) sic c) nescio quos versus spurios censeam, ut numerus 137 efficiatur: in W desunt vss. 10—15. 22. 58. 72, in A vss. 31. 116. 118. 131. Ceterum duorum ultimorum versuum loco W habet alios hos:

شد انعام این منظوم موزون، که مرغوب القلوبست نام اکنون
 بسی سپاره قرآن تابعم (sic) است، صد و پنجاه و هفت این بیت تم است

Jam sequuntur indices tres. *Primo* continentur omnia vocabula ab auctore explicata versu-que confirmata, nec non arabica turcica dialectorum vocabula, quorum in textu fit mentio: posteriorum testimonia capituli literâ et versûs numero uncis rotundis incluso dedi; priora autem quum quo capite legantur ipsa ultimâ literâ significant, versûs numerum annotare satis habui; quae uncis angulatis inclusae sunt voces ab auctore non explicantur, sed in versuum sine tantum reperiuntur.

Vocabula rariora quaeque notatu digna videbantur in indicem *secundum*, nomina propria in *tertium* atque ultimum retuli.

فهرست اول

مشمول بر لغاتی

که درین فرهنگ تضمین و بیان شد

۱۹۱	آلفونه	۱۹	آزیغ	۱	آباد
۳۱	آلفنه	۲۱	آزغ	۱	آباد
۳	آماج	۱۲۷	آزنگ	۲۱	آب خوست
۵۹	آماده	۷۷	آذیر	۱۲	آبشننگاه
۳۴	آمار	۱	آس	۲۹	آبکنند
۱۵	آماس	۲	آسا	۱	آخال
۳۴	آمرغ	۳	آسا	۴۱	آخش
۱۹	آموی	۱۷۸	آشانه	۱۲	آخشیج
۱۲۹	آمیژه	۲۸	آسیب	آخشیجان (ج ۱۲)	
۲۰	آمیغ	۴۸	آشنا	[آذر برزین ۸۱]	
۷	آوا	۱۷۳	آشانه	۵۹	آذرخش
۱۱	آوار	۲۷	آغار	۴۷	آذرم
۹۳	آور	(۱)	آغاز	۱۴۶	آذرنگ
۴۰	آورد	۴۸	آغالش	۷۰	آذریون
۵۱ [۵۱]	[آورید]	۴۰	آغشنه	آذین (۸۰)	
۱۲۲	آونگ	۲۱	آگنج	۱۳۱	آرنک
۲۸	آهار	۴۱	آگشنه	۱۴	آروغ
۳۵	آهجنه	۶۹	آگزیون	آزاد درخت (۷۶)	
۵۸	آهنج	۵۳	آگنج		
۲۰	آهو	۵۵	آکنده		

آهون	۵۷	[اَعظم]	۳۵	ar.	[اَنكشت]	۳۹
آیین	۸۰	اَقَد	(۴۱)		اَنگله	۱۵۴
[آبر]	۱۳۸	اَقَدِر	۹۱		آنیشان	۵۳
آبناخون	۵۶	اَقَدِسْتَا	۴		آواره	۹۵
اَخْتَر	۸۲	اَفَرَنگ	۱۰۸		آوبار	۱۳
اَخْتَر	۱۰۲	اَفْسَر	۸۵		آویج	۷۳
اَخْگَر	۹۲	اَفْشَرگَر	۱۰۵		اورمزد	۴۳ ۴۵
اَخْلَکَنْدو	۱۹	[اَفْلَاک]	۱۲	ar.	آورند	۱
ارنتگ	۹۳	اِکسون	۶۸		اورنگ	۱۱۵
اَرَج	۳۷	اَلْمَحْت	۱۲		اوسنام	۲۷
اَرز	۴۳	اَلْفَحْت	۱۳		اَهْرِمَن	۱۳۴
ارژنگ	۱۱۸	اَلْفَحْتَه	۳۷		ایزدون	۷۱
اَرِنج	۶۷	اَلْفَقَدَه	۵۲		ایفذه	۸۴
اروند	۲	اَلْفَنج	۵۴		ایمنند	۵
اَزْدَهَا	۴۹	اَنبوی	۱۸		ایوان	۲
اَزْکهن	۱۳۵	اَنجام	۲			
اسپریس	۲۵	اَنجوخ	۱۵		بابزن	۱۳۳
اَسْت	۳۸	اَنجیره	۱۰۸		باختر	۱۲۶
اُسْتَا	۵	اَنَد	۳		یادافراه	۱۰
استرنک	۱۴۳ (۱۳۲)	اَندام	۱۱		بادافره	۱۱۱
اَسْتروَن	۱۰۱	اَنفست ^a	۲۶		باد برین	۸۸
اَسْکْدار	۳۷	اَنگاره	۹۳		بادپیچ	۱۶
اَشَاک	۷۴				بادخون	۷۶

a) cf. *ham-basta

۵۲	بَذْکُنش	۴	بال	۴۸	بَازِیم
۶	بَنَواز	۲	بالاذ	۱۴۵	بَازِرَنگ
۸۱	بَنه	۳	بالار	۳۲	بَازِرُو
۵	بِرَاز	۴	بالان	(۳۲ و)	بَازِرُوچه
۴۷	بِرَازد	۵	بالای	۱۲۵	بَازَغَر
۸	بِرَاه	۳۳	بامس	(۱۲۵)	بَازِکَبیر
۱۷	بِر آهَنَت	(۴۴)	- بان	۵۴	بَازِبنَد(ی)
۵۲	بِر بِرُوشان	۱۳	باهو	۴۵	بَازِکُی
۵	بِر جاس	۶	بیر بیان	۹۰	باره
۲۷	بِر جیس	pers. ar. ۲	بت	۹۱	باره
۴۵	بِر خُفج	۸	بنا	(pag. ۴۸, 15)	باز
۵۸	بِر خور	۲۳	بَنفوز	۲	باز
۴۲	بِر د	۲۰	بَنکوب	۳	باز
۳۸	بِر ز	۹۴	بَنبَاره	۴	باز
۱۱۰	بِر زَن	۲۴	بَنج	(pag. ۴۸, 19)	باز
(۴۲ ت) ۸۱	بِر زین	۳۶	بَنچَکَم	(۸۴)	باز خَشَبین
۲۸	بِر غَسَت	۲۲	بَنجُو	۱	باز
۲۹	بِر غول	ar. ۳۵	بَنجَس	۳۹	بَاسَنار
۳۷	بِر گَم	۳۶	بَنجَس	۱۱۷	بَاسِرَه ^b
۲۹	بِر گَسَت	۳	بَنجَسان	۱۹۰	بَاشِکُونَه
[۶۸]	[بِر نَج]	۱۴	بَنجَسَنو	۱۲۵	بَاشَنگ
۳۳	بِر و	sic ۱۲۷	بَنزَندر	۵۳	بَافُتَم
۱۸	بِر هَنَت	۶	بَنزِرام	۱	بالک
		۵۲	بَنزِکَنَد		

فهرست اللغات

۱۵۷

۳۷	بیاستو	۹۸	بلندین	(ت ۱۸)	برهختن
۱۱	بیجاذ	۱۱	بلوچ	۵۸	برهون
(۱۱ د) ۵۸	بیجاده	۱۷	بمهراس	vide	برین
۳۸	بیخسته	۲۷	بنانج	۶۱	بزم
۴۰	بیخشت	۴	بنلاد	۶۵	بزما یون
(ن ۷۷)	بین طبری	۵۸	بو الکتجک	۱۱	بساک
۶۶	بیر	۲۱	بوبه	[۳۹]	[بسته]
۱۱۱	بیرنگ	۲۲ sic	بوبه	۴۹	بسمل
(۳۹)	بیستار	[۱۹]	[بود]	۶۴	بسوده
۸۸	بیغاره	۱۸	بوس	۱۹	بسچ
(۵۰)	بیلاک	۱۳۲	بوسه	۳۳	بش
۱۵۲	بیله	۶۱	بو قلمون	۲	بشار
۱۱۵	بیور	۲۴	بوك	۱۱۲	بشتر
۲۸	بیوك	۱۰	بوکلن	۲۸	بشکلین
(ک ۲۸)	بیوکان	۴۴	بوم	(خ ۱۳)	بشکوفین
۸۳	بیهنه	۴۵ (ف ۹)	بوم	۲۷	بشکول
۲۱	بیهود	۱	بهار	۷	بغاز
پ		۳	بهرام	۴۳	بغج
۹۶	پاچنگ	۴	بهرام	(۲۶)	بغنود
۸۰	پاذیر	۵	بهرام	۱۰	بگماز
۵۰	پاردم	۳۸	بهرمان	۵۴	بل
(۱۹ د ۵۱)	پازند	۳۹	بهرمان	۶۱	بلاده
۳	پاس	۲۰۷	بهمنجه	۱۱۹	بلکن
		۴۳	بیه		

۱۹	پَرَوَه	(۳)	پَرَزَنَک	(۴۴ س ۳)	پاسبان
(۷۹ var.)	پَرَوَهینه	۱۲۷	پَرَزَه	۱۲۴	باشنگ
۲۷	پَسَت	۱۵	پَرِسْتَو	۳۵	باغند
(۹۸)	پَسَنَر	۱۳۸	پَرِکَالَه	۵۴	باغند
۷۷	پَشَک	۸۶	پَرِکَر	۲۱	پاکند
۸۲	پَشَک	۷۳	پَرِجَیْده	۱۶۸	پانگانه
۱۱۳	پَشَنگ	۱۱۳	پَرِن	۱۷	پالو
۲۸	پَشِنز	۴	پَرِنْد	۱۷۲	پالوانه
۵۴	پَک	۹۷	پَرِنْد اَوَر	۷۱	پالوده
۵۶	پَک وَلَک	۴۲	پَرِنیان	۷۲ (pag. ۷, 12)	پالوده
۵۰	پَل	۴۶	پَرَو	۹	پالوش
۲۴	پَلوس	۱۵	پَرَوَا	۱۴۸	پالهنک
۱۶۵	پَلَه	۱	پَرَوَاز	۱	پاپاب
۱۱۴	پَنجَرَه	۶	پَرَوَاس	۲	پاپاب
۴۲	پَنچَه	۱۸۱	پَرَوَانَه	۷	پایان
۷	پَنَد	۴۰	پَرَوَز	۱	پایانی
۱۹	پَرَب	۵۶	پَرَوَنَه	۲۲	پای خوست
۴۹	پَرَبَک	۳۱	پَرِیش	۲۹	پنج
۲۰	پَوَد	(ش ۳۱)	پَرِیشان	۳۰	پنج
۴۶	پَوَرِش	۱۲	پَرِش	۳۱	پنج
۴۸	پَرَشَک	۳۳	پَرِشَوَند	۷۰	پنجشوده
۲۵	پَرِک	۵	پَرِشَان	۷۷	پنه
۴۶	پَرِک	۶	پَرِشَنَد	۱۰۵	پنهره
		۲۵	پَرِشَوَل	۱۰	پرخاش

فهرست اللغات

۱۵۹

kirg. (ل ۳۴)	تَرَنجی	۴۵	تَارَكْ	۱۸۳	پَهَنانه
ispah. (ز ۱۴)	تَرَنَد	(س ۱۹)	تار ومار	۱۸۴	پَهَنانه
۱۲	تَرَبان	۱ (۱۰)	تاغ	۴۵	پ
۴۱	تَر	۱۳	تاك	۱۴۹	پِباله
۳۴	تَش	isp. (۱۴۲)	تالانك	۱۶	پِیخ
۱۷	تَشلیخ	۴۷	تاوَل	۷	پِخال
۱۱	تَف	۵۷	تَب باذه	[۳۴]	[بیمه]
۴۷	تَفَت	۱۴۳	تَبخاله	۴۱	پیشبار
(ت ۷۴)	تَفَتَه	۳۰	تَبیری	۸۹	پِیگر
۱۵۰	تَفشِلَه	۲۵	تَبسَت	(۲۵)	پِیلفوش
۲۰۲	تَفَنَه	۵۴	تَبش	۲۵	پِیلگوش
۳۵	تَفو	۲۱	تَبنگو	۱۵۱	پِیله
(pag. ۵۴, 8)	تَکَر	۲۷	تَبوك	۱۶	پِینو
۳۰	تَکَس	۱۰۳	تَبیره		
۳۵	تَکوك	۱۶۴	تَخله		ت
۱۶	تَکاپری	۴۰	تَخِم	۷	تاب
۵۳	تَکَل	۴۵	تَدرو	(۱۸)	تاب
		۱۱	تَرا	۹	تاب
۷	تَلاتوی	۳	تَراب	۱۰	تاب
۷	تَلاج		تَرِت ومرت ۲۰ (۳۰۵ س ۱۹)	۱	تاغ
۱۶۲	تَله	۸۰	تَرزده	۴	تار
ar. [۱۶]	[تَلم]	۵۲	تَرْتِج	۸	تار
۳۱	تَموك	۸	تَرَفند	[۵]	[تار]
۶۴	تَنبَك	۳۷	تَرگش	۴	تاراج

فهرست اللغات

۱۹۰

[۲۳ جوش]	۷۳	نیر	۵۹	نَبیل
ج	۲۱	نیغ	۵۹	تَج
(۲۴) چابُلوس	۲۲	نیغ	(۶۰)	نَندر
۲ چاک	۲۳	نیغ	۲۳	نَندو
۲ چال	۳۳	نیم	۶۰	نَندور
۱ چالاک	۱۰	نیر	۹۰	نَنگ
۱۹۸ چامه	ث			
۴ چارچاو	ar. [۴۰ نَاج]		[۹۷]	[نَنگ]
۷ چبغوت	ar. (۲۱ خ) ثولول		۹۸	نَنگ
۱۹ چخ	ج		۹۹	نَنگ
tar. (۳۷ ر) چپر ایچی	۲ جانی جانی		۳۱	نَومند
۹ چخماخ	۳۳ جالیز		۹۹	نَواره
۹۷ چرامین	۱۹۹ جامه		۱۳	نوبان
۳۶ چرخ	۱۰۴ جبره		۶۳	نوده
۳۷ چرخ	۶۰ جخش		۲۴	نوز
۳۰ چرخ	sio ۱۴۲ جدر		۱۰۰	نوسن
۴۱ چرخشت	(۵۱ ف ۹) جغد		۱۰	نوغ
۷۰ چروینده	۳۰ جلب		iraq. (۱ ج)	نوله
۳۷ چست	۲۹ جلوهز		۳۸	نویل
۳۷ چشم آغیل	۲۴ جمست		۳۸	نهم
۱۸ چشم بنام	۲ جناغ		۶۷	نیر
۱۴۶ چفاله	۱۰۳ جنگ		۶۸	نیر
۴۶ چفت	۸ جواز		۶۹	نیر
(ت ۴۶) چفته			۷۰	نیر
			۷۱	نیر
			۷۲	نیر

۱۰۴	خَر	ar. [حُرْف ۱۷]	۴۶	چَك
	خَرَاب و بَاب (س ۱۹)	۳۴	۷	چَكَاز
۱۰	خَراس	خ	۸	چَكَاز
۲	خَراش		۱۸	چَكال
۳	خَراش		۳	چَكَاو
۲۰	خَرام	خاڭ	۲۹	چُكُری
۲۲	خَرام	خارا	۷۰	چُكُك
	خَرَانَبَر	خاره	۳۶	چَكرك
۴۹	خَرَبِيواز	خاشاك	tunc. (ك ۱۴۸)	
۱۱	خَرچال	خاكشور	۳۹	چَلِپَا
۵	خَرچنگ	خام	۱۲۹	چمانه
۱۲۸	خَرْد	خام	tunc. (ل ۴۳)	
۳۹	خَرَفَه	خامه	۱۲۰	چمن
۱۳۶	خَرَمَن	خاور ۸۳ (۱۲۶)	isp. (ج ۱۶) ?	
۱۰۶	خَرَنَد	خايسك	۱۰۹	چندن
۹	خَرُوش	خباك	۱۰۲	چنگ
[۲۶] ۱۲	خَرُوه	خيزدو	۱۰۱	چنگ
۱۰	خَس	خيزدوك (و ۲۶)	۵۵	چَنگُل
۲۹	خَسْتَرَانَه	خيمك	۴۰	چَنگُلُوك
۱۷۰	خَسِر	خنبر	۲۸	چيلان
۱۳۱	خَسِرُو	[خُځځاي شناس ۲]		
۳۹	خَسُو	خُځځوڪ	ح	
۳۸	خَش	خُځځيش	ar. [حالش ۴۹]	
۳۶		خُځځيو	ar. (ش ۳۰)	

۱۰۷	خیره	۵۳	خَنَجَكْ	۴۰	خَشْ
۴۶	خبری	۷۶	خَنْجیر	۲۱۱	خَشَاوه
۴۷	خیری	۲۷	خَنَکْ خَرِشْ	۳۷	خَشَايَزْ
۳۲	خیم	ar. (ج ۱۳)	خَنْصَرْ	۹	خَشْکامار
د		ar. (و ۲۶)	خَنْفَسَاءْ	۴۷	خَشَنْشَار
		۶۹	خَنکْ		خَشُو (ش ۳۶)
۱۰	داذار	۵۵	خَنور	۲۲	خَشُوذْ (نَخَشُوذْ)
۲۲	داربوی	۱۰۱	خَنْبَاکَر	۳۰	خَشُوکْ
۷	داس	۷۴	خَنْبِنَه	۸۴ (۱۹۶۵)	خَشْنِین
(۷)	داس	۴۲	خَو	۱۹۶	خَشْنِینَه
۱۴۵	داستگاه	۱۰۰	خَوَالِیْکَر	ar. (ک ۱۴)	خَطَائِی
۱۹	داس و دلوس	۹	خوچ	۱۲	خَفْ
۶	دشاذ	۱۷ sic	خَوذْخَرَه	۲۹ (var. ت ۴۶)	خَفْتَه
۳	داغ	۱۹	خَوْرابه	(۲۶)	خَلالوش
۴	داغ	۲۰	خورابه	۸۴	خَلْشَکْ
۶	داه	۱۱	خوش	۵۹	خَلْمْ
۷	داه	[۱۲]	[خوشخوری]	۱۵۷	خَله
۵۷	داهل	[۷۸]	[خون]	۱۵۸	خله
(۲۸)	داهیم	۳۰	خَوْنَدِ وَتَنَدِ	۱۵۹	خله
۳۲	دخ	۲۷	خَوی	۲۹	خَلِیزْ
۹۸	دختندر	۱۴	خوی	۳۹	خَمْ
۵۶	دخش	۳۰	خویند	۱۲۵	خماهن
۷	درای	۴۴	خی	۲۶	خَنْبِه
ar. [۳۶]	[درج]	۲۷	خیرو	۶۱	خَنْجْ

فهرست اللغات

۱۹۳

۹	رام	۴۴	دوزه	۵۸	درخش
sic (۳۸)	راود	(۲۲)	دورياز	۴۳	درخش
۲	رای	[۲۳]	[دوزخ]	(ش ۶۳)	درخشند
۹	رت	۴۹	دوستکَن	ar. [۳۷]	[دَرس]
۱۶۶	رجله	(ن ۴۹)	دوستکافی	۶۰	درفش
۹۳	رخبین	۶۰	دون	۱۴	دروا
۱۶	رخت	۲	دهاز	۲	درواخ
۵۵	رخش	۵۱	دهش	۱۱	دروای
۵۷	رخش	sic [۵۲]	[دید]	۱۸۹	درونه
۶۴	رخش	(۴۴)	دیزبان	[۲۹]	[دریغ]
۱	رخشا	(۲۲)	دیرياز	۱۶	دربواس
۲۰۱	رخنه	۲۶	دیس	۵۲	دزک
۴۶	رد	(۱۱)	دیوبای	۱۴	دز
۸۲	رده	۱۰	دیولاخ	۳۱	دزخیم
۳۲	رس	(غ ۱۶)	دیوه	۴۱	دزم
۳۵	رست	۲۸	دیهم	۴۴	دستیار
۷۸	رَشک	ذ		۱۹۳	دستینه
ar. (خ ۱۶ غ ۳۰)	رمص	ar. (ل ۷)	ذرق	۲۰۳	دشنه
۱۷	رَمکان			۱۲۱	دن
۲۸	رنبه	ل		۱۰	دند
[۵۱]	[رنج]			۵۲	دنکَل
۵۰	رنک	۹	راذ	۱۱۶	دو پیکر
۹۱	رنک	۵	راغ	(۳۲) ۱۱	دوخ
		۱۳۵	رافه		

فهرست اللغات

۱۶۴

۱۹	رَند	۴۲	زَون	۱۰۹	رَنگ
۴	رَندباف	۴۸	زَودوزه	۱۱	رَوان
۱۰۵	رَنگ	۱۱۴	زَر	۸	روح ؟ چکاد
۱۰۶	رَنگ	۱۱۳	زَر	۵۴	روزبانان
۱۰۷	رَنگ	(۱۱۴)	زَر	۱۵	روش
۱۶۰	رَنگله	(۴۲)	زَرادشت	۱۷	روهینا
۲۳	زَوار	۱۳۰	زَرَاغن	۱۱۶	روین
۹	زَواه	۱۴۰	زَرَاغنک	ar. (۷ ۱)	رهن
۷۱	زَونج	۴۸	زَرِفت	۱۳۱	ریجن
۵	زَهاب	۴۲	زَرَدشت	(۳)	ریکناک
(۸)	زَهرفِقال	۸۵	زَرَفین	(۱۰۰)	ریغن
۵۳	زَهِش	۱۲۳	زَرَنگ		ز
۲۱	زَیب	۷۵	زَریر	۸۶	زاره
۱۵	زَیبان	۹۶	زَغاره	۱۲۳	زاستر
[۴۹]	[زَیبد]	۴	زَغَرماش	۶	زاغ
ar. (۱۱ ب)	زَیِف	۱۱	زَغند	۷	زاغ
۲۴	زَیغ	۱۳۵	زَغنگ	(pag. ۸۴, ۱۴)	زال
		۴۹	زَغت	۶ ۳	زال
		۴۳	زَغت	۸۸	زاور
		۴	زَکاب	۱۷۷	زاولانه
۳	زَاژ	۱۲۳	زَلِغن	۱۳	زاووش
(۳)	زَاژ	[۱۶۷]	[زمانه]	ar. [۸۴]	[زَبَد]
۹۰	زَاغر	[۸۲]	[زَمین]	۱۳۳	زَبگر
۱۴۱	زَاله	۹۶	زَبیر		

فهرست اللغات

۱۹۵

۱۳۲	سَرنَگ	۸	سان	۱۴۲	زَالِه
۵۵	سُتودان	۱	ساو	۲۰	زَخ
۶۲	سُتوده	۲	ساو	۱۵	زَرْف
۱۸	سَنِخ	ar. [۱۰]	[سَبِت]	۱۹	زَغَار
۷۹	سَتِير	۹۹	سَبزچين	۶۷	زُك
۲۶	سَتيف	۷	سپار	۹۷	زُکاره
۳۴	سَتيم	۲۴	سپار	۲۰	زُکان
۶۱	سَخش	۱۲	سپاس	۳۱	زُکس
۲۸	سَنکيس	۳۲	سپری	۵۴	زُکور
۱۳۲	سر	۲۵	سپَرِغ	۴۹	زَنه
۱۲	سَراب	۲۵	سپَرِغ	۴۸	زَوَاغَار
۱	سَرای	(۶۲)	سَبِج	۲۵	زَي
۸	سَرپاس	۲۸	سَبند	۱۹	زَيان
۳۴	سَرپايان	۴۸	سَبِهَند		س
۳	سَرشاخ	۱۳۶	سَپَر	۱۲	سا
۷۵	سَرشک	(۳)	سَپَر آسا	۱۰	ساذ
۷۶	سَرشک	۱۹	سَتا	(د ۱۰)	ساده
(۱۷)	سَرَف	۸	سَتاغ	۶۰	سَارَاک
۲۰	سَروا	۱۵	سَناک	۵۷	سَارَنج
۱۲	سَرواد	۱۴	سَتام	۹	ساز
۸	سَروش	۲۱	سَنان	۱۱	ساس
۶۳	سَرون	۴۳	سَنايش	ar. (ش ۳۰)	سام ابرص
۱۱	سَفال			۲۳	سامان

۱۲۹	شاور	۹	سنڱلاخ	۱۲	سفال
۱	شاه	۹۲	سنڱور	۳۰	سفته
۲	شاه	۲۰۶	سنه	۴۴ ۴۱	سغج
۲۱	شاهبوی	۲۶	سنی	۱۴۷	سکاله
۴۳	شایگان	۲۰	سو	ar. (۳۰ غ)	سکر
۵۰	شایگان	۷	سونام	۸۷	سَلک
۱۰	شب بوی	۵۷	سور	۵۴	سم
۱۳	شبناب	۴۲	سوسمار	۱۶	سماروغ
(۱۰)	شناک	۱۴	سوفال	۵۰	سج
۱۳۸	شنالنگ	۳۹	سوک	سمجه (ج ۵۰)	سمجه
[۱۳۰	شتر	۲۲	سوهان	۸۷	سهره
۱۲۶	شترنگ	(۳)	سومناک	۱۸	سمند
۱۰	شچام	۱۰	سیام	۱۱۹	سمندر
۲۰	شخ	kirm. (۱۴)	سیسالنگ ^۲	۶۳ (۱۱۹)	سمندور
۲۶	شخ	۱۰۳	سیله	۲۲	سَنار
۲۶	شخار	۱۱	سیماب	۷۰	سَنج و غنج
۶۲	شخش	ش		۳۶	سند
۲۳	شخوذ (بشخوذ)	۶	شاذاب	۳۷	سند
(۲۳)	شخوذن (د)	۱۹۲	شاذگونه	۴۶	سندل
۶۰	شخوده	۸۷	شاره	۴۰	سنگسار
۳۲	شدکار	۱۲	شاکر	۵۰	سَنکک
شیر	شوزه vide	۲۰	شال		
۲۱	شرفاک				

f) cf. kurd. sisâ'ik etc.

e) cf. Anvari ed. ИКЯРОВСКИИ
۴۸, 2.

ar. ۱۰۱	شَوَك	۸۸	شَلَك	۱۳۶	شَرَنگ
۳۰	شَهَر یار	۵۱	شَم	۳۰	شَسْت
۲۰	شِیار	۵۲	شَم	۳۱	شَسْت
(۵۳ ی) ۲۰	شَیان	۲۴	شَمان	۳۲	شَسْت
۵۳	شَیانی	۱۰۶	شَمَر	۳۶	شَسْت
۲۶	شِیب	۶	شَمُشار	۳۲	شُغ
۲۲	شِیب و تِیب	۱۰۳	شَمَن	۲۱	شُغا
۶	شِیدا	۳۱	شَمِیف	۱۷۶	شُغانه
۴۱	شِین	(ذ ۳۱)	شَمِینَه	(غ ۱۷)	شُغَه
۱۳۱	شِیر شَرزَه	۱۵	شَنار	(۵۸)	شُفتاهنج
۳۰	شِیم	۱۱	شَناه	۱۴۲	شُفتَرنگ
ص		۳۲	شَنبَلین	۸۶ ۸۵	شَفَك
[صاحبقران ۴۰]		۲۰	شَنَد	۱۳۷	شُکافه
ar. (ف ۱۰)	صَدَا	۱۳	شَنَدَف	۸۴	شُکَر
ar. [۱۴۱]	صَدَر	۱۰۰	شَنگ	۵۰	شُکُفَت
ض		۱۱۶	شَنگ و شَنگ	[۱۰۰]	[شَنکن]
ar. (ر ۴۲)	ضَب	۲۰۵	شَنه	(۱۳)	شُکوخ
ط		۳۷	شَنی	۱۴	شُکوه
۷۷	طَبَرخون	۱۴ ۱۲	شُوخ	۳۷	شُکیبا
ع		۲۴	شُود	۲۵	شُکال
isp. (ک ۴۱)	عایشه لب جوی (ک ۴۱)	۶۱	شور	۱۶	شُگُرف
ar. [۳۲]	[عجب ۳۲]	۵۷	شُوشک	۱۷	شُلبوی
		۱۷	شُوغ		

فهرست اللغات

۱۰۰	غوره	۵۵	غُرْم		
۱۰۱	غوره	۵۶	غُرْم		
۱۶	غوش	۱۹	غُشَاك	۱۵	غاب
۱۴	غوشاذ	۱۴	غَف	۱۶	غاب
۳	غوشای	۳۹	غَفَج	۲۶	غَارَج
۴	غوشای	۱۳۶	غَلْبَكِن	(ج ۲۶)	غَارَجی
۳۲	غوك	۲۴	غَلْبِه	۱۲۲	غازه
۳۱	غول	۴۶	غَلْمَج	۴	غاز
(۳۱)	غول	۴۷	غَلْمَج	۵	غاش
[۴۱]	غَيْب دان	۱۵	غَلْغَلِج	۳۸	غالوك
	ف	(۴۴)	غَلْمَج	۳۹	غاوش
۶	فار	۲	غَلْمَوَاج	۱۴۷	غاوشنگ
۱۶۵	فازه	۱۲۶	غَمَزِه	۳۴	غاوشو
۶	فاش	۳	غَمَنَّاك	۷	غت
۱۷	فام	۴۵	غَمَنَن	۱۳۷	غذنگ
۱۸۷	فانه	۱۱۷	غَن	۱۳۴	غَرُغَر
[۶۰]	فتاده	۶۰	غَفَج	۵۷	غرم
۸	فتال	۱۳	غَفْجَال	۱۰۲	غرن
۱۸	فتراك	۴۴	غَفْچِه	۲۷	غرنبه
۱۲۱	فندرنك	۳۴	غَنَد	۹۴	غرنگ
۴۱	فراشتوك	۴۶	غَمَل	۴۷	غرو
۹	فراغ	۱۲۹	غَنَك	sic ۵۰	غريد
ar. ۱۰	فراغ	۲۵	غَنُوذ (نَفَنُوذ)	۶	غريو
		۶۷	غَنُوذِه	۳۱	غزب

فهرست اللغات

۱۶۹

۱۲۶	فَلَاحَنَ	۱۴	فَرَوَار	۱۹	فَرَت
۱۷	فَلَاذ	(۹۰)	فَرُودین	۶	فَرُوت
۲۴	فَلَنَخ	۹۹	فَرُودین	[۳۰]	[فَرُخ]
۲۶	فَلَنخوذ	۹۴	فَرُوردين	۲۲	فَرخا
۴۰	فَلَنخین	۷۶	فَرُوهینه	۳۳	فَرخج
۱۰	فَلَعَنَد	۱۱۸	فره	۴۱	فَرخو
ar. [۴۰]	[فَلَاك]	۳۶	فَرَهجته	۲۹ (۱۸۰۰)	فَرزان
۱۰۶	فله	۳۳	فرهست	۱۸۰	فرزانه
۶۰	فَتِج	۰۰	فرههج	۴۴	فرزد
۱۲	فند	۱۱۶	فرهنگ	۳۳	فرسب
۴۳	فَنو	۳۱	فری	۵۳	فرسذ
(۳۶)	فَنوذ	۲۰	فریب	۵۱	فرسنگسار
(۹۰)	فوردين	۱۲۹	فَرَاکَن	۶۹	فرسوده
۳۱	فوزان	۱۱	فَرَز	۱۱۱	فرغر
۲۶	فوکان	۲۲	فَرغند	۱۳	فرغند
۴۶	فَباوار	۱۱۹	فَره	۳۰	فرغول
۰۰	فَبَلَك	(۱۰۳)	فَسيله	۱۳	فرغوی
ق		۳۲	فَش	۳۰	فرغیش
turc. (۱۶)	فار	۳۳	فَغ	۶۴	فرفور
۱۶	فار	māver. (۳۳)	فَغ	۱۱۴	فرکن
ar. (ک ۳۶)	قَبْرَة	۱۴	فَغَنَد	۱۶	فرکند
ar. [۱۰۹]	[قَدْرَة]	۱۲	فَغِيار	۴۳	فرم
ar. (ل ۳۴)	قَرص	۱۷۰	فَلْکانه	۱۳	فرناس
۳۲	قَزَاکَنَد			۶۶	فرنج

۳	کت	۳۱ var.	کالفتنه	۲۹	قسطا
۲۲	کتخ	۴۲	کالم	turo. (۶ خ)	قولی
۳۲	کتچول	۲۲	کالوس		
۳۳	کتخ	۱۳۹	کاله	ک	
۷۸	کنده	۲۴	کام	۱۳	کابلچ
۷۹	کنده	[۵۰]	[کامگار (ی)]	ar. (۲۴ و)	کابوس
۱۲۰	کندیور	۲۴	کانا	۳۳	کابوک
۱۰۹	کر	۱۳	کاناز	۱	کات
۱۴	کراک	۵	کاو	۱۰۲	کانوره
(ش ۵۰)	کرباسو	۶	کاو	۵	کاج
۳۵	کربش	۷	کاواک	۸	کاج
irm. (ش ۵۰) ?	کربود	۵۹	کاوچک	۶	کاج
۳۲	کرته	۸۳	کاوین	۲۱	کاچال
۳۳	کرته	۱۴	گاه کشان	۴	کاخ
۱۰۳	کردر	۲۰۴	کاینه	۳۰	کاریز
۳۶	کردگار	۳۴	کب	۱۲۰	کازه
۵۱ (۸۳)	کرزمان	۱۱	کبت	۱۲۱	کازه
۱۰۴	کرزن	۴۹	کبد	۷	کاژ
۷۶	کرستون	۲۳ (و ۳۰)	کبست	۲۳	کاسوی
۱۸	کرف	۳۰	کبستو	۱۸۲	کاشانه
(۸۲)	کرگر	۱۲۲	کبودر	۱۲۴	کاشغر
[۱]	[کرمان]	۲۳	کبوس	۵	کافی
۷۲	کرنج	۲۳	کبه	۵	کاک
		۳۸	کبیتا	۱۷	کال

فهرست اللغات

۱۷۱

۴۳	کَنج	(۳۴۴)	کَفِيزه	۲۴	کَرَنجَو
۱۰	کَنجال	۱۸	کَلابه	۴۸	کَرَو
۴۳	کَنچه	۱	کَلات	۲۶	کُرورز
۲۸	کَندا	isp. (۲۴)	کَلارَه	ar. [۲۹]	[کَریم]
۹۹	کَنداور	۱۰	کَلال	۲۷	کَرَبَا
۳۶	کَندرز	۳۴	کَلنه	۶۰	کَرَم
۴۹	کَندوری	۴۸	کَلنج	۱۳	کَرز
۴۷	کَنک	۳۴	کَلنج	۲۱	کَرزار
۲۹	کَنشتو	۸۹	کَلک	۳۸	کَش
۱۹	کَنغال	۶۶	کَلک	۴۰	کَشاورز
۱۴۴	کَنغاله	۱۱۰	کَلندرَه	[۳۰]	[کَشنی]
۲۳	کَنند	۱۳	کَلوخ	۳۶	کَشنی
۵۶	کَنور	۴۲	کَلیک	۴۴	کَشغَت
۴۰	کُوَار	۹	کَماس	(ت ۴۴)	کَشغَتَه
۸	کُوَارز	۲۶	کَمَانِ سام	۸۷	کَشکین
۱۲۴ (ر ۸)	کُوَارَه	۱۷۱	کَبانه	۱۹۴	کَشکینه
۹۰	کوبین	۲۰	کَمرا	۱۰۷	کَشور
۱۶	کوپال	۲۶	کَمرا	۲۳	کَفا
۱۰	کوچ	۴۲	کَمی	۴۰	کَفَت
۱۱۱	کودن	[۱۹۰]	[کَبینه]	(ت ۴۰)	کَفَتَه
۱۴	کوداب	۱۳۹	کَنارَنگ	۶۶	کَفش
۱۱۶	کودره	۱۱	کُناغ	۷۸	کَفشیر
۱۱۲	کوره	۸	کُنام	۳۴	کَفیز

۳۷	کُزبز	۹۰	کَیْفَر	۱۰	کوز
۵۱	کُردنا	۴۳	کِیک	۲۰	کوس
۳۹	کُرز	۵۰	کِیمیا	۲۱	کوس
۴۷	کُزیش	۳۰	کَیوان	(۱۴)	کوشاب
مار	کُرنه vide	ک		۹	کوف
۵۱	کُرفت g			۱۷۹	کوفشانه
۲۷	کُزگان	۲۰	کَام	۳۷	کوک
۵۸	کُرم	۴۹	کَاوَدَم	۳۸	کوکنار
۲۷	کُریغ	۱۴۹	کَاورنگ	۴۹	کوم
۳	کُزای	۳	کَاه	۸۱	کوپر
۶	کُزای	۴	کَاه	۵۰	کَهَبَد
۳۶	کُزاید	۵	کَاه	۱۰۰	کَهَبَلَه
۳۴	کُست	۱۳۹	کَبَر	۲۴ (ن ۹)	کَی
۴۲	کُش	۲۰۰	کُذرنامه	۹	کَیا
۲۴	کُلوند	۱۴	کُراز	۱۰	کَیا
۶۲	کُنج	۱۰	کُراز	۱۲۷	کَبَاخَن
(۶۲ ج)	کُنج باد آورد	۱۶	کُراز	۳۳	کُبار
(۶۲ ج)	کُنج شایگان	۱۷	کُراز	۹	کَبان
۸۱	کُجَشک	۲۰	کُراز	۳۷	کَبان
۱۰۴ ۹۱	کُنگ	۲۱	کُراز	۴۰	کَبانا
		۱۰	کُرای	۵۴ [	کَبانی
		۳۰	کُرایف	(۲۶)	کِب
				۳۰	کِیف
				۹۴	کَبَر

فهرست اللغات

۱۷۳

(۲۹)	لُوفَا	(۵)	لَت	۹۲	گَنگَل
۱۶	لِبَان	۵	لَت لَت	۱۳۴	گَنگَل
		۱۱۰	لَتَرَه	۴۰	گَو
م		۱۲۱	لَتَنبِر	(۴۰)	گَو
۷۳	مابون	۲۲	لَنج	kirm. (ج ۱۶)	گُواچَه
۵	ماخ	ar. (ك ۱۳۰)	لَنظَه	۸۵	گُوپاره
۷	ماخ	۱۴	لَنفَت	۲۸	گُوری
۱۳۰	مار گَرَزَه	۳۵	لَنج	۸	گُوش سَرای
۱۸	ماز	۱۲۲	لَزَن	۲۸	گُولَانج
۱۲	ماغ	ar. ۴۲	لَغَز	(ژ ۱۱)	گِیاه نَرگی
۳۳	ماکول	۴۲	لَفَج	۴۸	گِیَنی
۴۶	ماکیان	۶۳	لَک	۱۴	کَنج
۲۴	مالامال	۶۸	لُک		
۱۴۰	ماله	۱۷۴	لَکَازَه		
۳۰ ۳۲	مانا	۱۰۷	لَکَن	(ج ۲۸)	لابرلا
۳۹	مانیند	۱۰۸	لَکَن	(۱۰)	لاخ
۱۳	ماه	۶۱	لَک وِیک	۱۵	لاذ
۹	مای	۲۵	لُنبه	۱۶	لاذ
isp. (ج ۷۱)	مبار	۲۹	لَنج	۶	لاف
۲۳	مَج	(۶۶)	لَنج	۶	لاک
۱۴۱	مَاجَنگ	۲۵	لَند	۱۹	لام
ar. (و ۲۹) ?	مَحَلَب	(۱۱)	لوچ	۵۲	لامانی
۳۱	مَخ	۱۰	لوش	۱۸۶	لانه
۳۳	مَخیند	۱۸	لوغ	۴	لَت

۳۳	موزان	۱۰	مغاک	۲۱	مدام
(۳۴)	مول	۴۸	مغنا	۲۱	مدهوش ^h
۱۳۵	مور	۲۲	مغلاک	۱۲۰	مذنگ
۱۳۷	مور	۶۰	مک	۳۸	مبرج
(۳)	مهر آسا	۵۱	مکل	۳۲	مرجان
(۴۴)	مهربان	۲۶	مکيب	(ذ ۳)	مردار خوار
۸۶	میتین	۵۸	مل	(۸)	مردم فتال
۳۵	میز	۱۲۳	ملازه	۴۴ (ن ۴۴)	موز
(۳۵۰) [میزبان ۴۵]		ar. [۴۷	[ملک	۴۴	موزبان
۴۶ sic	میزد	ar. [۳۴	[ملوک	۳۸	مرس
۴۷ sic	میزد	۳۴	ممول	۱۳۲	مرغزن
۲۸	میغ	۱۱۷	مناور	(۳۲)	مرغوا
۲۰۹	میلاوه	۶۴	منج	۳۰	مرغول
۱۱	مینو	۶۲	منجک	۳۲	مروا
۱۱۵	میهن	۴۸	مندل	۱۶۳	مشغله
ن		۵۳	مندور	[۸۳	[مشک
۱۷	ناب	۵۱	منک	۲۸	مشکو
۱۸	ناب	۵۰	منش	۲۰	مشکوی
۱۳	ناپروا	۱۱۰	منگ	ar. [۸	[مصروف
۳۴	ناجخ	۴۴	منو	ar. [۲۰	[معارج
۱۱۴	نارنگ	۳۹	منی	۳۱	مغ
۸۹	ناره	۵۱	موبذ		
۱۰	نار	۵۰	موری		

h) haec vox etsi ex arā
lingua deprompta habetur,
sica tamen esse potest; phil. n.
hōsh «cuius mens (sensus) al
i. e. mentis non compos.

h) haec vox etsi ex arabica lingua deprompta habetur, persica tamen esse potest; phl. madhōsh «cuius mens (sensus) abiit. i. e. mentis non compos.

فهرست اللغات

۱۷۵

۴۶	نَوا	۷۱	نَسْكَ	۱۷	ناغوش
۴۷	نَوا	۷۲	نَسْكَ	۳	نَاك
۲۹	نُوار		نَشِیْل	۱۶	ناك
۳۶	نَوان	۴۰	نَشِیْل	۴۳	ناگوار
۲۰۸	نوباره	۷۹	نَشْكَ	۲۲	نال
۱۱۳	نودره	isp. (۴۳)	نَشْكَج	(۴۰)	ناورد
۲۷	نوز	۴۴	نَشْل	۲۱۰	ناوه
۱۶ (۱۰)	نوژ	۲۷	نَشِیْب	۱۷	ناهار
۱۳۳	نوسه	۱۲۴	نَشِیْمَن	۴۲	ناهیذ
۲۲	نوش	۲۳	نَغام	۱۰۶	نَبیره
۲۴	نوش	۳۶	نَغْغ	۲۸	نَخ
۱۰	نوف	۴۱	نَغْوشا	۲۹	نَخ
۱۲. ۱۰۰	نَوَك	۱۳	نَغَاغ	۳۲	نَخْج
۳۶	نول	۸۹	نَغْرِیْن	۵۲	نَخْجَد
۷۲	نون	۳۶	نَكُو	۴۳	نَخْجَل
۱۷	نوند	۴۰	نَكُوْهَش	۳۱	نَخِیْز
۴۳	نویذ	۵۹	نَكُون	۴۱	نرد
۴۴	نویذ	۹۰	نَلْكَ	۴۸	نَرگَان
منو	نویذن	۴۹	نَمَج	۵	نَزاد
۱۳	نهاد	(۱۸۸)	نَمُونَه	۲۶	نَزْد
۳۰	نهار	۱۸۸	نَمُونَه	۳۴	نَس
۳۳	نهارى	۴۳	نَوا	۱۱۲	نَسْتَرُون
۳۸	نهارین	۴۴	نَوا	۱۱۰	نَسِر
۱۹	نهاز	۴۵	نَوا	۹۵	نَسْرِیْن

۸	هـ	۵۲	وخشور	۹	نهال
۳۱	هـ	۲۷	ورارود	۱۴۸	نهاله
۹	هاژ	۱	ورتاج	۳۲	نهمیز
۲۳	هال	ar. [۳۸]	[ورد]	۱۸	نهمار
۹	هباک	۵۳	ورده	۱۲۸	نهنبین
۲۰	ههچ	۱۸	ورسیج	۲۴	نهیپ
ar. (۱۸)	ههف	۳۵	وریغ	۳۱	نیا
(۸۳)	هذه	۴۷	ورغان	۴۴	نیایش
(cf. ۱۷)	هراس	۲۰	ورکاک	۱۳۳	نیرنگ
۷	هراش	۲۳	وریب	۱۲	نیرو
۱۸۵	هروانه	۳۷	ورنخ	۱۸	نیسو
(۷)	هزار آوا	۱۸	وسناد	۱۴۴	نیم لنگ
۸	هزاک	۳۸	وسنی	۸	نیو
ar. [۱۴۰]	[هزبر]	۲۰	وشخ	۱۴	نیوش
۷۴	هزیر	۲۸	وغیش		
۱۰۸	هسر	ar. (۴۴)	ویحک	و	
۱۱۲	هفتورنگ	۳۵	ویدا		
۹۸	هماره	۴۵	ویند	۱۲۸	وانگر
۲۶	همال	۴۰	ویر	۸	واخ
۴۲	همانا	۱۲۸	ویژه	۱۷	واذیح
۷۵	همایون	۴۴	ویاک	۱۱۸	وارن
۱۵	هملخت	۳۹	ویل	۶۴	وارون
۲۰	هتجار			۳۳	والا
				۱	وام

[۴۱]	یَکَبَارَگَی	ی	۱۱۷	هَنَک
۱۸	یَکَران		۵۹	هور
۷۴	یَکسون	۳۴	pehl. ۱۸	هوش
۴۵	یَل	۲۲	۱۹	هوش
۱۶۱	یَلَه	۳۵	۲۰	هوش
۲۵	یوز	(۲۲) یازی	۳۶	هَویدا
۶۶	یون	(۲۲) یازینن	۲۷	هَبَخ
		۴	۵۵	هَبَرَبَد(ی)
		۱۳۴	۴۱	هَبَکَل
		بَیروج صَنَم (ک ۱۴۳)	۴۲	هَبَکَل
۳۰	؟بیم	[۵۱] یَزَدانی	۹۱	هین
۱۳۰	؟رَنک	۸۰	۹۲	هین
		۵۶	۶۷	هَیون
				هَبَخ



فهرست دوم

مشمول بر الفاظ غریبه و غیر مألوفه که ازین کتاب
انتخاب شد

a. 112 b	بادروج	120,1	اصطبل		
21,17.20,1 (2 sg.)	بادی	82,13	افکنند		
71,16	بارها	122,9	افچه	19,14	آبدار
17,14	باریکن	12,18	آقمشه	20,12	آبکینه
103,16.132,9	باقلی	132,6	آل	38,12	آبکینه گر
99,11	بچه دان	122,1	النی	23,6	آتش زن
17,3	بزنگر	99,5. 78,9. 83,10	الو	23,13. 33,6. 99,10	آتش زنه
119,16	برج کبوتر	11,5	اماله	28,5?	آتش نعل
78,15	بز کوهی ^b	29,9	انبوه	133,13	آش 49,17 چرب آش
52,15	بسوزن	58,8	انداختنی	132,10	آل
110,7.d	بغلطای	12,5	اوتناذن	37,14	آواره
a. 1280	بقاله الحمقاء	c. 121 g	اونکالتی	12,2	آهار
98,5	بقول	128,10	اهار دادن	18,15. 21,9	ابا
73,1	بلایه			24,4	ابای
110,11	بند			137,9	اختاجی
242	بوتیمار	109,11	ب: بنهشت	13,4	ادیم
133,7	بورینه	54,5	بهراس	80,17	اُرمک ^a
110,5	بوستان افروز	137,3	بایل	70,8	اسپرغم
		111,15	بابونه	90,7	استران پردعی
		50,1	بازگرفتن	27,1. 110,12	اُشان
		112 b	بادرنجبویه		

b) an legendum? cf. Hoffmann, Auszüge aus syrischen Akten, n. 134.

a) cf. russ. армякъ?

۰۳,۳ نره دوع
 ۴۳,۱۱ تغار
 ۱۳۰,۷ تگمه
 ۱۰۶,۱ تنک
 ۲۹,۱۶.۸۸,۷ تنه
 ۱۳۰,۴ تنیدن
 ۱۳۴,۹ توقیع
 ۴۰,۱۵ تیرمه
 ۴۱,۷ نیمو

ج

۱۹,۴. ۶. ۰۸,۱۳ جاروب
 ۱. ۱۴. ۷. ۴,۱۲ جامه خواب
 ۱۰۳,۱۶ جاورس
 ۱۰۷,۱۲ جزع
 ۱۴۰,۵ جغت کردن
 ۱۰,۶؟ جوز مغزه
 ۱۲۴,۹ جوزق
 ۱۰۰,۱۸ جویایی
 ۱۳۶۰ جویک پشت
 ۱۴۹,۲ چهار
 ۷۴,۱۴ جهانیدن
 ۳۶,۳ جهود
 ۱۳۸,۳ جیحون

چ

۱۸,۱۵ چار پهلو شدن
 ۹۱,۳. ۱۰۱,۱ چاوش

۳۴,۱۷ پنبه زار
 ۲۹,۹ پنبه زده
 ۱۶,۵ پنیرک
 ۴۷,۱ پوستین دوز
 ۲۳,۳. ۳۶,۷ پوشاندن
 ۹۰,۱۰ پول
 ۷۲,۱۸؟ پهل
 ۴۸,۱۹؟ پیچاپیچ
 ۱۱۳,۳ پیراستن
 ۳۹,۶ پیشاب
 ۲۰,۱ بینوک

ت

۲۹,۲. ۷۶,۱. تار و مار
 ۴۰,۳ تبره
 ۱۲۰,۶. ۱۲۸,۱۱ تب ولرز
 a. ۱۰۱,۴ تندق
 ۰,۱۶؟ ترار
 ۸,۱۸ تراویدن
 ۲۰,۹ ترف
 ۸۶,۱۱ ترکناز
 ۱۶,۱۹ ترکمان
 ۳۳,۱۶ ترکینه
 ۹۶m ترنیا
 ۱۱۲b نره خراسانی

۱۰۰,۱۹ برجایی
 ۲۲,۴ بهار
 ۳۹,۵ بهمان
 ۱۳۰,۱۳ بهمن
 a. ۹۷۲ بیضة
 ۳۶,۱۰ بیگار
 ۲۷,۸. ۴۹,۴. ۸۱,۱۵. ۱۳۰,۱ بیل
 ۱۳۳,۷ بیمارستان
 ۱۰۰,۱۷ بینایی
 ۸۴,۸ بینی موزه

پ

۹۸,۱۰. ۱۲۴,۱۳ پا برجا
 ۹,۱۹ پاسبک
 ۸۲,۱۴. ۹۴,۵ پاشیدن
 ۱۰۰,۱۷ پالاف
 ۹۰,۲ پای افزار
 ۱۲۱,۶ پغش
 ۱۲۸,۲ پرپهن
 ۱۰۲,۱۱ پرچم
 ۲۷,۴ پرچین
 ۱۲۷,۳ پرز
 ۷۳,۱۲ پرستوک
 ۱۲۰,۱۴ پشته
 ۳۳,۳. ۱۲۴,۱۱ پنبه دانه

خویشتن ستایی ۶۸,۱۰	خانقه ۹۰,۱۰	چراغ واره ۱۳۳,۵۷
خیری ۱۱۰,۱۱	خانگی ۷۲,۸. ۱۰۰,۱	چراگاه ۱۰۰,۶
خیط شمس ۱۳۰,۱۲	خبر برنگ ۲۷,۵۷	چرخك ۱۱۰,۱۰
خیگ ۱۲۸,۹. ۱۴۱,۷	خُتنه کُن ۴۰,۱۴	چشم زخم ۲۷,۹
خیو ۱۱۲,۴	خربزه زار ۵۱,۱۱	چشم و هام ۹۰,۱
	خرزه ۱۲۰,۶	چغز ۷۲,۷. ۷۴,۷
د	خرمن ۱۲۰,۹	چفتگی ۹۳,۱۱
دامن ۲۳,۱۲. ۴۰,۱. ۶۸,۵	خز و بز ۷۹,۱	چکن ۱۱۰,۷
دبه ۶۳,۱۳. ۶۴,۳. ۷۲,۱۷	خزر ۵۳,۱۰	چوب بست ۱۱۳,۳
دبخواه ۲۲,۱. ۷,۱۳	خزیدن ۶۳,۱۴. ۷۰,۵	چهار دیوار ۷۰,۱۳
دُخنه ۲۷,۹	خزینه دار ۳۰,۹	چینه ۴۴,۱۶
درپینه ۶۴,۱۲۷	خسروانی ۸۱,۸	ح
درمنه ?? ۷۲,۱۱	خشتك ۱۱۸,۱	حرکت معروف ۱۱,۵
دستار ۹۷,۸. ۱۲۳,۳	خشته ۱۱۸,۱۰	حزمه ۱۲,۷
دستارچه ۷۴,۶	خشخاش ۳۹,۵	حصیر ۲۴,۵. ۲۹,۵
دستارخوان ۱۴۱,۱۷	خشودن ۶۲,۱	حصیری ۲۴,۸
دست افزار ۷۹,۱۰	خط عزیمت ۸۸,۱۱	حلوا ۱۸,۱۳. ۲۱,۹. ۱۲۱,۷
دُشبل ۱۱۹,۵	خفه ۵۷,۱۴. ۷۴,۵. ۷۰,۸	حمامی ۲۰,۱۰. ۱۳
دق ۷۳,۲	خانُخ ۷۸,۱. ۸۱,۹	حویجی ۷,۵
دلخون ۷۱,۱	خلپدن ۸۴,۷	خ
دم خرچنگ ۸۲,۱۱	خمیره ۴۱,۱	خاشاکدان ۱۱۰,۷
دندان ۷۹,۱۳	خنبره ۴۰,۱۲	خاك خُمَر ۱۰۰,۱۴
دندیدن ۹۷,۳	خور ۱۱۹,۱۴	خاکستری ۵۰,۹
دوتا ۸۷,۶	خویشتن راستا ۱۷,۷۷	

۱۱۲, 2	سپرغم	۱۳۹, 11	ربواس	۷۸, 12	دوربان
۱۳۹, 10	سپیده دم			۷, 12, ۹, 4, ۱۲۱, 12	دوشاب
۱۲۵, 5	سخت چشم	ز		۷۴, 6	دوشاخ
۷۹, 10	سرتیز	۱۹, 2	زاج	۵۵, 1, ۱۲۹, 8	دهره
۲۷, 8	سرچفته	۷۱, 11	زاده ناک	۱۲۴, 14	دُهل
۱۰۳, 3	سرخ بید	۱۲۸, 3	زخمه	۹۹, 7	دهلین
۴۸, 11	سرشوی	۴۲, 1	زردچوبه		د
۴۹, 16	سرفه	۳۱, 6, ۱۳۲, 5	زغن		
۷۰, 14	سرکشاده	a. ۱۰۳m	زفرین	۹۴, 13	راستین
۷۶, 5	سرود	۱۴۰, 9	زَنار	۳۹, 7	راسو
۳۰, 11	سریشم	۲۸, 10	زندخوان	۱۲۱, 11	راف
۱۳۷, 14	سکندری	۱۳۷, 1	زنگ	۹, 21	راوفی
۴۱, 6	سله	۲۹, 7, ۱۱۹, 10	زوبین	۹, 6, ۱۳, 7 var. ۹۵, 12	رُزمه
۲۵, 16 ?	سم خباط	۱۴, 13	زهرابخور	۳۵, 4	رسبلی
۱۳۹, 11	سمان	۲۵, 5, ۷۴, 11	زیلو	۱۰۷, 10	رطب لسان
۲۷, 13	سندان			a. ۱۰, 14	رُفری
۸۸, 18	سندلی	ش		۸۵, 4	رندپیشه
۲۴, 1	سنگستان			۹۳, 2	رندش شکنجه
۱۴۰, 12 corr.	سِنی	۷۹, 7, 10	رُکیندن	۱۵۱, 1	روایی
۳۲, 13, ۷۲, 3	سوخده	س		۱۲۸, 12	روسپی باره
۲۳, 2	سوزانیدن			۱۰۹, 1	روناس
۱۰۸ h	سوغلی	۱۱۹, 6	سبو	۷۵, 1	روی
۸۵, 1	سوفار	a. ۱۳۸, 14	سبیل	۱۰, 5	ریچال
۱۱۱, 13	سر کُرفتن از	۲۳, 13	سپاهی	۳۵, 11, ۹۳, 9	ریم
۹۵, 13	سپیلِ یمانی	۱۲۰, 6	سپرز		

صبا مه	ص	صبا بون	شیخ
عرد قباری	ص	صاع	سیس
غ	ص	صک	سیل خیز
غلیبره	ص	صندوق	سیم پالا
ف	ط		ش
فتح باب	ط		شاسپم
فراویر	ط		شاگردانه
فرسب	ط		شانه
فرنج	ط		شبان
فرهخن	ط		شرپ مصری
ففاع	ط		شرزه
ففاعی	ط		شطرنج
فلفل	ط		شکره
فلکهریس	ط		شکریدن
	ط		شکفانیدن
	ط		شل
ف	ع		شلوار
قپان	ع		شنوای
قرغی	ع		شنیدن
قرنفل	ع		شونیز
قرز	ع		شیراز
قفیز	ع		شیره
قلا ب	ع		شیلان
فلپاسنگ	ع		

۲۷.15 var.	کُلشکر	۱۰۳.15	کُنک	۳۹.18	فلیا
۱۲۹.11.۱۳۴.2	کُلکونه	۹۳.7.۱۰۴.12.۱۴۴.5.۱۳۳.7	کُلچچ	۱۸.15.۲۱.9.۱۲۹.16	قلیه ۱۳۳.13
۵۷.12.۸۷.2	کُلوبند	۷۲.12	کمان کُروهه	۱۲۰.2	قماش
۷۰.15	کُنده	۷۳.9	کمان کُهره	۱۳۹.13	قہستان
۱۴۱.17	کُنک	۳۳.12	کُنجاره		
۴۹ k	کُواز	۴۰.13	کندوله	ک	
۱۰۱.1.۱۰۸.8	کُورستان	۱۲۸ m	کنغالکی	۱۳۲.1	کاریزکن
۹۰.14	کُوسفند کوهی	۱۲۹.7	کَنک	۱۱۳.17	کاز
۱۰۰.18	کُویای	۵۳ a	کَنگرماس	۸۰.3	کالیدن
۱۰۱.1	کُیرای	۲۳.۴.۷۹.4	کوشک	۱۰۹.10	کاره
		۵۵.15	کون خری	۸۴ g?	کاویران
ل		۳۱.10	کهربا	۷۲.11	کاهو
۱۳۹.4	لاک	۹۸.3.۱۰۴.15	کَیل	۹۴.16.۹۹.11.	کتاجی
۹۹.5	لاَل	ک		۹۰.15	کندبانو
۱۰۵.19	لباجه			۹۷.10	کُرد
۲۷.6	لیلاب	۳۹.18	کازر	۴۹ d	کرز
۲۹.16.۱۰۹.3	لیم	۳۹.13	کُلاوآهن	۹۷.11	کریان
۱۱۰.1	لجہ	۱۲۴.1	کُاورس	۹۰.15.۸۹.3	کرمک
۲۲.15	لحم طیمور	۱۳۱.15	کُذو	۵۹.2	کُزدهان
۳۰.13	لِزاق	۷۲.17	کُرسنه	۹۸.6	کُشتی
۷۵.17	لقاق	۷۷.3	کرفت وکیر	۹۹.12	کشتی کُیر
۷۰.6	لُک	۱۱.18	کُرگانج	۹۸.6	کشف
۳۲.12	لم یزلی	۱۳۹.4.6	کُل کشینن	۱۱۰.3.۲۰.4	کشک
۴۲.9	لنکر	۱۱۹ r	کُرنک	۱۱۹.3	کلاغ بیسه

۱۱۷, 16 نیم تنه
۹۲, 13 نیم درج
۷۴, 13 نیم کاسه
۷۴, 1 نیم کوڑ

۵

۱۰۸, 1 هرا
۴, 16, ۹۸, 9, ۷۴, 10 هزارستان
۴۳, 18 همپذری
۸۲, 14 همشین

ی

۳۸, 6 ی: فندی
۱۸, 1 یخچال
۱۳, 20 یشم
۱۰۹, 17 یکبارگی
۹۱, 14, ۱۱۳, 17 یکسره
۳۸, 10 یوغ

av.	âgercepta	172 g
phl.	astodân	101 b
	awadum	156 c
av.	garô demâna	99 n
	*ham-basta	155 a
phl.	*mad-hôsh	174 h
	varavishn	100 n
av.	vâstra	156 b
ross.	армякъ	178 a

۸۱, 14 میخ ستام
۸, 10 میر مجلس
۳۰, 9 میر میدان
۴۰, 8 میل
۸۹, 14 میل امیل

ن

۲۳, 4 ناسره
۸۹, 3 نبات مصر
۹۳, 13 نثار چین
۹۱, 17 نخشب
۳۴, 13, ۱۲۹, 6 نرد

۱۴۸, 17, ۱۰۵, 17 نشستن: شینف
۱۳۲, 1 نقب زن
۳۱, 14 نقره خنگ
۱۰۷, 5 نم دادن
۴۹, 11 ? نم گرفتن
۸۷, 13 نوال
۹۰, 6, ۸۱, 14, ۹۱, 16 نوبتی

۱۱۹, 3 نوبهاری
۵۳, 6, ۵۴, 9 نوش
۱۰۴, 5 به نوی
۲۷, 15 نی شکر
۱۰۰, 13 نیم ناج

۷۹, 1 لوت وپوت
۱۰, 8 لوزینه
۹۹, 8 لوغینن

م

۱۹, 9 مازو
۴۳, 11 ماست فروش
۱۴, 15, ۷۸, 17 مانی
۹۰, 11, ۳۳, 3, ۹۰, 11, ۳۳, 3 ما وراء النهر
۴۹, ۴ محور
۱۲۳, 16 مردك
۹۴, 5 مرط
۸۲, 5 ? مرغ اللهی
۳۰ h مشتری
۳۷, 9 مشکبیز
۹۷, ۲ مغفر
۸۱, 17 مقامری
۹۰, 11, ۹۱, 17 مقنّع
۱۳۱, 16 مقنی
۱۳۴, 16 مکتوب جواز

۸۹, 4 مکینن
۱۲۲, 11 ملکیت داری
۲۱, 5 موسیقی
۹۷, 13 موم
۹۹, 14, ۱۱۷, 6 موی زهار
۹۴, 3 میان پا

فهرست سیوم

مشتمل بر اسما^{*} مؤلفان و کتابهای ایشان
که درین ورقها بنظر رسیده است

آتشکده — 92 h. cf. Addenda 189.

آداة الفضلا (cf. de Lagarde, Persische Studien p. 15) — 47 n. 87 a. 136 cm.

اسدی^{*} طوسی (cf. ibid. p. 38) — 30 i. 43 fn. 51 k. 59 a. 72 c. 83 p. 90 f. 93 b. 97 f. 101 b.

115 k. 116 d (گرساسب نامه) . 119 r. 123 i. 130 m. 132 ad. 138 a.

الاقانیم (cf. ibid. p. 36: اقنوم عجم ?) — 43 m. 89 c. 93 a. 95 e? 132 a. 138 a.

انوری — 75, 15. 116 d. 166 e.

البحری — 75, 15

برهان قاطع (cf. de Lagarde l. c. p. 24) — 12 a. 19 b. 115 d.

بو علی حاجی — 115 g.

ترجمه^{*} صیدنه^{*} ابی رحمان بیرونی (cf. Rosen, les mss. persans de l'Institut des langues orientales p. 299) — 139 n.

تحفة الاحباب (cf. de Lagarde l. c. p. 27) — 24 dl. 36 g. 49 g. 52 h. 54 n. 58 a. 59 e. 61 l. 70 b.

74 k. 78 h. 79 def. 80 b. 84 h. 90 i. 94 q. 107 m. 112 a. 116 d. 125 o. 127 lp. 128 cde. 133 o. 134 a. 135 n. 136 l. 137 e 138 b.

تحفة السعادة (cf. ibid. p. 28) — 87 a.

لغت حلیمی (cf. ibid. p. 17) — 10 i. 22 f. 23 b. 30 i. 33 f. 34 r. 35 e. 43 imn. 57 km. 64 n. 65 d.

68 e. 70 b. 72 c. 74 em. 76 fis. 78 ae. 79 d. 80 c. 83 p. 89 ep. 90 fh. 93 ab. 94 q. 95 e. 96 dm. 97 f. 101 bgk. 103 dm. 108 h. 110 gh. 112 ab. 115 k. 116 d. 119 r. 122 bg. 123 i. 124 l. 126 n. 128 ehm. 130 m. 131 l. 132 ad. 135 k. 136 l. 138 a. 139 f. 141 r.

خفانی — 8, 3.

دقیقی — 43 f. 71 k.

تذکره^{*} دولتشاه — 92 h.

فرهنگ^{*} رشیدی (cf. de Lagarde l. c. p. 49) — 19 h. 25 x. 26 m. 27 b. 30 i. 33 d. 42 c.

72 c. 89 d. 100 a. 115 d.

رودکی — 18, 2, 7.

سراج اللغات (cf. de Lagarde l. c. p. 42. 35)—115 d.

سرمهء سلیمانی (cf. ibid. p. 42)—90 i. 140 g.

مجمع الفریس تألیف سروری (cf. ibid. p. 56) 11 e. 13 i. 22 i. 26 em. 32 r. 33 t. 34 r. 36 g. 37a. 38 o. 42 c. 43 l. 46 f. 47 aⁿ. 48 i. 49 e. 54 k. 61 ln. 62 k. 64 e. 66 e. 67 n. 68 e. 70 f. 74 k. 76 fgs. 78 h. 79 eg. 80 o. 87 a. 89 q. 90 i. 91 a. 94 eq. 97 g. 101 o. 107 l. 112 a. 116 dh. 118 i. 124 l. 125 o. 127 ep. 128 cde. 129 l. 130 o. 136 ce. 137 o. 138 b. 139 n. 140 go. 141 m.

شرفنامه (cf. de Lagarde l. c. p. 43)—39 i. 59 e. 11. l. 128 l. 132 a. 134 a. 136 m. 139 n.

فرهنگ شعوری (cf. ibid. p. 50)—10 i. 19a. 21 ab. 23 c. 24 l. 33 t. 43 l. 46 p. 47 aⁿ. 49 ghi. 51 h. 65 b. 77 bl. 79 f. 80 dk. 88 a. 91 f. 92 n. 94 q. 101 h. 104 acr. 105 l. 106 a. 123 l. 132 a. 140 k. 141 dg. 142 h.

شمس — 144 nota. 152, 15.

ملا شمس الدین محمد کشمیری (auctor lexicī a M s vv. فسیله et نیملنگ laudatus)—83 o.

معیار جمالی تألیف شمس فخری (cf. de Lagarde l. c. p. 62)—10 i. 11 e. 13 i. 16 g. 17 cⁿ. 19 a. 24 ab. 22 fi. 23 bc. 26 m. 27 b. 30 i. 33 t. 34 r. 36 g. 37 a. 42 c. 43 ln. 46 fp. 47 an. 48 i. 49 hi. 51 bk. 54 k. 57 k. 61 ln. 62 k. 65 b. 66 e. 67 n. 70 f. 72 c. 74 k. 76 fgs. 77 l. 78 eh. 79 efg. 80 d. 83 op. 87 a. 88 a. 89 cd. 90 fhi. 92 an. 93 ab. 94 hq. 97 fg. 101 bghkmo. 103 dm. 104 ac. 105 l. 106 a. 107 l. 110 h. 112 a. 116 deh. 120 m. 122 b ? 123 i. 124 l. 125 ho. 126 n. 127 ep. 128 ehm. 129 l. 131 l. 132 a. 136 ce. 138 b. 139 f. 140 ko. 141 d.

عنصری — 8, 241, 17. cf. Addenda 189 bis.

غیاث اللغات (cf. de Lagarde l. c. p. 45)—30 h. 115 d.

فرالاری — 32 n.

فرخی — 92, 5. h. 134 e. cf. Addenda 193.

شهنامهء فردوسی — 7, 20. 8 a. 39 i.

فرهنگ جهانگیری (cf. de Lagarde l. c. p. 45)—17 c. 23 a. 49 e. 54 n. 79 a. 87 a. 91 a. 130 g.

فرهنگ علمی (sic, cf. Blochmann, Contributions JASB. 36, l. p. 5 nr. 35)—139 n.

قطران (lexicographus quidam)—51 k.

کمال الدین اسمعیل اصفهانی — 48, 17. g. Cf. Addenda 192.

لسان الشعراء (cf. de Lagarde l. c. p. 52)—119 g.

لطیفی — 44 o.

لغات شهنامه (cf. Flügel I, 141)—16 g. 83 o. 140 g.

مجمع الفصحاء — cf. Addenda 188. 189. 193.

مجموعه شعراء (cf. Dorn p. 312)—92 h.

معروفى — 7, 19.

منتخب اللغات تأليف رشيدى (cf. Rieu p. 510)—50 f. 130 p.

منوچهرى — 8, 1. cf. Addenda 188.

مؤيد الفضلاء (cf. de Lagarde l. c. p. 55)—74 i. 136 ce. 139 n.

السامى فى الاسامى للبيداني (cf. ibid. p. 58)—35 e. 136 c.

نسخه ميرزا (cf. Blochmann l. l. p. 6 n. 86; exstat initio et fine deficientibus in cod. Musei Asiatici 477)—87 a.

لغة نعمة الله (cf. de Lagarde l. c. p. 63)—22 f. 32 r. 34 r. 41 i. 49 dg. 51 k. 62 r. 65 k. 74 e. 89 c. 92 l. 94 k. 112 b. 120 m. 125 h. 134 hi. 135 n. 137 o. 140 g. 141 g. 142 h.

محمد بن محمود الاملى auct. نفائس الفنون فى عرايس العيون — cf. Addenda 188.

صاح الفرس تأليف هندوشاه نجفوانى (sic. cf. de Lagarde l. c. p. 44: العجم)—30 i. 51 k. 93 b. 122 g. 128 c. 130 m. 132 a.

رساله حسين وفائي (lexicon ab FM laudatum)—79 h. 83 o. 87 a. 112 a. 116 d. 128 c. 136 ce. 138 b.

Blochmann—57 o. 186. 187.

Bundahishn—138 h.

Coranus—58 p.

Dorn—187.

Dozy—64 e.

Ethé—32 n.

Fallon—45 d.

Flügel—144. 186.

Hoffmann—178 b.

de Lagarde—18 c. 20 a. 49 k. 185 sqq.

Rieu—144. 187.

Bar. Rosen—143 f. 185.

Yasht—138 h.

Zenker—108 h.

CODICES: Bibliothecae Imp. Publicae:

Bibliothecae Caes. Viennensis:

Bibliothecae Universitatis Imp. Petropol:

Musei Asiatici:

Musei Britannici:

322 Dorn—92 h.

491. 492 Dorn—134 h.

529 Flügel—144 nota.

92—48 g.

941—Addenda 189.

174—Addenda ad p. 8.

477—187.

837 a—Addenda 188.

Fonton 11—65 k.

Or. 248—194 nota.

Confer etiam pag. 2.

VERSUS auctori huius lexi falso adscripti: 23 c. 32 n. 92 a. 94 h. 116 e.

ADDENDA ET CORRIGENDA.

نموزن — ۳، ۸ pag.

صَلَب — ۴، ۲۴ pag.

جمع النصباء • M a' r ū f f i poetae nulla fiat mentio, haec pauca • تذکره Quum in ceteris v. 19

auct. امیر الشعراء رضا قلی خان المختص بهدایت (ed. lith. Teher. I pag. 505)
deprompta afferantur.

معروفی^۱ بلخی اسمش ابو عبد الله محمد بن حسن ، بکمالات موصوف و بجلاالات معروف
کلامش بر کمالش معرف و مقامش بر مقالش موصف ، از شعرای آل سامان و پخته ساز
طبع خامان بلکه بختگان را با وی خامی و خامان را ناخامی ، از اشعار وی نیز چون اغلب
متقدمان از انصراف زمان چیزی در میان نمانده این چند بیت ازوست

دوست با قامت چون سروین بر بگذشت ، تازه گشتم چو گل و تازه شد آن مهر قدیم
باده بر ساعدش از سانکتی^۲ سایه فکند ، گوی از لاله بشیزهستی بر ماهی^۳ شیم
وان دور زلفین بر آن عارض او گوی راست ، بگل سوری بر غالبه بفشانند نسیم
گشت برگشته سیه جعد نو عین اندر عین ، گشت پر تاب سیه زلفی نو جیم اندر جیم
در مدح عبد الملك بن نوح سامانی گوید

ای آنکه مرعدو را صبری و منطلی ، ای آنکه مر ولی را شهدی و شکری
آجما که پیش بینی باید موقی ، آجما که پیش دستی باید مظفری

نم

pag. A, 1 Hic versus Mindôhrîi neque in editione A. de Biberstein Kazimirski (Par. 1887)
neque in ed. lith. divani quae Tabrizii s. a. prodiiit invenitur, sed in encyclopaedia نفایس
الفنون inscripta (cod. Musei Asiatici 837a fol. 23) tres versus afferuntur, qui sunt:

نوی نو ای خوب نرک نو آیین ، در آورد در صبر من بینوایی
زنی گوی خوش ورنه بس موی زن sic ، که هرگز مبادم ز عشقت رهایی
زوصفت رسیده ست شاعر بشعری ، ز نعت گرفته روایی روایی

a) sic , an سایه کنی ؟

pag. A,2 Pari modo versum 'Un ç u r l i in ed. lithogr. Tabriz, non inveni.

A,10 — میر

۱۰,۱۷ — زهره^۱ مرغ

۱۳,۱۵ — کبست ۲۳

۱۵ f adde: N s. v. برزین

۱۶,۱۹ de voce لوح cf. R

۱۸ m adde: L s. v. یاری

۲۱ e cf. S s. v. آکشته

۲۸ — ۳۱ corrigantur numeri versuum ۲۳ sqq.

۳۰,۱۵ — جغد

۳۱,۷ — ۶ داشاد

۳۲,۱۳ — پود

۳۳,۱۶ — ۳۳ کفین

۳۶,۱۴ — سپین

۱,۱۷ Hanc qaçidam 'Un ç u r l i in libris nuper ab amicissimo Val. Žukovskio e Persia allatis reperi; textum ad fidem codicis Bibliothecae Imp. Universitatis Petropolitanae nr. 941 (A), editionis lith. supra laudatae (B), vol. I. libri ^{الفصحاء} مجمع (C) et ^{آتشکد} cod. Musei Asiatici nr. 174 (D, qui tamen vss. 1. 3. 14—18. 37 tantum habet) recognitum hic excudi curavi.

pag. ۹,4 pro v legas ۱۶

۱۳,۳ — کوبال

۱۴,۹ — گلو

۱۵ p adde: خفته (N)S

۱۶۱ adde: N

۲۱,۶ — ۶۲ سنج

۲۶,۱ — مخ

۳۱,۲ — رخسارشان

n cf. S s. v. بالای

۳۲ a cf. S s v. دوح چکلو

۳۴ o adde: N

۳۶ n — ipsa

قصیده^{۲۰} عنصری

C357 در مدح باین الدولة سلطان محمود بن سلطان ناصر الدین گوید^۱

A105 اگر به نیرمه از جامه بیش^b باید تیر چرا برهنه شود بوستان چو آید نیر^a
B 25

اگره زره نبرد باز بر هوای لطیف چنین که برد زره بارها^d صغیر و کبیر^۲

اگر^c فرو شود آهن بآب و طبع آینست^e چرا بر آید^f جوشن همی بروی غدیر^g ۳

آهن بطبع^e 1) چنین زره که برد^b AB بارها^d 2) و اگر^c B 3) از کیش جامه^a ABD 4) از نیر^a B 5) نیرمه از جامه بیش^b B 6) نبرد زره نبرد باز بر هوای لطیف^c B 7) نیر^a B 8) نیر^a B 9) نیر^a B 10) نیر^a B 11) نیر^a B 12) نیر^a B 13) نیر^a B 14) نیر^a B 15) نیر^a B 16) نیر^a B 17) نیر^a B 18) نیر^a B 19) نیر^a B 20) نیر^a B 21) نیر^a B 22) نیر^a B 23) نیر^a B 24) نیر^a B 25) نیر^a B 26) نیر^a B 27) نیر^a B 28) نیر^a B 29) نیر^a B 30) نیر^a B 31) نیر^a B 32) نیر^a B 33) نیر^a B 34) نیر^a B 35) نیر^a B 36) نیر^a B 37) نیر^a B 38) نیر^a B 39) نیر^a B 40) نیر^a B 41) نیر^a B 42) نیر^a B 43) نیر^a B 44) نیر^a B 45) نیر^a B 46) نیر^a B 47) نیر^a B 48) نیر^a B 49) نیر^a B 50) نیر^a B 51) نیر^a B 52) نیر^a B 53) نیر^a B 54) نیر^a B 55) نیر^a B 56) نیر^a B 57) نیر^a B 58) نیر^a B 59) نیر^a B 60) نیر^a B 61) نیر^a B 62) نیر^a B 63) نیر^a B 64) نیر^a B 65) نیر^a B 66) نیر^a B 67) نیر^a B 68) نیر^a B 69) نیر^a B 70) نیر^a B 71) نیر^a B 72) نیر^a B 73) نیر^a B 74) نیر^a B 75) نیر^a B 76) نیر^a B 77) نیر^a B 78) نیر^a B 79) نیر^a B 80) نیر^a B 81) نیر^a B 82) نیر^a B 83) نیر^a B 84) نیر^a B 85) نیر^a B 86) نیر^a B 87) نیر^a B 88) نیر^a B 89) نیر^a B 90) نیر^a B 91) نیر^a B 92) نیر^a B 93) نیر^a B 94) نیر^a B 95) نیر^a B 96) نیر^a B 97) نیر^a B 98) نیر^a B 99) نیر^a B 100) نیر^a B 101) نیر^a B 102) نیر^a B 103) نیر^a B 104) نیر^a B 105) نیر^a B 106) نیر^a B 107) نیر^a B 108) نیر^a B 109) نیر^a B 110) نیر^a B 111) نیر^a B 112) نیر^a B 113) نیر^a B 114) نیر^a B 115) نیر^a B 116) نیر^a B 117) نیر^a B 118) نیر^a B 119) نیر^a B 120) نیر^a B 121) نیر^a B 122) نیر^a B 123) نیر^a B 124) نیر^a B 125) نیر^a B 126) نیر^a B 127) نیر^a B 128) نیر^a B 129) نیر^a B 130) نیر^a B 131) نیر^a B 132) نیر^a B 133) نیر^a B 134) نیر^a B 135) نیر^a B 136) نیر^a B 137) نیر^a B 138) نیر^a B 139) نیر^a B 140) نیر^a B 141) نیر^a B 142) نیر^a B 143) نیر^a B 144) نیر^a B 145) نیر^a B 146) نیر^a B 147) نیر^a B 148) نیر^a B 149) نیر^a B 150) نیر^a B 151) نیر^a B 152) نیر^a B 153) نیر^a B 154) نیر^a B 155) نیر^a B 156) نیر^a B 157) نیر^a B 158) نیر^a B 159) نیر^a B 160) نیر^a B 161) نیر^a B 162) نیر^a B 163) نیر^a B 164) نیر^a B 165) نیر^a B 166) نیر^a B 167) نیر^a B 168) نیر^a B 169) نیر^a B 170) نیر^a B 171) نیر^a B 172) نیر^a B 173) نیر^a B 174) نیر^a B 175) نیر^a B 176) نیر^a B 177) نیر^a B 178) نیر^a B 179) نیر^a B 180) نیر^a B 181) نیر^a B 182) نیر^a B 183) نیر^a B 184) نیر^a B 185) نیر^a B 186) نیر^a B 187) نیر^a B 188) نیر^a B 189) نیر^a B 190) نیر^a B 191) نیر^a B 192) نیر^a B 193) نیر^a B 194) نیر^a B 195) نیر^a B 196) نیر^a B 197) نیر^a B 198) نیر^a B 199) نیر^a B 200) نیر^a B 201) نیر^a B 202) نیر^a B 203) نیر^a B 204) نیر^a B 205) نیر^a B 206) نیر^a B 207) نیر^a B 208) نیر^a B 209) نیر^a B 210) نیر^a B 211) نیر^a B 212) نیر^a B 213) نیر^a B 214) نیر^a B 215) نیر^a B 216) نیر^a B 217) نیر^a B 218) نیر^a B 219) نیر^a B 220) نیر^a B 221) نیر^a B 222) نیر^a B 223) نیر^a B 224) نیر^a B 225) نیر^a B 226) نیر^a B 227) نیر^a B 228) نیر^a B 229) نیر^a B 230) نیر^a B 231) نیر^a B 232) نیر^a B 233) نیر^a B 234) نیر^a B 235) نیر^a B 236) نیر^a B 237) نیر^a B 238) نیر^a B 239) نیر^a B 240) نیر^a B 241) نیر^a B 242) نیر^a B 243) نیر^a B 244) نیر^a B 245) نیر^a B 246) نیر^a B 247) نیر^a B 248) نیر^a B 249) نیر^a B 250) نیر^a B 251) نیر^a B 252) نیر^a B 253) نیر^a B 254) نیر^a B 255) نیر^a B 256) نیر^a B 257) نیر^a B 258) نیر^a B 259) نیر^a B 260) نیر^a B 261) نیر^a B 262) نیر^a B 263) نیر^a B 264) نیر^a B 265) نیر^a B 266) نیر^a B 267) نیر^a B 268) نیر^a B 269) نیر^a B 270) نیر^a B 271) نیر^a B 272) نیر^a B 273) نیر^a B 274) نیر^a B 275) نیر^a B 276) نیر^a B 277) نیر^a B 278) نیر^a B 279) نیر^a B 280) نیر^a B 281) نیر^a B 282) نیر^a B 283) نیر^a B 284) نیر^a B 285) نیر^a B 286) نیر^a B 287) نیر^a B 288) نیر^a B 289) نیر^a B 290) نیر^a B 291) نیر^a B 292) نیر^a B 293) نیر^a B 294) نیر^a B 295) نیر^a B 296) نیر^a B 297) نیر^a B 298) نیر^a B 299) نیر^a B 300) نیر^a B 301) نیر^a B 302) نیر^a B 303) نیر^a B 304) نیر^a B 305) نیر^a B 306) نیر^a B 307) نیر^a B 308) نیر^a B 309) نیر^a B 310) نیر^a B 311) نیر^a B 312) نیر^a B 313) نیر^a B 314) نیر^a B 315) نیر^a B 316) نیر^a B 317) نیر^a B 318) نیر^a B 319) نیر^a B 320) نیر^a B 321) نیر^a B 322) نیر^a B 323) نیر^a B 324) نیر^a B 325) نیر^a B 326) نیر^a B 327) نیر^a B 328) نیر^a B 329) نیر^a B 330) نیر^a B 331) نیر^a B 332) نیر^a B 333) نیر^a B 334) نیر^a B 335) نیر^a B 336) نیر^a B 337) نیر^a B 338) نیر^a B 339) نیر^a B 340) نیر^a B 341) نیر^a B 342) نیر^a B 343) نیر^a B 344) نیر^a B 345) نیر^a B 346) نیر^a B 347) نیر^a B 348) نیر^a B 349) نیر^a B 350) نیر^a B 351) نیر^a B 352) نیر^a B 353) نیر^a B 354) نیر^a B 355) نیر^a B 356) نیر^a B 357) نیر^a B 358) نیر^a B 359) نیر^a B 360) نیر^a B 361) نیر^a B 362) نیر^a B 363) نیر^a B 364) نیر^a B 365) نیر^a B 366) نیر^a B 367) نیر^a B 368) نیر^a B 369) نیر^a B 370) نیر^a B 371) نیر^a B 372) نیر^a B 373) نیر^a B 374) نیر^a B 375) نیر^a B 376) نیر^a B 377) نیر^a B 378) نیر^a B 379) نیر^a B 380) نیر^a B 381) نیر^a B 382) نیر^a B 383) نیر^a B 384) نیر^a B 385) نیر^a B 386) نیر^a B 387) نیر^a B 388) نیر^a B 389) نیر^a B 390) نیر^a B 391) نیر^a B 392) نیر^a B 393) نیر^a B 394) نیر^a B 395) نیر^a B 396) نیر^a B 397) نیر^a B 398) نیر^a B 399) نیر^a B 400) نیر^a B 401) نیر^a B 402) نیر^a B 403) نیر^a B 404) نیر^a B 405) نیر^a B 406) نیر^a B 407) نیر^a B 408) نیر^a B 409) نیر^a B 410) نیر^a B 411) نیر^a B 412) نیر^a B 413) نیر^a B 414) نیر^a B 415) نیر^a B 416) نیر^a B 417) نیر^a B 418) نیر^a B 419) نیر^a B 420) نیر^a B 421) نیر^a B 422) نیر^a B 423) نیر^a B 424) نیر^a B 425) نیر^a B 426) نیر^a B 427) نیر^a B 428) نیر^a B 429) نیر^a B 430) نیر^a B 431) نیر^a B 432) نیر^a B 433) نیر^a B 434) نیر^a B 435) نیر^a B 436) نیر^a B 437) نیر^a B 438) نیر^a B 439) نیر^a B 440) نیر^a B 441) نیر^a B 442) نیر^a B 443) نیر^a B 444) نیر^a B 445) نیر^a B 446) نیر^a B 447) نیر^a B 448) نیر^a B 449) نیر^a B 450) نیر^a B 451) نیر^a B 452) نیر^a B 453) نیر^a B 454) نیر^a B 455) نیر^a B 456) نیر^a B 457) نیر^a B 458) نیر^a B 459) نیر^a B 460) نیر^a B 461) نیر^a B 462) نیر^a B 463) نیر^a B 464) نیر^a B 465) نیر^a B 466) نیر^a B 467) نیر^a B 468) نیر^a B 469) نیر^a B 470) نیر^a B 471) نیر^a B 472) نیر^a B 473) نیر^a B 474) نیر^a B 475) نیر^a B 476) نیر^a B 477) نیر^a B 478) نیر^a B 479) نیر^a B 480) نیر^a B 481) نیر^a B 482) نیر^a B 483) نیر^a B 484) نیر^a B 485) نیر^a B 486) نیر^a B 487) نیر^a B 488) نیر^a B 489) نیر^a B 490) نیر^a B 491) نیر^a B 492) نیر^a B 493) نیر^a B 494) نیر^a B 495) نیر^a B 496) نیر^a B 497) نیر^a B 498) نیر^a B 499) نیر^a B 500) نیر^a B 501) نیر^a B 502) نیر^a B 503) نیر^a B 504) نیر^a B 505) نیر^a B 506) نیر^a B 507) نیر^a B 508) نیر^a B 509) نیر^a B 510) نیر^a B 511) نیر^a B 512) نیر^a B 513) نیر^a B 514) نیر^a B 515) نیر^a B 516) نیر^a B 517) نیر^a B 518) نیر^a B 519) نیر^a B 520) نیر^a B 521) نیر^a B 522) نیر^a B 523) نیر^a B 524) نیر^a B 525) نیر^a B 526) نیر^a B 527) نیر^a B 528) نیر^a B 529) نیر^a B 530) نیر^a B 531) نیر^a B 532) نیر^a B 533) نیر^a B 534) نیر^a B 535) نیر^a B 536) نیر^a B 537) نیر^a B 538) نیر^a B 539) نیر^a B 540) نیر^a B 541) نیر^a B 542) نیر^a B 543) نیر^a B 544) نیر^a B 545) نیر^a B 546) نیر^a B 547) نیر^a B 548) نیر^a B 549) نیر^a B 550) نیر^a B 551) نیر^a B 552) نیر^a B 553) نیر^a B 554) نیر^a B 555) نیر^a B 556) نیر^a B 557) نیر^a B 558) نیر^a B 559) نیر^a B 560) نیر^a B 561) نیر^a B 562) نیر^a B 563) نیر^a B 564) نیر^a B 565) نیر^a B 566) نیر^a B 567) نیر^a B 568) نیر^a B 569) نیر^a B 570) نیر^a B 571) نیر^a B 572) نیر^a B 573) نیر^a B 574) نیر^a B 575) نیر^a B 576) نیر^a B 577) نیر^a B 578) نیر^a B 579) نیر^a B 580) نیر^a B 581) نیر^a B 582) نیر^a B 583) نیر^a B 584) نیر^a B 585) نیر^a B 586) نیر^a B 587) نیر^a B 588) نیر^a B 589) نیر^a B 590) نیر^a B 591) نیر^a B 592) نیر^a B 593) نیر^a B 594) نیر^a B 595) نیر^a B 596) نیر^a B 597) نیر^a B 598) نیر^a B 599) نیر^a B 600) نیر^a B 601) نیر^a B 602) نیر^a B 603) نیر^a B 604) نیر^a B 605) نیر^a B 606) نیر^a B 607) نیر^a B 608) نیر^a B 609) نیر^a B 610) نیر^a B 611) نیر^a B 612) نیر^a B 613) نیر^a B 614) نیر^a B 615) نیر^a B 616) نیر^a B 617) نیر^a B 618) نیر^a B 619) نیر^a B 620) نیر^a B 621) نیر^a B 622) نیر^a B 623) نیر^a B 624) نیر^a B 625) نیر^a B 626) نیر^a B 627) نیر^a B 628) نیر^a B 629) نیر^a B 630) نیر^a B 631) نیر^a B 632) نیر^a B 633) نیر^a B 634) نیر^a B 635) نیر^a B 636) نیر^a B 637) نیر^a B 638) نیر^a B 639) نیر^a B 640) نیر^a B 641) نیر^a B 642) نیر^a B 643) نیر^a B 644) نیر^a B 645) نیر^a B 646) نیر^a B 647) نیر^a B 648) نیر^a B 649) نیر^a B 650) نیر^a B 651) نیر^a B 652) نیر^a B 653) نیر^a B 654) نیر^a B 655) نیر^a B 656) نیر^a B 657) نیر^a B 658) نیر^a B 659) نیر^a B 660) نیر^a B 661) نیر^a B 662) نیر^a B 663) نیر^a B 664) نیر^a B 665) نیر^a B 666) نیر^a B 667) نیر^a B 668) نیر^a B 669) نیر^a B 670) نیر^a B 671) نیر^a B 672) نیر^a B 673) نیر^a B 674) نیر^a B 675) نیر^a B 676) نیر^a B 677) نیر^a B 678) نیر^a B 679) نیر^a B 680) نیر^a B 681) نیر^a B 682) نیر^a B 683) نیر^a B 684) نیر^a B 685) نیر^a B 686) نیر^a B 687) نیر^a B 688) نیر^a B 689) نیر^a B 690) نیر^a B 691) نیر^a B 692) نیر^a B 693) نیر^a B 694) نیر^a B 695) نیر^a B 696) نیر^a B 697) نیر^a B 698) نیر^a B 699) نیر^a B 700) نیر^a B 701) نیر^a B 702) نیر^a B 703) نیر^a B 704) نیر^a B 705) نیر^a B 706) نیر^a B 707) نیر^a B 708) نیر^a B 709) نیر^a B 710) نیر^a B 711) نیر^a B 712) نیر^a B 713) نیر^a B 714) نیر^a B 715) نیر^a B 716) نیر^a B 717) نیر^a B 718) نیر^a B 719) نیر^a B 720) نیر^a B 721) نیر^a B 722) نیر^a B 723) نیر^a B 724) نیر^a B 725) نیر^a B 726) نیر^a B 727) نیر^a B 728) نیر^a B 729) نیر^a B 730) نیر^a B 731) نیر^a B 732) نیر^a B 733) نیر^a B 734) نیر^a B 735) نیر^a B 736) نیر^a B 737) نیر^a B 738) نیر^a B 739) نیر^a B 740) نیر^a B 741) نیر^a B 742) نیر^a B 743) نیر^a B 744) نیر^a B 745) نیر^a B 746) نیر^a B 747) نیر^a B 748) نیر^a B 749) نیر^a B 750) نیر<

- ۱۰۵۷ A10 رز از فراق صبا خونگری و زرد خست^k رخاں زردش برگست و خون دینه عصیر^۴ ۴
 جو خون شدست سرشک رزان و ناشده^k خون کهرز بصورت پیران شدست و ناشده^k پیر ۵
 رز از زبیری بژمرد و آتیره گشت رواست جوان و نازه و روشن بست^m دولت میر ۶
 یمین دولت عالی امین ملت حق که زیر طاعت و عصیان اوست خلد و سعیر^۷ ۷
 B 25۷ خدای عز و جل آنچه تو بیندیشی بیافریند^۵ مر او را بیافریند نظیر ۸
 بلوح بر چو قلم رفت از ابتدای سرش همی نشست^۲ همی گفت مدح او بصیر ۹
 همیشه هست چهارم سپهر حاسد چوب از آنکه او را چوبین بود حنا و سریر ۱۰
 بسند و هند زعکس رخ هزیمتباناش مر ارغوان را نتوان شناختن ز زویر ۱۱
 بصیر اگر به^۹ عداوت بسوی او نگرد برون جهد بقفا^۲ دینه از دو چشم بصیر ۱۲
 هوای او بلطیفی بصر برون آرد چوبوی پیرهن یوسف از دو چشم ضریر ۱۳
 بدانکه آرد عفو و عطا بؤده بر او زیبکناه غنی به^۴ گناهگار فقیر ۱۴
 خدای سخت وقوی گفت باش آهن را زهر آنکه^{۱۵} دو بود اندر آهش ندبیر ۱۵
 یکی که تیغ بؤد زو بدست شاه اندر دگر که باشد در گردن عدو زنجیر ۱۶
 هنر سرشته کند با^۷ گهر برشته^{۱۷} کند محرری که کند مدح شاه را تحریر ۱۷
 بلفظ دریا گوئی کفش بؤد معنی بخواب دولت بینی رخس^{۱۸} بؤد تعبیر ۱۸
 A 106 نه مر جلالت را جز^۱ خصال او اصلست نه^{۱۹} کفایت را جز^۲ رسوم او تفسیر ۱۹
 B 26 نسیم و روی باکسیر زر کنند همی زبیطی زر کنند از مدح او به از اکسیر ۲۰
 چنان بدانند تدبیرها که پنداری همی برابر تدبیر او رؤد نقدیر ۲۱
 بیوسه داذن نامش بمدح در عنوان فرود بصر از دینه سوی دست دبیر ۲۲
 بزرگ همتش اندر ستارگان فلک سخن بواسطه پیدا کند همی بسفیر^{۲۳} ۲۳
 نه قوت حرکانش همین زیارست منجمان نشانند خیر را زشریر^{۲۴} ۲۴

را تو اندیشی o) > C n) شدست m) A پرمرده i) > B om. k) فشرده^۶ انگور i) B gl.: B r) ز q) > C 10.11 vss. از ابتدا c) ز ابتدا سبیش همی نوشت itane? C p) بیافرید و
 زهر او بود اندر آهش A بخامصیت u) AB بر CD t) و A om. Cl دهد BD s) ۲۱ چشم gl.:
 A a) غیر از B جزو z) > C 19.20 vss. A; غیر از y) B همو x) نوشته AB w) با v)

همیشه بودی نائبر آسمان بر زمین	ب ^۲ فضل اوست کنون اندر آسمان نائبر ۲۵
ز علم ^۵ او اثری ناقصست کوه بلند	ز خشم ^۵ او عرضی زایلست چرخِ اثیر ۲۶
چو شاه قصدِ عدو کرد و رچه ^۵ دور بَوَد	اجل پذیره شود آردش گرفته اسیر ۲۷
بذآنکه تیر کشیدست شاه حمله کند	ز باد حمله ^۲ بسو فارغ ^۵ زه ^۵ بدر ^۲ تیر ۲۸
قیاس شاه چو ابر و محامدش چو سرشک	ضمیر ما چو صدف شاعری چو بحر غدیر ۲۹
بچود مرکی او را حسد همی ^۱ کند ابر	چنان سیه ز حسد گشت روی ابرِ مطیر ۳۰
گهی زگرد سپاهش زمانه سرمه کند	گهی بخوبیشتن اندر دمن ^۵ بجای عبیر ۳۱
چنان زمیند زاشادی موافقان ملک	کز آسمان نبود بر مرادشان تقصیر ۳۲ B 26۲
بجاه و علم ^۳ و باقبال ^۲ و فضل و عز ^۲ و هنر	بآمن و دین ^۲ زی عقل و زینت ^۵ توفیر ۳۳
مخالفانرا از بیم او همی دارد	چنانکه دم نتوانند زد مگر بر خیر ۳۴ A 106۲
برنج آرز و بیدل نیاز و شدت فقر	بجهل مور و ببنگ دروغ و زاری ^۲ زیر ۳۵
ز بس که ^۲ بیند پیگان شاه روز شکار	بکوه ^۲ زرین گشتست دینه ^۵ بخیچیر ۳۶
ز حرص مدحش اندر زمین ایران شهر	همی برویند شعر ار برانگند شعیر ۳۷
جگر شکافت ^۲ هنگام زخم شمشیرش	ز ^۵ طبع شیر مگر شیرش آب داد ^۱ بشیر ۳۸
همیشه مرکب او عالمیست پر حرکات	همی خورد حرکات سپهر از و تشویر ۳۹
بکوه ماند ^۲ سیر ستارگان دارد	بَوَد ^۵ که کند کوه چون ستاره مسیر ۴۰
بدست کندن مرغل را بسنگ سیاه ^۲	نشاند ^۲ چونانکه سنگ را بجمیر ۴۱
بزیر پای مر اورا چه دشت و چه دریا	چو قلعه‌های فلک برج بیستون حمیر ^۲ ۴۲
خدا یگانا عزم تو فال قلع دهد	ز مهرگان همایون بفتح مرده پذیر ۴۳
جهان هر آنچه گرفتگی به بندگان دادی	ز بهر آنکه باندند آنچه ماند مگیر ۴۴

پوته تیر: B gl: C g) زحمله^۵ که C f) گرچه C e) چشم A d) AB, > C et اثر B c) علم A نه b) و B om) a) om) B m) به C l) et vss. 32—34 > C k) زنب B: vss. 29.30 > C i) همی حسد D زر h) به B s) > C شکفته r) بکور q) C به p) A; de versus lectione sensuque dubito زینت o) B; vss. 42 sqq. > C x) sic A > B y) آنکه ماند بکیر B ut videtur سیاه C v) sic A و add. o) u) AB ef. o) آبداد t) B; vss. 42 sqq. > C x) sic A > B y) آنکه ماند بکیر B

B 27 همیشه ناکه مدار سپهر و گردش روز
 گهی هلال بود ماه و گاه بدر منیر ۴۵
 بزیر دست تو باد این جهان و نعمت او
 اگر چه همت تو بیش ازین جهان حقیر ۴۶

[۸۱ کویر] — pag. ۴۳, ۱

شیراز — ۴۵, ۱۴

پرگر — pag. ۴۴, ۱۲

خن — ۴۶, ۱ delo c post

۴۸ g. Amoenissimum hoc Ka mā lē d dī ni carmen ex codice in margine laudato cum poeseos
 Persicae fautoribus communicare gaudeo

قصیده کمال الدین اسمعیل اصفهانی

۷۸۷ کسی که دست چپ از دست راست داند باز
 با اختیار و مقصود خود غنای باز ۱
 ولی شقاوت گلی چو در کسی آویخت
 بسا که شربت ناکامیش چشاند باز ۲
 ستیزه من و گردون بغایتی برسید
 که جان همی دهم و او غی ستاند باز ۳
 خیال دست تو یاد آمدست چشم مرا
 در و لعل بدامن همی فشاند باز ۴
 بنوق جان من اندر حدیث تو نمکست
 که خون ازین دل ریشم همی چکاند باز ۵
 شب دراز بود باز مانده دینه من
 چنین بود چو زخاک در تو ماند باز ۶
 بجست و جوی خیال تو مردم چشم
 سرشک را بچب و راست میدواند باز ۷
 چنانکه پیرهن غنچه دست باد صبا
 لباس صبرم در پای میدرانند^a باز ۸
 هزار مشغله برگیرم از نفس هر گاه
 که آب دینه^e من شعله می^b نشانند باز ۹
 بسان بوی بیاد صبا در آویزم
 بر آستان تو ام بوکه بگدازند باز ۱۰
 بچارمخ مره اشک را ببند کنم
 بگوشه^e چو ببینم برون جهانند باز ۱۱
 زهاب دینه^e من ابر را مباد حلال
 اگر ز اشک من این ماجرا برانند باز ۱۲
 چو دیند برقی جهنم ز ابر جانم گفت
 که این بمرع درگاه خواجه ماند باز ۱۳
 شفاعتش توه در خواه ناز سوز دلم
 حکایتی اگرش اوقتند رساند باز ۱۴

۱۵ زمن فراقِ تَواش در زمانِ رماند باز
 ۱۶ مگر بوصلِ توام بِرِ بگسترانَد باز
 ۱۷ که با زمانه کُل وصل بشُکُفانَد باز
 ۱۸ بیفکنَد که یکی را نپرورانَد باز
 ۱۹ بخدمتِ نو رسیدنِ غیتوانَد باز
 ۲۰ که بندِ را زکرائی^۶ خود رهانَد باز
 ۲۱ که آبِ راحتَم از چاهِ غم خورانَد باز
 ۲۲ که نیم‌تارِ ازان رشته بگسلانَد باز
 ۲۳ گرمِ عنایتِ تو بیشِ خویش خوانَد باز

۵۱,45 hic versus exstat S s. v. کهریز

۵۳n adde: L s. v. کواره

۵۹,8 — نوش

۶۱,10 — خُش

۶۳,3 — زهش

۷۰,12 — سَناک

۷۹,9 — پشَنگ

۸۴,8 — نوک

۸۶,8 — کُشَنانِیست

اگر بسهو نشاطی سوی من آرد بوی
 چنین که مرغِ دلم شد شکسته بال رهبر
 بخاکِ پایِ تو سوگند خورد مردمِ چشم
 بصد هزار جگرکُوشه کُز چه گیرد بار
 رهی بطبعِ گرانست و حضرتِ تو بلند
 زلفِ عاطفتِ جذبه همی باید
 اگر زوصلِ تو سر رشته بدست آرم
 زمانه با همه نیروی خویش نتواند
 شوم چو نامه بپهلوی سوی درت غلطان

۵۲ d adde: L s. v. میزبان

۵۸ p — 28

۵۹ o adde: L s. v. اورمزد

۶۲,7 — کُش

۷۰,4 — ناک

۷۸,7 — سلک

۸۳ fannon شهنویان scribendum?

۸۵,1 — کُتجال

۸۷,3 addas: * نول نُس باشد یعنی بیرونِ دهان

۸۸,9 — تَرنجی

۹۲,2 — مدح

۸۸,12 — تاول

۹۲ h Recte فرخی me scripsisse probat editio lithographica divāni Farruchlī quao s.

1302 Teherāni prodit (A); initium qaçidae quam apponere placuit etiam in **مجموع النسخاء** (B) legitur.

دشمن فعل زشت و خوی لبام ۲۱
 باز یابی ازو بهر هنگام ۲۲
 تا ازین راه سر گذارد کلم ۲۳
 رازمردی برون دهن زمسام ۲۴
 که ازو هیچ کاری آید خام ۲۵
 شیرمردست و رازمرد تمام ۲۶
 همه از بهر او زنند حسام ۲۸
 ناصرش؟ ذوالجلال و الآکرام ۴۸
 باغ او پر تذرو کبگ غرام ۲۹
 نیکش آغاز و نیکتر انجام ۳۰
 هم بدانسان که بود ماه صیام ۳۱

عاشق مردمی و نیکخویست
 نازرویی و رازمردی و شرم
 گر تکلف کند که این نکنند
 هر کجا گرم گشت با خوی او
 هیچ مردی تمام بخته که گفت
 لاجرم هرچه در جهان فراخ
 همه چون من فدای میرِ منتز
 جاودان شاد باد در همه وقت
 کاخ او پر بتان آهوجشم
 بهمه شغلها که دست برد
 عید قربان بر او مبارک باد

۵۰ غم — ۱۱, ۱۰

۹۸, c adde: L. s. v. ه

۱۰۲ p adde: L. s. v. پرمایه

۱۷ خود خرو — ۱۰, ۴

۹۸ زخوده — ۱۶, ۱۲۰

۱۲۸ b — J(MFB)

۱۴۰ — f) addidi g) cf. N etc.

در هفت من — ۱۰, ۴۳

دور (ك ۳) — ۱۴۳ med. adde:

فتح — ۵, ۹۹

۱۰۲ b cf. ۱۰۹, ۴۱

۴۲ خو — ۱۱۳, ۳

۲۸ رنیه — ۱۱۷, ۶

۹۳ انگاره — ۱۲۳, ۶

تله^۰ — ۱۴, ۱۳۰

۱۴۰ o lectio سنی optima est.

۱۴۳ f — delendum

L. B.

Dum huius libri ultimam plagulam corrigo, laetus mihi Lutetia Parisiorum affertur nuntius, inter codices Bibliothecae Publicae totum *S h a m s i F a c h r i i* opus exstare (*Supplément persan* nr. 457). Cuius voluminis diligentius perscrutandi facultatem quanquam brevi tempore spero fore ut habeam, tamen textus editionem longius differre nolui, quum non dubitem, quin sic quoque liber meus aliqua ex parte prodesse possit.

Altero fasciculo, qui dis faventibus anno proximo prodibit, varietas lectionis e codice Parisino petita una cum praefatione, in qua de auctoris vita et scriptis agendum mihi erit, continebitur. Vale.

Dabam Petropoli d. $\frac{1}{10}$, m. octobris a. 1887.

По опредѣленію факультета Восточныхъ языковъ печатать разрѣшается.
С.-Петербургъ, 24 апрѣля 1885 года. Деканъ *В. Васильевъ*.

(М. П.)

Секретарь *К. Голстунскій*.

SHAMS I FACHRII

Ispahānensis

LEXICON PERSICUM

id est
libri Miĵâr i Ġamâlî pars quarta
quam

AD FIDEM CODICIS PETROPOLITANI RECOGNITAM

annotatione critica adhibitis ceterorum lexicographorum testimoniis instructam
iadicibus locupletissimis auctam

addito eiusdem ut videtur auctoris

carmine MARCHŪB AL QULŪB inscripto

auspiciis

IMPERIALIS LITERARUM UNIVERSITATIS PETROPOLITANAE

edidit

CAROLUS SALEMANN

Revaliensis

Fasciculus prior:

textum et indices continens.



CASANI
ex typographeo IMPERIALIS literarum universitatis
A. D. CIOIOCCCLXXXVII.



